

## ترتيب

1	مقدم
ra	حيات وآغ بيك نظر
r.	لَلِمِنْهُ وَأَعَ
PI .	انتخاب كلزار واغ
20	انتخاب آفتاب واغ
Y+i	أتخاب مبتاب داغ
186	انتخاب ياد گار واغ
-41-	مآ <i>ن</i> نذ

یه ایش مرده مدیکا دادیدا فی زمانه بسید سروایود دلی پرصدوان سنتی به وقی او طوحند سنتی مشیده است به بسیده خانوادهٔ تیرود و ایز با با با دو دو از اگر جرواب اقدار دو دوری ایری کاموری فوزد جرواب میشود با مردم شده می تا بیدان و فواسه میزود نبی سند. در این که شده میرود از این میرود سند. در داری داری می کامود این میکند با میرود و این بیرود این میرود این میرود این میرود این میرود این میرود این می

ال جندجرا خول مين خاقاتي جنديش برابيم ذوق بي جوزبان كي صفاق سقراتي مي اسرودال وكعاتى دينة بي تجم الدوار وببراللك مرزا اسدالته خال فالسب كرمدت طرازي وضول أفريني الله ونيات شاعرى كوبندو بالكروب يي عليم وى خان موسى بي ومعالمات من وعش كونيايت مور وروقارا ندازم بيش كري تغزل كي شان برها رسيدي فوا مصطفى خال شيقة بي كداخلاني و صوفیات کام سے دامن شعوصی کوالا مال بھی کررسے ایس اور اپنے نقد و نظر کے زاد اول سے نسکر خيال كي مين معى في كتب ين اور جرا فرى وزال روائة بندم زا إوالنظفر ببادر شاه تففر في كد مشكل بحرول اورخت دولف وقافي مرجى سداست بيان وفصاحت زبان كريوبروكا دس يى ادد مورق دلكى كى داستان سارىدى يغض اسمان ادب كى يددة قاب ولمبابي كرين كي ضايات ون فريم من كواجال دياب اوريي سبب ي كرينمان واوجود كريسيس شكت ويخت كاب تومي زوال واوبار كاب اورمعاشي ابترى وانحطاط كاب \_ اولى اواليد استحام وعودة كاعبدس بيد مروزان وسربان كادورس بداور مفلت وشكوه كاعرص سي ان بي آفاب ومابتاب كرمبلوس ايك ننهاسات اديمي ابعريا دكهاني وس رباب بس كى يىلى كوك بى نظامول كوخيره كورى ب، انبى قدا در ومقراد فى تنيتول كدريان سوارسال ك وك فرجوان شاعرى ايرى افركمي آوازيمي كوخ اشتى ب كرسف والول ك كان كدير وعات یں سبی اس کے بیمے کی شال سرک تور کے تیکے بی اور اس کے کلام کی بدے من کا کود کو اورک التية إلى اس افودار ويزم سخوال كاشداري كيدا يسفضب كي كوى بي كرولول كري ابد قات گھنڈ نگٹے جی بہتے انہوں صدی کے پُرک احل بی دول کو گھنا وسنے والے ایسے اشعار یک عائران خوال البیں۔ جارائی تو الدائول مسلطۂ خال شیستے کہ البارج میں شاہور تھا ہوں ہے ۔

بران چران براده الدون به نصف کار است سیست بود به من کو مند بود به به نیز و تصفیص برای کوش و کار به برای کار در بسک منز کار برای ماتب بیست شام برایم آوراییت شکد کی چهانی اور برای که کوش کو است مودن که است که از و در برای دوشت که او

عالب بهتی نفسته و ناز و بدی اوز سنس که او نفرشته در دیوان غزل تامیسفاخهان توش نه کوریشه ه مخربه براز کامل دارید به فریم کلمه به به به می تریز و به شاه و خون

امىيىن شورتىن بىدا ئاياكال دادىيىپ ئى كەكەپ بىد بادىي ئىسقىرىدىش بۇختىن بېيىلى خۇلىنى كەكەب يىلىقى يەتۋەن ئاتىپ ئىلىنىڭ ئىلىپ ئۇلايدىن ئودلارلان ئۇللارلىك ئە مىشىدىدىرى قانىش ئارتىلىپ ئىس كىمىسىلىقى بىر خامىر بەلەپ ئىسلىپ ئىستان

سے میں میں بھی ہے۔ جس کی بھی ہوا دان ہے۔ اب سیسین وقت کے توزیق ہوائی ہے۔ ای کہ میں کا ایک ہم بھی ہوتی ہے۔ دو اور ان انجرائیک کا رواں کی این عراق ہوائی ہے۔ اس میں این کے انہوائی کا کہ میں ان انہوائی کا کہ میں انہوائی کا کہ میں انہوائی کا ک کہتے ہوتے ان کوئر ہوتائے کے انہوائی کا کہ کے ان کے کہا کہ کا کہ سیاری کا کہ کہ کہتے ہوئی کا کہ انہوائی کا کہت

نگرانی چید نیج است دادان مسؤل کیونی میرکوایسد از قرار نیست به قراید توسش به کارلیسد از میرکه این میرکهای میرود کار بدادان نیوست دادان میرکه برای در است با در ایرکه به میرود دادان بدادان نیوست دادان میرکه برای در ایرکه با در ایرکه با در ایرکه برای میرکهای

شده پرهماده اسب سسسال می دود شده جود دارخ جسد دارخ این می نود نواز دانسید در این مربخ بیگیمای کام حل: شده مرجک بدند کلود واقع ترد ایس از میدست های می در این بلک به کرمی برگزشید بر پایماری کام کام این این موجه پشی سه شده ندیخ اصر ارود دارم بوابسد کین مد . د. مدین جود درخ ایمی جد سن المسيحين باشدى يوكوسف وجهه الدخول كى دوايت كمطيرواد يحيم البريس ساقدة وقت ايت كلام سنافية بيل توس فوجال كوكلى باشكار مكن خديق كماجا تبقيه برنيار شام نوايات بالموافق سند كى خول بالمساكم الدوايسة شعراس مسكرات كالواحل بعد مه سند من خول مال كرك ساقر كركلى

کسی کاس طرح این میں اس طرح ایا در سام اس اس اس اس اس اس اس اس اس است کا کھیا ہے۔ اور آم المیان در المرجوع جوم اسٹے ہیں سے کارٹ ان کان رہی کے ایک ایک المیسات

ر ماہم البور مدار جوم اجھم ہے ہیں می کوسٹ او تھرز جمیں۔ کیسٹی بیٹر ہیں دہے کہ میا ہی گھیست یا تی بیٹ اور بھراس فوٹیز کی بوسلہ افزال کی خاطر اسے اپنے پاس بات نے میں اور اس کی بیٹانی جم لیٹے ہیں گئے

مرانات خوشہ پرینے ہی گارششن امتیار کی ہے گھردی ہو چھٹھ نی کھیں ہے۔ ایں مامزین اختیاں ہے کوئی مذکہ وہ انوان کا پیشر فیصلی گھاہیے ہے 0 کمٹری کیٹھٹس کیٹری گھٹری کا کروں ہے کہتے ہیں اکھر جاتا ہے کہیں باادھ پریازی آسے

كين كيرث أن ترسيا فالسيطري كابالتي تجوره يتي بين الديرميب كيفيت طارى بومالق بيد بامبار يشعر في هت إن الدوجب وكرية بين يقد فضارت دي من بوسية والى يشعر بار آواد الراتي اي كم شام كي تم جود بناست شرواد"

ه منطقت وی با بسینده این بسینده این او با بین با بسینده بین این بسینه می مای بین بین و به بود. این گرایی بندکسته آن نفی ادامک و ایس برای این که به سهنه بین و در این به با برای به بین با در این با بین با در و میداد اول خالب روان استرنتی هم با آن انداز در دفتر بسینه آن می وان این با در این می دادد برای برای برای برای کام می تعوید بین با در امار دا بود در می این کار از قر سستن رای برای از این بین می در اسال می برای برای

نه کل رست کمن و بسید به کی شماری حوال در ها اندازی او کار خواست به نوان می دیدم. و مصر و اون به فازگیش میان کارشش این بیوان شنسیایت بر باش را به میشند میواند آن ایس در بروی می دود. ۱۹ منتابط با کلایسان می ایست و وی کند میلودد دوست ممسید شدهی شنیدیت آنود و ۱۳ می ۲۰۰۰ کار میران کارگذاری در میکانسیت ایران میراند. که دودان اس کیدیکس ایگرانیشنان تی برین است چیوبرهامدی این این دانرام آلود ویگیا، لشت هنز و تشیخ اداشاز نایا گیار دست ام بروایه بی کرداناکید، است نب بر پرست و قبیش پیدنول گو که کم یکا داگیا، دست در بسیدن نا و تاکیه کاشان کرایالید، اس کنه «خارکون» او دخوب «فایق تضور یک آلیا، بس ادرام تروش کیسلسط که ایک چاه اقد دار فارش این کی زان کسس بیستی:

المساق و المساق و المساق المس

الك جناب ولائك جناب شي ولك سيثرت وخلد يسيى انتخاب تعى دلى

یریاتین بند فراه کوسسنس بیشند کندنز رکامی تناک وه بیده نشیباد بول آشفے سے \* طامزاده بیمائیسکسید بودی افغ سسناؤیشه اگب نگوانشون افزاق گورکیودی کئة اثرات میس مادند فرما بیکیتر :

ھے آئل ہوداغ موتئیلی کا کہاں، کے اوائی سیدل بیاؤ تیج ہوں کے والدوج موادی اوائیشن میپ فی کصف اور تھے اوائیس میں موش موجی کرنے تھے ۔ دروش موجی بربریتا تی کے آج تھے تھے وہ فی ای نابط جو فیات اٹنار مکھنڈ وافیز نوم مواقعہ الناس ووجہ سیوارگیان نکام با دان گیوندها شدگیون کس دهشده بی داد که کاه به با در بریکدد و این به کام سی کریس شد کام این این که می کستن شد از نی ادافذیت که بریک بیران با این می کسید شده نیس کام بیران با در برای با دو برای داد دارد. بریک بیران کام داری می معدمی بیران و دو برای می کسید برای دو دو برای برای این برای شده داد فذیر تناوی این می می در می کسید بیران و دو برای داد دارد این می کسید برای داد داد و برای

م بودنا پیگوان و زارشش ادین دارشد شدواندا ادی هودندی و آن ادن این باز دواد در تصدیق در می از این اسکان اسک نویست او داده نئی در سرز بازای ان تبوین بی " درخ این می ادری این اسک نیسف بست ایک مشوختیت به او این مثل چک درخ این افزان این کسیک و اوزان دو برید کارایشت مشخصیت بیش را کام تبسید . چک درخ این افزان این کسیکان از این او درید شار بیشت مشخصیت بیش را کام تبسید

طعاندانت فراق گر کیردی می ۱۳۲۹ میران و کی داندور که داغ ک داندو فرد برد بر و کسد میس مقد منطقاند و فالب ماک ماه اردواد با بوده ایزار می ۱۹۰۸ میران خالب مواد خام بردل مورس مرمی ۵۰ اس باشت مجى بوق بے كرفواب كى رياست كي بيل كنفاف ال كى بيا بها بيگر نيشون كى بوف بى جاد جو تى بيلن داخ كى دائدہ كى بوف بى كوف سى نفونىي كائى نائد

" بچید ، اربی کومیدادی ورت تعود کرشدن اوراس کی تشارینال و ل میرمدهنی چرکسید ، اس معدی دارخ فرش نسیس و تنایشه " اس نے لیٹ فرتری اموار میرم ورثی کیسی وہ حقیق پیشیل جس دورت

" اس شد پند قریق اول پر اول پر اول پر اول پر اول به ده خید دیگیری به برای ده خید دیگیری برس دورست سیمشن کمک وای با داشت بید موقع بی شده چهر به کن خوان و در داشته برای در داشته برای برای با دارد برای کردازش کا بدو دامیر و هم بست

جب سفاطون وادویت موسطریت آن براوریت می مادید به این با با تقدیم با بارا با فی بازد این موسطی می می این انداز می دیرش بروایی صورت می داد و توای اندید شد اور بدرسای بارسانسان می بیاد ندنی زر دور بروسایت دون می نود تفسید سے متعمق میش کرده نواه اندر شعف کما بدرسایس بروی مرکز اندا بارید بیشکر

د دانشا که دسته کم سکیدگد ای دود به هم شق ما و این تغییر ایندر می داده می کدندانی باد دانی می داد آنی بیداد در این این این به داده و این داده می داده این به دارد این با در این با در این با در این داده این با در این با در چی این این این داده و این داده و این داده این با در این با در این با بیدا می داده این با بیدا می داده این به این دادی با در این با داده و این داده و این با در این در داده در این با در این با در این در داد در این با در این با در این در این با در این با در این در این در این در داد در این با در این با در این در این با در این در این در این با در این با در این در این در این با در این در این در این در این در این در این با در این در این

دان گرفتنام مرکل قشیدشده ادر در بان کاپیزا صامب دیوان خاریگیه و جدل برای کنر پارسوسال پیند گورخی، سرکا ادر دوروان پیس میراند شده دیرشن به سرک بدینیه کو کا مید مام تقاراتی میرند ایران در شام مرک بی بایش کرانی خارج در بیشیت ب سرکا مشام درسیس

شعکه داخ کیشنن «میتادین مال پوشنی» نشکار کلستوابری سوده ۱۹ می مونده داخ کاهم به انسکار بیستا پیواه داد. مهترا بدانی مردمس بر قرارت هایردم و داند دیشان مده که بزین و بدو دومود از آن دادین می بادان می میشد و ایشاند

بحراتی برمین از کار میران به دوشا وی ان کارد برنماز و نشوند بداد و ناوید برنماز و نشوند بداد کارد نام یکید.

"این میشود کا داده نشد نیست با با برن بی شود برای برنما به داد کارد برای برنما برنما برد برای برای برای برنما برد برای برنما برنما

عکیم محرات المال موت اسمان خواسکتا بنده سنه سنایی، خاصیب انجیم شامومی ان کے ایک شعر برداز بخشیداد بوگیا تقامیکن فار وارششی وافقت بیمه ان کاچی داس کار که دبرسف سے منواط خدر دار مام دابو سکید بیستی ایقول:

" آدمی عاشق مزاج نے عشق بازی کے منے دلّی ایساؤسیع شہریا ہے اس ال کے عشق ومست کے اضافے دوگوں کے زبال زدتے ہے۔

اوود کیکا خری طرال دوادا برخی شاه اخترا کیسد بند باید شاعرتیم جدد احتاد شام میشده برخی به نیان کانی کریقے نے بخوشوی چیری انہیں کیکسد امتیازی مقام بھی ہے انہول نے محادثات کی دریا جائے پیما اور صاف ویکس الشارشین برخیک سے پیریشنا اس کی بالی بوق تعمول اماد وواد دست فران دوناس وها کامیس

پایره دا مقت ان مشاین برهم به رکه به کا بول کمه منت پی فرض اخترک ادبی دسانت کامی اورت برهمی اغوارد اونیورک با مسکه کیران ان کی شخصیت از نگ کیا تنا :

كتيم باغ آيا باكيا اور من كوصد باحيين ديل دفوش گوان وزشخ هم ان وزشخ من مقود از كتاب كياك .... برسال تيز باغ من دكسيد و قدريا جان داخرس ون گهريد قد اور پريال ان كودشونست نكتا تقيين توجه بيشه فقد اور پريتزگا دوگور کستوس باخترج بدانشخه ... قيم راخرك انداز مان از كامل اجرات تقامي بال آسمان سه بازگ تقيين اولان

گانی بود تا فاد در جان ما داید این کریشته منته شده خام اسد ادر که زارت های برای شده برای شام داد افزای از می از با در این با مواند کردند بهد به بازی آن گرم آن منتق برای اداری در نامی من و همهدت مداری منتق از ایر در مراد از مین منزود من فود می خود این در در منته شروان کرسته برای اس امتذا در داشته و زندگی ادر وزیر در بسته میده از ایسان که

زبان بوکستن مير:

يرية تول صادق نهين آنا مياهش ومحست كى يغرببت بى نياده قابل تشييب -

وآٹی میں ہے۔ ایسیسی میٹورچی کے ٹیٹر ایسس کو ٹریٹی احکامانِ وائع اداخ کے ڈیٹرک کے اس جمال پرسٹناز منعر کو دوقعے سے ٹوپس کی ڈیٹوں بنا دیتے

ندان امین فرانشوش به در میگی ده استان به به کام ده سرده میگاهی با برای بیشند برگیزی نوب با هدیشتن میردانده به خوان میرکنین بسید فرانسری که در دارد برای نام در بازد با برای بازد برای با برای با برای با برای بازد برای بازد به برای میرکنین نام در بازد بازد برای برای میران نام میرکند برای بازد برای بازد برای بازد برای بازد برای بازد بِي ظين، ك كي سيرت كي ويؤصفات كويكسرنيظ اثراز كرة استة بين. بمسينة ذرا اس اش بريرست ورزباز

شاع كى تعورى ووبرے رئے كامي مطالد كريامات تاك شخصيت كا تواز ل برقراد سے .

واخ عدد اكر تاكام فعلاب يد وام يوسني ريال شاعركي حشت سدورة أن فا أمعرف ك اوج دك س وقت رام ورس ويل او مكتر كاسر برا وروه شاع ول كا اجماع تعاداخ كاكلام إنا مقام بدا کوف نگا عوام نے انہیں انتول انتوبیا برمغل میں ان کے اشعار کی دھوم مح کمتی برشاموے

یں انہی کی فول وارتمین ماصل کرنے سی کے

واغ كى اس تقبوليت كا اندازه كي اوره ١٨١٥ كه اك داقد كو ذين بي ركح مب واب كلب الى خال ف انبير افسر اصلبل كيعبد سعير ماموركيا . ابل رام بودكو اس تعزى كى اطلاع بوقى توداغ كى بياه رنگت اورامطل كى دايت سے كسى ستم كريف فيدشو كھ كر اصطبال كے دروازے ير

سيستيري اصطبل جي داغ بوات ایما دیلی سے اک شکی خر كوتى اورشاع بهزة تويقيناً اس بتكسسة ميزشعر برياخ بابوجاماً اليكن واغ كى ومعسّبتكلى ديكيت

كيب ان كى نفراس يريرى توشعركى رهايون كى داودى اوراطلان كردياك يس اس شاعر لاقات كا رندمنديون وه بدخوف بوكر محد يدين بين ان كى قدر كرو ل كائم إدى انظري يد نهاست بي معولي واقعد سينا لين في العقيقت واغ كي عفلت كي بسيل بسيدي

وه شکایت کاردی بی بسیس

واغ صوم وصنوفة كے بابندشتے رام بور ہو با حید آباذ ہر مبگہ وہ نمازگی اوآبی کا فیال رکھتے اور ماہ رمضال ہیں دوشے سے سینتہ جن توگوں نے انہیں قریبے سے دکھیا ہے وہ گواہ ہیں کہ نہ تو النہ سے شاذی قضاجوتی اور شروزهم ابسایی شاموس کادل یا دایش سے معور پوسطرح کے دوران اس نوع كى فزل كبد سكتاب جواددوك الرئ ميراطي التي التي المدور وى ماكتى بص

له الميرسية في العال كلفنوي ميرستكرواته وي معلوم اليكراميراندستيم الداول تحر البيروبوي الور وجوي ال معودة من والمال من ويدين من المراجع والمراجع المراجع والمراجع المراجع المراجع المراجع المراجع المراجع داخ بزجه والم المرع تغييل كسف ديكة فيس اللك سنرت واخ دادي فن الدوي تصر تكفيز واخ بزانيز مقدر كليسال خال فاكن رام لوري مياسيداغ اشاق كرده ميس ترقق دسيا لابور

سیتن با بین طروع آنسد و الماست به این واقست الماست به می واقست الموسیدی و المیسیدی و اقست و المیسیدی و اقتسان الموسیدی و اقد است و المیسیدی و اقدام المیسیدی و اقدام المیسیدی و اقدام المیسیدی المیسیدی المیسیدی المیسیدی المیسیدی المیسیدی المیسیدی المیسیدی المیسیدی و اقدام المیسیدی و اقدام المیسیدی ال

الشان منظم بحدث فا بلد برایدی ہے۔ دود ورول کے فاق دونی بجدوم ہری اور مسلمان وطاق کے لئے کہ فراکس اسبدہ اس الحربیت ساتھیا جائے ڈواخی کیا ساری زندگی اس کا جانوجی مجیسیت اسدیکہ کا بحدث موادم کانٹریک کیکھیل کے ووروس ای اسودگی ہے کہ ہے اس ایشا متوادعی والدیسیا کو وائے ہے افزال انجابی کے بھی

دو سے در دیں جو درکسی کانیس دکتے

چندشانین داده مشهول. واکسسالی نشود کرمه هشف ای داد و سکه مشهوشا تونیم رواوی د تی اجراف کرید را حالست. تباد دام بود بینینی واقع وال میبیشت میرود تقد، این کسسانه بود بدا و انبون نشریاسی او د توزیج

نوح تاروى كى زبانى سُن يعينه:

ولی شیند: \* ما تصامیس کرفیم برون ای اس دونا کهید : آنبوں شدیع میں موکد کیا کہیا ہے اور میرسیاجی شیم ان امراد وقائق کی اصابوائیسی میں مشاحل اصاب طاما دونا ہے۔ بیست کیا تائید اصاب میدار میرام کرکیا و این اور کی کھوا ایواز کیا میرمذا بھاک ووالوناتی بوار چی از دیکی میرمائیزیرس ایکانی انجون کھا تھا۔

المنافر المراقب المراقب والدوادي الارابي المرز إن زوخاس وعام ب من المستبير التي تستالين عن في

" معنوجه دان الوستول الوديد في على يبيدن كارتبر الذوي اكدا المعالي يجركا والدولي إلى المادي في من إلى الموسي وي ويدود والدولي كو بيدن ك كسان المعاركة المعا

داخ دوسرول کے مالات معلوم کر کے جس طرح مصائب ومشکلات کو دور کرسف کی گوشش کرنے اس کے متعلق ایس مادم وی کھنے تھیں:

مرحوم کی رمادت می کدوه این شخصت بزرگان و مربیط شدت است المیترادید کد دیستان گلمان به برجا کوت تقدیس سد و آخیست که بعد مناخذ تم کی بردیا تاکیرجانی تغییر: گ

ار مرخی داد شکسی داد خشد که داد و در در به به و از ۱۵ دی که کم سهید گرمی آیا شد. با در چی که به به شده این و که این سه سال میدند کار این این با در با در که در که به به سبت یک می وافد که در در که بازی و این او که که و در کانی بزدی از وابد این این بد بدیده خواسک با در با رکه برا با در این می ا که برای می این که که تاریخ و در وادی که بین این از این از دی که دانشد به این که دارد به می دادی این می دادی ای

سله نعی اللک داخ دادی افزی از دوی تفارز داخ نیزش مه وبسده زند انت نداخ واج واسی زیروک

تووینیں سنتے تمصاف صاف بھوکہ والسان کوکون کون ساکھا، لیسند تھا، کون کون می پیم مرفوسیتن کریہال مجی وی کواتی جاستے دیٹ

اس ندنا کا دافتہ برائز میں ششکل ہی سے ملے کا کہ مہاں کو داست واقد اسپینا نے کا خوش سے اُس کی انٹری میں اُس کے گرفتہ کھا بات تا کہ اس کی بیشد دنا پسند کا طهر پوسکند اس مواقعت والے کا ڈکروروالا نظران کی بنداخت کی کسر بوجی تصویر سیے۔

ر مرده باست ان میردندستان دارسیون صویت. دارشند بر دارسگر شهر معامل کام اس فیدان که به شناده ما مدیداگر میدشتری ولگ ان کسکالام به میداد میردند مقام میردند مقام سیرارشان کی دستند در ها بزندی هم بدید تا همارش این نام بریدستری کام کادارد انجارشهاییت ساعتهای شام شاک شکل میردندارش هم بدید کاهای ا

میدشین مهکر ناموش بین موقد تند نک کی آن می طریع فراتی برا برا بین فراتی بین می از در است. دارای نود فراند سدند می تامو ایس طریع میروسید ان کار بین با پیش کار خواند آند نیز بیند کنید بیند کنید که داشد میهم میرود ان نوشن رای کار میرود کرد کی نفس می کاروان بین بدارای نواند ان این کاروان این میرود کارون دان ان

داخ دائری و ترویست می به کسارگیت که هم جسیه پیر طنست ای بست واخ که شاع و پیریت و میزاد که و کرشرست می انگیاست. این بیشنفشت بیشکر انبواریث وخت در کوهمی مدرایش ناگیا با وه خواط میزاد کرتشهی سه

گرسیده مثن مرای دشهبارد . اگر بانون از یک باست از می ماشن میزی دشاید باز شام ی شخیست ندایت ارزی واکل متی «میزی خاوی اتنادی تناقی ایردوی کابلاید تشاء از این یک تاریخ متنی دو مروار کشکام می شارگانی متی دیشل از اعز شرکت میزوادی :

میں وہ عیش کوش بھی تھے اور در دشدیمی ، اپنے دکھ در دکو ہس کرا ڈا دیستا کیل دوسرول کو دکھی کے کر کران کا دل بھر آتا اور تکھیں اٹ کیا دیموایش شاگر دول کے

شه انشاسته واغ احمدن درجوی امن ۱۹ برشده واغه اوی ایوش شیبانی افقوش ۱۵ بود: شخصیات نیوس ۱۱ برق جوزی نام. احمدن اربهوی خاتی تنده از ساخه دینده در در دادن این اسب و تلان نه کان طفره کلیم بایده این بردندگ این والی موسازی کوشکر اسرائر میرودگی شده سر بر میروش بیشت کی خواند و است شیخ برت دریافت کرفته بیشاریات بستان برداد بی کرفته اندروان اساست بیشاری شاه

پرکس دناکس کی دلیج تی تونے اور ہر کہر وسر کو والسا دینے کا روّیہ ہی داخ کی جند تی کو واز کا بیّہ وی جید ہے۔ تقویر کے دنگری دخ کے جسک دکھا کو زش ہوس جس کہا ہا سکتا.

سیوست ریشان در پیدند کنده در آن دو میزید به بیان بیاست. در خارج در شرک مطابعه در نیست که میزید در شود با در میزید به بیان که میزید نیست بود شد به ندگری هدافت. ممدوری میزید را که آن به این میران دا دارید به در میزید بیان میزید بدر نیست بول در قروزی : مشکوری کام میزید و زند که دا دا دارید به در میزیش نمان کا تعادت کرانشته بیدر نیست بول در قروزی :

را من المواقع المنظمة محملية المنظمة المنظمة

تھے کو تک وہ وہ کا کی بلیل سے انتقاد اس سے ان حدیثی خال نے ابنیں فروز پور جرکر و بنا غے کرکے پیکم جان کے بیٹے کو وہ اور ویا ! کے

- ششس الدين شال كى والده نرد ق نويت بنونانه ميداني مقويه جسب كه الارتش كے ووسرسة وبيشية الإمانية الده خدال الدين الدرن الدرن الدرن الدرن كم مال من كرمان سے مشع بوكر الدن كى بم قوم تقييل ، من وجست الريخة الدائ شمس الدين اسمدنا ل كونسسة إيشام يك

ئة واق كالشيب الكان شكانت سبزواري الكاد تصنوارا عا ميزام ١٩١٠ شد تعادف آخف، واع امرتباكي الألي

## فیالیور کرفتصوریی مذیراس تا نے کی بنیاد بناجس میں خاندان کے باقی افزاد نے شمس الدرن احرفال کے خلاص ایک خلاص ایک مشہوط میا ذینا بیا شالہ

ورج بالاسطور كامطالعد كم يفري في المين من المين من المناف المسكة بين المنافق عن المن نسل کا بہت بی زیادہ یاس وانعا تا بونا ہے اور وہ اپنی برادری کے اسواکیس اور کششتہ اور واج قاتم کونا يسدنين كرت ،اسى مع جب نواب احد من في ماندا في دوابات كو قروم كي ميواتي سيشادى رمیالی توابل خاندال نے شصرف اس نیم وات کی خاتون بکہ اس مے سیلو فی کے بیمے خواہشش الدین خال كومقارت كي نفرے و كھا بوكا اور أن كے دلول بن نفرت كالاوا اس يقيمي ك را بو كاكم شمس الدين عريش برات تصاور قانونا أنهين بي وارث بواتها الغرت كى اس آگ كو بوادسيف ميس ولب الرئيش كى بم قوم يوى ينظم جان نية الازا اجم كوداراد كيا بوگا ماكد اس كريون كالتحفظ فاتم ي يْبَدُّ وَالِ كَانِكُ فِي مِن بِقِول يَحْ مُواكِرة مُشْكِشْ كَالْدِيدا بوت مُن حِكْدُ والم وَوَلِيف السان كالمس الدين كى من تقى كرنا جارية تقر بوكويد اوفى السالى مورست كديل سديق اليكن تق ال بى كى جائز فرز ند ندى ده إي بم قوم ف الآن كه دد الدال كول كونف د الداد كري ف رواوار تنص ولذا ان كى دوراندش كاتفاضاي تعاكد اپنى جائداد كوتستيم كردين أكد نسل يري كاخاندا في غروش الدينة كاستغبل كوتباه وبرباد ذكروس بنايخ بقول داكرسد ما يرسين والسدي تشسالان نال كيتقوق كوممغوذ ركض كرية ابنى وفات سه وكسسال قبل ابنى بائداد كوايث بيثون مين اس طرئ تقيم كرديا كدفيروز يوركى ما يحيش الدين هال كرياس دي اورا بين الدين خال اورفيها الي احدثال كونو إدوملات

فواسٹ مالدیات مالدی نارائی : نابست کا نثوت خالب کے اس نسب اسے سے میں مذہبے ہے خواجہ مال مترج: بوسسانون ال کسیسٹے فواقر ہواری شیر چالب پی کے خالان سستے ادادان کے مشارکہ کارکا نزار کا تنارات کا است بائے ادادہ مولوی عہدائتی نے درسالہ ادادہ ، عمر شائع کیا ہے۔ موکون نسب اندعی مالاقر بردائم کو کے تیجی :

شده فام سکدوقی دولین اندمیش بخش مان رفزد فاهر مدولتین است که دو دانوی که نیسینیزیود ده میشداد. محواد کمیات متوان میدان در که میدند خاص با در ایران با پیشوسی دول واکوی بیدان میشود این نقش همین این است. مناهد و نزاز نام سایان میدان و دانور وای فاهر بایدان ایران و کاری از واکوی می می ای ۱۳ در

" نواب احد من شرف فروز اور رائن مك بقابوت ان كم بعد نواب شس الدين احمدخال برات صاجزاد في مندانشين دياست بوت عنت تك

سوال بربدا بول برک اگر نوابشس الدین گھڑوال دی جانے والی تی قوم کی ایک عورت کے فرزندت توانيس مامزاد \_ الدمندنش و في كاوه اعواد واكرام كول ويا ماريا ب جب حب كدمال كونؤابشس الدين سے خاصاعنا د تقا اور يہ وجر سبو مين بين آئی کدان کے بجریشتہ اور سست گر د لقرد بوی اس متنازعه سننه کو بهید می این دادا اوراستا و غالب کی طرفداری کیون نهیس کردست ی . يربات تؤنسب المدهي مكتف كي ألى بقى تاكر فالدانى عنادكا اهبار سوياً ذكر نواسيش الدين كسفة جملة خيراستنعال بياحانا

وه بات جيد بتشكر بناكر بيش كركياسية معرف آني بي كدنواب المديمين خال كي إلى خاران جوایتی بم فوم خانون بیگرجان اوران کے دونوں دائے این الدین وغیار الدین کے طرفدار تق واغ ك والدنواب شر الدين كوكراف كي بيشه دريد وسهد ادران كيد كوششين منتج بوش وليم فرزام ك قل كرسيدس ال كي مان مي مان ير! طاحظ موست وعدة يل سيان :-

« فرية رصاحب كدوابسة اور تتوسلين اور بمركادي فا زه جس طرح ممكن بوفتري لی سزایا بی کے درہے تھے .ان کے ساتھ ایک دوسری جماعت بھی تھی جو نوا \_\_\_\_ س الدين خال صاحب والتي فيروز لورست منتلف وجوهست ناخوش اور نا راض

یہ ناخرشی اور تا راحنی عرف اس وجیسے تقی کہ وہ ایک میواتی ٹوریت کے بطن سے نتھے اور اسسی نا کودہ گذاہی نے زحرف اُل کی زندگی کا جائے گل کیا ایک ان کے بیٹے نواب مرزا خال واقع کی واکٹی جى كردى بهيت اس طرف مى اك نظروال بين.

ى جىيب آلفاق بى كەنواب مىدىنىڭ خال كى زندگى كەس سىننا زھە يېلۇ كونواپىش لىكن تا کی زندگی کا بھی ہوئے تیزخے ارہنا ویا گیاہہ اس سے کدانہوں نے بھی اپنے والدکی طرح خرق م

ساه تعاميدكا فسيدنام والبطاعى وورثياء والطابوقال بما شب تامز الطنا ثير اسنى يرمن مرتبط في تواجز مسداي أووة فامب لرملده باشراره بوش والميزخاب كدوقتي ولوان البضائك من ورمن البشار کی کی خدادی دورج کا در دیگری کرد کا در گذیری بدا به با میان او اور و در شده میزی ما ده ادگیزی میرود در پاله به بیشتری خدار دورش می دادید می روش از دورخ کا گوارند ان که خور به سرح مرود در پاله به بیشتری خدار میروش که بیشتری این میشتری خواند بیشتری که این بیشتری که کارتری می در استان می می میران می واقع برای می استان می این میروش که میشتری میران می واقع به میروش که میشتری که میشتری

ه انداز افزارت کاملان از میک در ایریه به ان میلین به انداز این با این این بین بازد این به انداز به این به این ب بین بازد براید می بین است به این به به این به این به این به این به ا در این به ای در این به این به

ئه قدون تاقیه و خ مرتبدگیره کی می مدند کهره رخ کدشتن امیزوی خال دوشتی تازیکی از گفتری کی مستلفظ می مهدی و از به تازیخ الاحدست مدود ام به شکد کام سرخ خال فاق دم بیری کا کاد کلموز در خار مرتبطط و مددک که بعد از کشر شن این اما مرتب قدر درشا ۴ قدار و از مرتب چین گرددد اشد که ایران برخواج را ایران برنام که است ام اجدا و ایران نیمی به کار در ایران نیمی به کار در ایران م و ایران که بیری موده آنها که ایران که شروع ایران که ایران می و ایران که ایران ک

كاجواب لي جائدگا.

شه سردان که میستند اشاده سر کدن این دی خود و نظایه میسکندیدی کام و او ترخه میرسدند به پیشه شودن که از خ میستند تاج دیدارید و هند به و تاکید ایران شده به می تا و این ایران بادشد بیش تنس مومی تم نشاه همی ایزان کا دروا در انتروی برمهاستند کار در کمان تنم تنسیس کمد شد میشیند که دا در دخشان این توان تنام شمش. پراس تم کی تنقید رکستے ہوئے اس شاخان کی افغار وروایات کوکھوں فزاموش کردیاجاتے

يده معنوي باراد بيش ما دوريا محتال بالدورية محتال المؤلف الدورية محتال المؤلف الدونية والمراد الدونية الدونية المحتال المؤلف الدونية الموالية الدونية الموالية الدونية الموالية الدونية الموالية الدونية الموالية الدونية المؤلف الدونية المؤلف الدونية المؤلف المؤلف الدونية الدونية المؤلف الدونية الد

- ندریکے بڑھا ہوں ہم ک<mark>چ</mark>یستان اور قیما تاکویز واٹ کھوول پیرہ پٹرنگئی تنسیق کے \* فروز دراس صیدے شاوی نہ کئی ماکوان کے پیس اس زیدائے کی دوش کے معابق کوڈی کوڈی بندورستانی موریت رہتی تھے تھے

میکستر برزدی کیا سادست بی دُوگاه خواتین بنداد کنشد، دارا کدید بی انجیکستندها بیکن کسخهجی تورش ند اسم پر دادوانه بیری بی تعمش تماست کی بی رامنطر کدید گاهای به کیا دور دوداو کلی دی احترس تو اس به ساکه حید کرمز بزرشکانش کیسیس منظر شدادان بیشش الیین خال و التی فرونداد

احتوان توسمیه تا کاهید کوفر در کفتش کیرین نظریدادانید. مجرکه بوفیرستا برونید، بوفترت دوسه افوان کام جهایی بها احداک هم در دبلیدند سای طرفت کلسبه دادی نگاه تبریکی بهم شدید و بهد دبستا لادی کست اخراص بیشین دکیماکه مراح الدواد میدوانی دو فیچرسه های و شدند کشید موجودان نے بنگل وجوار بیندیر اینا استداده آخر کیا تا ماده ۱۹

خه الانكسان كانشيو بموتين الاختياج الخليب فقاراتها يكيدست أيقيول عددة وظهوبها وشاء الغزاد تكرس بالايون بموجوع موجه ويعد اليون الموارسة في العداد لما وي المداول وي الميك ووقع ويوسعت الكسنية الوائدة الأثر من الانكسان يكسن مرتبط مرتبط في والإواد ووالاي فالسر برخوا التا

میں وابعد بی شاہ کومعزول کرکے وہ اوروپریمی آمایش ہوگئے بی عشداہ میں جب جنزل بینت نمان مود<sup>ی</sup>

ده گذاش این استان استان استان استان برای برای بیمان در بیمان با بیمان با بیمان با بیمان با بیمان با بیمان بیما خرجه می با بیمان بیما خرجه از خرابه و بیمان بیمان

يد السيطين المنافظة - ينطيط المنافظة المن - المنافظة المنافظة

دُّرِخ که داد کسیاها پروهششان بریاس فرنوکی گفتر آیدگیا به دونی کار بر پذش نشا گیرا انقلب منطقه شدت پذش سال آبل برنا اوی استیداد کشون دک بردیش فارسی پیاد بشوشش فارد کند. چی اینیه امن کشور در پیسی براس در برسخوان واما نیشت نمی کدانون نرم منطوع تندیشت موندکا استیار یکیا

° بىم الىنەگەر كۇچاننى كەنتىغ بىر قام دىكەا ئىينىڭ چوكھۇا تھا! اس كوپىلا دىيالەرلىپىغ ئاملاپ ئىللىندادگەل جال كېزىن ئىسىلىم جود ئە

ا ببادر شاه افر رئيس اجرجيزى مر ١٠١٠ واجدورت والاستعاد الواد وكاستعاد فور محدثية ووى من ١٠١٠

موشد کے استیال کا دیتوزنی دانسد کے حمالے کوریٹ بٹا دیدنے کا بداندا دریکے میں اوٹو پھانسی کا پھڑ ڈکسٹے اور میں کے کہ کے میں کو کہنا تاہیں کا بالیٹ کا بالہ داری ہی کی شنگ ان ہوسکتی ہے اور اس شان کو گورشٹ کھٹا میں امریک اور تیس کے شایان شان نہیں ۔

ستسن دون کی دونردان پر بسیار کرد یا جائز در بیشته آنده به بیدان بیداد دراند. شر را دیدان با و در این با در این بیشته بازی با در این داد در در میزان میماری در شد بیشته این میران می داد میمان اما در در این می این با در این با در این با در این میمان میران میران میماری در این بازی در این در این میمان میران میمان کند در این میمان و در این کار در این میمان می

سٹیز ول منے میں الزام کئینے والے ایک دوسمی نہیں آرام کے دینے والے ا اس منہ منہ مار قائم کی بیان میں اور میں اس منہ ماری کا سیار میں اس میں اس میں کا اس میں اس میں کا اس میں کا کا

راین کارشامی مدیده می تومید که منزاد توجه برای الایکام انتقال اور فیر باوس اداری اور لیاده نوسه یاک به چیریده استان این این از فیاده کام بدارای نواز کار این استان با استان استان خیر انتقاب ا که سادگرسته نامی برستان بیده استان و اداری با در این کارشد کی با تنوید نواز کارشد کارگاری این کارشد کارگاری کا چه نفر سند دود تند کار با کارگیری به اور از بیان کارشد کیسید.

وآخ كوصن يكرارهم تونيس الاجاسكاك معاهدندى مي وعدن فيري مستسكر عاديه

داد تنگی مشن کے دکا آس این اردنانی مس کے مبارہ گرجی مشد باب دستیوں کے مستوری محمد اور اندا پیالیم برای اور دار مشاق کے نبال زیمار

اشعاد دائع کی تعریب بردانشدان اس در پری نشاعت این نبود که بارستی که این برداد و که بی بین است. حب دهیم کامس بینه اعذایی نشست بینه انجاد نیال کی بینکلفی چیز داوژ لگاه کاشوع به بینکلفت و شیخ سے گزشید الدور مرامز دود داریچید کنه ادد موثر این

مستوریسی مدینه سر مرکز در واقع میسید شده و در این ار برسی تواکمتا نین میاها مسکار شونی و با کلین طرز و شنین خصر و بردی زیران و نفرت بزل و استرازهٔ جعنبری برخد در بازگری جرایها فی در جدیش میراز کلام این کستان ترقیعی چی .

نېټونو جېښودو بېشاده بې نځې چې اپانی او رجه پېروچې از کامېران کېشاند ترکیبې يې . اس انقيقت په تواندان د نيوس که دوري ادان صوصيات کامات کې پرش و ري کام موري او رکيف دالو<sup>ل</sup>

قدان منطق پریستی که خشده بر گلیست که ساویگردین در داند. این به این با در گار دادند این بیگر در دادن در این در منابع این با بیران با بیران با بیران با برای با بیران به در این بیران منزون و بیران منزون برای منزون برای منزو در این با برای منابع این بیران با بیران برای با بیران برای با بیران برای با بیران بیران بیران بیران بیران بیران در این با بیران منابع این منزون بیران بیران

رائے میں مدیر اللہ عضورت کا طوائع اور قب ہے۔ کہ اس میں ماہ تی وائے اور کا اور قب ہی کا دل وائے میں ماہ در اللہ میں اور اللہ کا اور کا میں اور اللہ میں مندکی کا اس می مواؤن طویت ہی وائے کے محادم میں اسسنی بائے کی خوال و صدید جو دووائی کا ایک کئی تھی بھیں۔

کوٹے کے مخاص میں آسسٹن پایسے کی غزل دوسے ہو دورانوں گا ہی گئی تی تھی ایس سسبتی ایسا پڑھا دیا توسف آپ پوری مؤل رادوما بلینے معلق ہو کہیے مث موجہ اپنی میں ڈوپ کو اوراس کی ذات ہے ہست

پروالديمشيدا بوكرشعركيد ربسيد اس يودى غول يم خضب كى عقبيت بلاكى سادگى اورانهاكى رانى كارفزاجه جنف تغزل كمجدره نأبول يشتل يتحديغزل اددوشاعري مي اينا بواب نبس وكتي ووع تمديرسى اليي كي مكل مزليل واخ كيمارول وواوين بين وجودين بن سان كي ياك بافني كايتيا ب علاوه ادين أبول في اين عشقية غراول كى درميان السي عديد التعاريين كي بن جن كم عادد والنع بوتكسيدك وآغ كوضاكي فغارى بأس كارهمانيت بيزاس كارزا قيت بركائل يقين تفاسد بيسايقين مج ا كم مرد موكن كرشامان شان ب اوريس بس كهي ترزر ل ردغانيس برياً. اس او هر كريناشهار خامظة ول سه

بمنشذ والأمجى دكيعلبت كمنه كارول كا سبتمعهب رحت پرودوگار پر منبشش ای کی پوگیس سے خطابوتی رحمت زیر کے کی گنباکار کیول ہوت جس وقت جري ميث مركز نكار ذرامسى بخش دے گاوہ خطائی سے کی س مرے بولاكوم وم في بي مرارے كا خالى نىسى يىرنى بىكى كالسك بمداله كى كى كى كى يىنى يىنى كى است وآخ كياسي شان ب يرودد كاركى

0 ميرك زايرنانيم مذع فوارول كا اميداك ذات الدواغ ملبت رجت ك كارضاف جل واعظ كي اورسى نجلت تؤكررسي بدينايت براكيب اس شان رحمی نے بیت رنگ و کھایا وآخ كوب اس كى رمت سايد كزيعات كي عموت كال كما وآغ زات ديّا بدوي كافرودي واركوردرى ندابب وست بالي أن يادُّن كالإيش المد المناكر كوكي كما مطاكي ورج بالاوس اشعار منقف ولوان سے بغیر کسی کدو کاوش کے منتز کے گئے میں ورد اکسس

ف ع ك اشعار ينكول كي تقدادي موجودي آب آي عدالاده د كاي كدو آن في مول كوني كورن سن ومشق كا الها وكافراليدى نهي بنايا ، مكب رض وسماكى مرصداتى كاكسيد سي المبرايات. نست گونی بی پیکستن فن ہے جس کے ہے منقف ہمناف وہیئت کا سنوال عل میں اوبات ب وآخ في فزل يى ك فادم كواس الجم او مقدس فريض كى بها أورى ك سف منت كياب. الناك يبال حدى طرح الين متعد ونعتيس في جوسكل عزل كي مورت بي بيش كي حمّى بين برياس حفود الرَّم كا ذات الاس عند والبادشين كا فهار مي ايت كارات كالدير بعروسين إآت كى بدوات ديادى فها سے نجات یا لینے کا یقین والّی ہی ہے اور روز شرات کے بنٹوا دینے براهمیّا دراسنے بھی ایندایک کے

مطلعه ورقاد بل جي سه

توجوالڈکا محبوب ہواُ نوب ہوا کروغ سے آزادیا سنصطفا جہیں ہے جنسدیاد یا سنصطفا خدائشے قورے آزادے گئے کریٹ چٹرو دل جسبتریتے محمہ

د آخ کی فتکا دارم مارت میکنے کومن رقمش سیبے پائال موضوع کے درمیان میں وہ تی اکرم کی شان میں مدی مراقی کرنے سے نمیس بو کئے ، اس تعریف نمیشر انتخارے ان کا سادا کام مجارع لیسے چند انتخار

ك مطالع من قاخ كائب رسول جيال بوجائد گار

یا دوری افوال سدولی کیگ مده آخ ناک بیات برای ناک بات به استان که ایستان که ایستان که ایستان که ایستان که ایستا متنامه می کنشش که کیات می سازد به ایستان که که در بیان دارید به ایستان که در بیان دارید استان که در بیان دارید که در بیان در بیان در بیان در بیان دارید که در بیان در بیان

دائع مامی کوسط خشب توزیس تنسیم یا تاخ دولت کسندم کے دریت والے یہ ہے دائع کی مسسون یا منطقط شدہ می ہول پی شفاعت کے دول پر کہ دنیا کو دائع کی کو دوائیت سے کیا واسد اوراس پر اعتوق وروٹ کا دنگہاں گ

تر بیدان با در المناسب ه ما داداست مجال المناسب المناسبة المنا

یکتے ذمان دائے قرائی گو درملک منوری بودسٹ نه دروسٹ کال آل برنود دان دراد نفسہ کو کا ہ امود باری برندششش نبردیک نرویسیم النشد

ساخیسی املک عفرت واقع دیجوی نوستا دری اگلاز واقع تغیریه ۱۳۰۰ کسته واقع اوربیب د کپرونیسروکی اختر کهنشدی نگار کشوکه ایجامه وه صریره ب

درسنت برائ سيركم فرانشان اوريش يول ماه مشدهیع نیازمت پرسرود از دیدان آل بنگانه و دل خواه <sup>ک</sup> سوال بريدا سوتنب كدا كردآغ رومانيت سروكار ندر كع بوت قواس بلسته ك روماني زگ ے كول طقة الدوه داخ كانترام مي تطويول كلفة الكوتنعب كيديك الدكو و كلعاجات توال ك يبال دومانيت معرفت اوتصوف كم ايكنبين ايك سواشاد لهما تي م في ولي بينداشا ودوي كردابول ابآية كافيعلد كية كانيس كس كات س دا المات م بعرى تكارى كون وكال كري جمع المال جيس كرواليكال كي دل کے سوار کیے یں سے وہ رورس الرب توبس يين نبس توكيرنسي يحب مقام دوست كي طالب كوكيا غرض بمنتسن واسطدن بنمست واسطب فريت بعي دكيس توكفل ب أي أنكيس بشركوده بلوب دكمات كخي تم يه تولنساش الشركبسال دبهتب لامكال تك كى فيرحضرت واعظرت دكين كودى بالنافل مياتى تع جتوبى بان آيين و كوس ورزوه كي نظرنيي آتا بيس اے داع كور باطن بي ده يكي برق تحب تي ده كوه طورس ما كمال كمال والشآق دعدف يركب وى لايتنا تلى كدشت أن تاتك بوكر مب الريف ين نوويا بي كما يمينول يرنگ بوكر كيماس داه ميل كركيواسس داچيس كر يست ابك وروحسوم كياس افر اقس تكسير توكييس بالاال ہے اوم است کی گر گر سالی ہوتی وه كياد كوسكة بهاس كي تبسني جس انسسان في يناجلوه نه وكيسا رُی سی محسب کوه پر طور بکلا ببال أثير عنوب مت مسمور لبكلا كارخازست اكسينسدا في كا بتكسب كى جوكسيركى بم سف ماشتى ست ئے كا است زاب بندگ سے نہیں ضدا بنا وآخ جانال جال كشت تع كاث كاث كايان يق بوت تع جين عن مروسف ين ويد فيروز يدجرك ين الحدكول فرجوان فقد معلى ين كرادى واني ما مام يدا ت يبي

شه اخ ادرب در فيرز كل اخرز يكسنى أنكار ايري سهاعى « ايشرواغ منظيم آبوين والأرب كمنظيم آبارى أنكارُ واخ نرعى « د

بمبنى بوت بهت جده ابخ اوردين كمة تكعنو فيز اوركلة كى بيبى كى جيداً بادمات بوت البورا امرتسسٹرکش کوٹ آگرہ علی گڑاہ متعراب پوراودشگول بھی گھوم آتے۔ وہ اس سفروسٹریں ممتلف جین ك يبيخون انسانوں سے شقے تھے وہی كا آخرى منبعالاہی دیکھا تھا ، انقلاب سے اسے اسے دویار محت تعے رام بور منو ول اور میدر آباد کی ریاستوں کے رنگ ڈوٹنگ بھی و محصے تعے ، وا بن کے طور ظرافوں کائلی شاہرہ کیا تھا وشنول کے نوٹے ٹر مہی سہتے عاسدول کے ترفظ کا شکادھی ہوتے تھے ، اسس بمديكر شادسه ادركين تجريد في انهيل يؤته كارينا ديات، وه زندكي كور كيفيس مشَّاق بوسكة تعرزة كى نين يراك كالم تدرية تقاران تمام بالوك فيال كرملان كو وسعت دى تعى اوران كى دورين نگائی کومیکنشی تمی اسی وست وجلانے ان کے کلام میں بمی تنوع پیدا کمیاسیے۔ وہمض زبان دیانا ىب دىيى مادرات دمعادىب ندى اورشونى دخنازى كەرت ونبيرى، بىكدان كەكلام كا افق بەكرا ب ميري تعوف ومونت كاي ديكنين فليقرز ندكي بين بدو موظت كي يتي جراي الارجال الذك مجىسية مغناي اخلاق مجايرا موصل وموم كي فعريجي زنده (في كوشي مج بيريا ، نسا في فقيدات كيديو بحيابى بيرضومات كأننوع اس حال در يتمن كيسال نبط كانوا دركبال بشاكا وآت بدنهم زماية وآخ کے ایسے اشعاد برہمی آپ ایک نظر ڈال کوٹو دی فیصل کوئس کتیرے اس دھوے مرکبال تک صرفت ہے برانی دعمی تبلاتی دعمی مذاب دیکھا تواب دیکھا بمارى أتمعول فيعى تداشا عب مجب انتاب يكعا اك دل مزاد في مي گرفست ريوكي كس كس كن بياه كيمة كس كس كي آ رزو ملاد كلوتو يعركور أوى عيونسيل جو بوسكات اس سے دائس سے بونسیاں سكا مهل بونا يرى شكل كاببت شكل ب كام وشواروه نكلابيسي آسال مجما توكير توصيد كرترى بتت كوكيابوا بيتجيط كانسك لأمراغ دوست

م فاك يس في واسيكدوش بوسكة احباب كوجثازه أشمسانا بهي يارتف زىد نے کو کردٹ بدیاتے ہوتے ناروستة دركتي بيركيا مزدع الصائكريا يا تؤسب كيراس شيجسسريا يا بسشه فنفاك باياس بايا كبسديا بهراتند الروآع سكندنيس بوآ كيسى انب الترنهين بوتا يسب بى مۇتىيى جىينا ھەددىتما اس وآخ صدر عم جرال بجا درست بورا موانه ایک می دل کامسوده فرسوده لاكد بارتسسم بهوسك دهيس مبارك ففركوبوسسطويد يتفورى سى كورمات تواجعا كبى گياكسى يم تني بي تنهيس أولكني بول وفازملت ہمت یکردہی۔ کتنب اٹھ نے برمين د كوے بحي گؤال ترہے اوسشسن لمركزت ول ي جوانسان توجنت كيدب آدمى كوب يى توست راحت كافى دونون ينبي الاست كما يا وكركم شوق برتومنسسذل تقودير العدائي يس كام كاستى و جوانى تماس مي جواندكيت فزوانيس ركت كمبى دنگ زيانے كا پرست ابن ہيں تیرونجتی ندگئی این توحیب ناته نے يهموتوسافرتشك كالغف سعنسديايا نفس كة تفع بفريسشر كى زندگى تغبرى كبعى إنا بمى دورخ كشن اسعداع دور آیامے تو آئے گا كسى شاع كى بديناه مقبوصة كاندازه اس امرينى داكا ماسكاب كراس كركس قله اشفارضرب المثل بوكر زبال زوخاص وعام بي بيرامطا لعديد بثاقب كديدا عوازهرف وآع كوي مال ب كران كريسيول العار كذات الى القد عمال سي تول عام كادرو ماصل كتريوت ين موق و مل كالات دين ذيل معرصيا اشعار خود كود زبان يرا جلتين سه نوب يده ب كمين س مكرمني صاف بھیتے ہی ہیں سلسے آتے ہی ہیں اس بي دومارست سخت مقام آتي رسر وراوممت كاحت احافظت نيس كميل ك والع يارول عكرود كاتيب اردوز بال آت آت

اورکھل جاتس کے دوحار لاقاتوں میں راہ برال کو سگا تات توہیں باتوں میں ی کس قیات کے اسے مرے نام آتے یں

ع ببت در کی میران آتے آتے

ی پڑا مزاس داہدیں ہے چوملے ہوبائے بنگ ہوکا ی جنے کم بنت توسف لیاہی آئیں چے خدا چھٹے ہیں تاریخوسیاں تعین مرتبے والمسائی چے جہاں بچھ ہیں انسان سے اوال ماتم ہی ہوتے ہیں اندیز سے میں افراد زمادہ

ر آن گافتور با در این کار بیشتان دری ده گودشته چنی کرند کنید به سب می تخلید بست می تخلید بست می تخلید بست می ت مستوی بیده منت بین گافتری با دری کار بین کار بین این با بین بین با دری بین با برای بین با بدر می تکنید برای بر می بین می تواند بین می می تفوید می تواند با بین می تواند با بین با می تفوید با می تفوید با می تفوید با بین می می تا بین می تفوید بین می تواند بین می تواند بین می تواند با می می می می می می می می تواند با بین می تفوید بین داری تا وی تا می تا بین می تواند بین می تواند بین می تواند با می می می می می می می می تواند با بین می تواند بین می تواند با بین می

ا میں برداری ایک برداری کار برداری میں عمر الدان السام میں معرض الدان الدی الدان کا الدان کا الدان کا الدان کا الاحق الدان کی الدان کی الدان کار الدان کار الدان کا الدان کار الدان کار الدان کار الدان کار الدان کار الدان ک الدان کار الدان کار الدان کار کار الدان کار کارا القراب کار الدان کار این خواصت و الشاعت کے پیشٹر کا ایڈان کار الدان کار الدان کار الدان کار الدان کار هم گود نیال بناگری این کام به مرکام برگاره این اطراف گرد دو اطراف بسید این دو اطراف بسید و این در سیند رسیده تاریخ کام در طفید بسید شاختی تیخید نیال کار قدر بسید سید اساس این این کاری در میداد اول در در این در این کار برگار با در این نشار کار در در شاختی کام در این می کارد برگار با در این نشار در مرکز می دور شاختی کار در در شاختی کام میشود.

ريم هم كاه واسته في حداث القار و استان الما التناطيعة المناطيعة المناطقة المناطقة المناطقة والمناطقة المناطقة المناطقة والمناطقة المناطقة والمناطقة المناطقة والمناطقة المناطقة المناط

محمو دالرحن

اکسلام آباد مهاربارچ شداه

## حيات وآغ \_\_بيك نظر

استهداشه دوبان دوبان دوبان دونی و ایک محمقه بیاند فران کوک بربه پیدا بست. مصاحبه شاه به کنور کودن کے دالد الافیاد شهر الدین خال کودا کار والدے بھالتی و سے دی واقع کی والدہ واقع کوسکر کوارار دے دلیجا کھیں۔ مشکل شادن کی دادارے براز کوزاند شد بیادر شاہ الارے کا کیا واقع کی کھیا واقع میں کانویس واقع ہی

> سُلَوُهُ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ عَلَى اللهِ الله ملاه ۱۸ فاراً الله اللهِ ا ملاه ۱۸ فاراً اللهِ اللهِ

سهده بنامها داریل کودار داخهٔ اصطبال مقر مهدت. مراعه این هم کی سعادت ماه ل کی . مراعه این به دادان همزار داغ مث تع برا.

ستشهدا بادود مراویوان آخاب واع" ایشون گانسسیاد واع" شاقی بوتی . مشهد باویوانی آماد در بدکن ورست ششنی برگودنی آخته میرمنتف شهول کاسفرکیا . مشهدشان در برل کومیدنه با در پینے .

ساهه الخرار نف م مي تقري . ساهه الخرار نف م مي تقري . سره ه التي ساد ديوان مبت و قرع "مث تع جوا .

مع هدای بری کا آمتال. مرده ۱۱ مورونغ مرکوب توسیز کلند. منده با موزی نادس کند دوام برینای کودربا دنغام می بادیاب کریا.

شسست چنوری میں بناوس کئے اور امیرمینا کی تورد با دیکام ہی بار باب ترایا۔ سنسٹان بچنوری کی اور دربار دکی میک شدک ک مشتر الاغ پر افزوری کوافق میں کے دن حد رابا دیں انسال کیا، درگاہ دیستین اگر بیزی کے سینوس اُن ہیں <sup>تھے</sup>۔

M

تلامذه داغ

تكاملة واخ كى تعداد بزارول تكسيني بيرشبور ومعروف نام دري ول ين. ار ساء مشرق علامه واكر محداتبال ۲ر میرمیوب علی فاک آصف نظام دکن ٣٠ مولانامح يلي توتير سم۔ جانب دیوی ہ۔ ہما شاہودیوی ٧. سيلب اكبرا بادى م ت تی د بوی ۸۔ بیخودولموی ۹. نشيم بمرت يوري

ار نوع ناروى اا۔ احتن مارسروی

١١٠ . يخود بدالوني ۱۱۰ حن رضافال من رطوي س). عفق گلادشوی

۵۱ د مابست جنمانوی ۱۲ محمدورام بوری مار مین ممیلی شهری مار بيبك شارب ال يورى ۱۹- مېرگواييارى

ال بوشن اسيان ۲۱ مگرمراد آمادی



ک یه وآخ کے کوام کا پہلا مجموعہ ہے چو مطبع ناج المطابع رام پوریم 2 میں جیسیا تھا ماس میں 84 خولیس میں جن کے اشعار کی مجموعی تعداد ۴۹۳۳ہ ہے۔ رول**ين** ل

بنگ بیت کُل ب برتس یاد این بی قیات بیک برت گرد نم مهم میرا سد سن بزار مشودگ الشیخاف مین میسی دک آب برائیش تدمیرا این کمب قسیم میران با برای برد برت بیار کرت بسیم میراد کرت ب میران باد کرتا ب تری باد کرتا ب میراد کرتا ب تری بی میراد کرتا ب میراد کرتا ب تری بی میراد کرتا ب میراد کرتا ب تری ب می داد کارت میشا

جو تومیراجه امیراعرب سیستانجمیرا سابلی نقش بوکات رسول الشد کا دل پر چیلی کوئی این اج محتسست درم میرا

111

بهام می تودامی تودیس تین الکستیزا که سیسی بر نیخ بین بیان و برگزامی تنکستیزا برمال ۱۸ دو این افریخ شنی به ما سیسیزیر مین شیرین بین کاملیزا دکتاب کرد و تیم کسر می نامی کاملیزار این مین شیرین بین کاملیزا زنال برد ترخ کسر این کامل سال میل

مسرے داہد ناہم دے نوادول کا مسرے داہد ناہم کے خطاب گرنگارول کا مسرشوریدہ کی سسکسوری ہوتی ہے جو بدستان ہے ہم کویت کی گوال کا اول الفت کے مشرکت کی شیشت کے شوادول کا مارکیا ہے شیشت کے شوادول کا مارکیا ہے شیشت کے شوادول کا

گرمیرے مُبت ہوش رہا کونہیں دیکھا اس دیکھنے وائے نے خدا کونہسیں کیکھا

رببرے مزض کیا ہے و منزل نظر کتے كيمير كبيري نب بدنما كونب بين كمعا اغیاد کے نامے توبہت تم نے سے ہیں مظ وم كى ما تير دعا كونېت ين كھا انسوس کہ فرصت برکھی فویسے تم نے امنسابة ارباب وفاكونهب وبمكيا یں وہ ہوں آتش قدم جس سے بگھیلتے ہیں بیار<sup>ا</sup> موم ہوما تاہے جو ہ تاہے بہتے۔ زیریا تور كرام مختب بنجانے سے باہر زمینک آيب بين ريزة ميب وساعز زيريا وولول ومسن بين بشركة سمال بهويازين فتذكر بالات كسدي توستم كززرما

آج راہی ہیساں سے دلّغ ہوا خسا ہ مثق بے سے راغ ہوا

دل گونشسة كالمساغ ایسی کیا پُوسسساگتی تم کو ہم سے جو اکسس قدر دماغ ہوا اس کے سننے سے ماع ماغ ہوا بعداستاد ذوق كيكياكيا شهرت انسيزا كلام وآغ بوا ہماری تکھوں نے بھی تماشاع ہے جب انتخاب دیکھیا براتی دکھی بھلاتی دکھی عسناپ دکھا تواہ دکھا - جوراه بن برى آكے بعثے وہ تكرديروم مع في كرننرب كوص كم ساكنول في بيشت بي عي عذاب كيما جوتجه كويايا توكيونه يايايي خاك المهم نے خاك يايا جوتنجه كودكيما تؤكيونه دكميانت معالم خزاب دكمه

التمینے میں نہیں ہول کر حیران ہوگی ائتسب ہے کر بہرعبادت وہ آئیں گے ر ازارمسیب ری جان کو ارمان ہوگی لوك بنوسنوكهوه وآغ صنم يرست مستجدين جاكي تجمسلمان ہوگب ول مے سے اس کی ہزم میں جایا مذ جائے گا یہ مُدعی بنس میں جیایا یہ جب ہے گا وشن كي آي كرية بيكي كالمسيطيع یہ اسمال زمیں سے ملایا ماسے گا دُلفن بسين كرشانے الاستدكا بگڑا ہوا مزاج ہنایا نہ سے گا اے داع تھ كورزق كى خوائش بىرخ ت اتنابيغم كهلات كاكهابا ينعبات كا

كياجاني حيب بهول كيول ترى صورت كودككر

ننب بحبرال عموت ببرتب خواب آرام ت تواست كا ہے ہی تو آتیں گے اسے بدم میرے بی نامے تواتے گا ول كا آناب كام سيحيانا طے گاکام سے نواتے گا كبعى ابيت بعي وزنوش اع دآع دورامام سے تو استے گا نبين جا إا أكر جا إخطا الفت يرستول كي تهبين دبكها الردكمها كنساميد وارول كا ترا إك وعب رة دياراوروه مي قيامت ير بيمراس برصبرانت المت ول اميد وال . مجمعی بیشے کمبری اسے کمبری توبید تماشا دید کے ت بل ہے تہے بقراروں کا

ہو کے طب سر تو کیا عشق نے اک شہا حسرت اُس دل پرکتب اُل میں بینہاں ہوگا زندگی عشق میں شکل ہے تومرماتیں گے ابست وہ کام کری گے کہ تو آسال ہو گا أب كيمرى قنم دآغ كويروا بهى نهسين آب کے لئے کا ہوگا جے ارمال ہو گا كيون تغافل بم سے بيتيم عدادت ہى سبى كيانكاه نازين أب فغربمي كم بوكي دات بعركية رسية وآغ ان عد لكاعال أيك شب بي اس قدر افلاص بالم بوكي کی ترک سنے تومالی بیٹ در ہوگی میں تو ہرکے اور گئٹ گار ہوگب كبركبس كي جاه كيمية كمسكسس كي آرزو اک دل ہزار منسم س گرفتار ہوگس

سستری کریا بنا بی کرنانگو اختشایی و کونا تبریتم جهایشد کلیجایشتی پیرمسسی د کونا بداری بیشت به تبریا اقدیش و توسیل کے بانا دفدار بیسی برای برخی کسیل بسد دکابندی و کونا بنا تو بیشتا پرمهشتر و کرانیم بسی می بیشتری و کونا دو اکسیداد افزان اختشار قرائل می بادل کمینانی د کونا در اکسیداد افزان اختشار قرائل می بادل کمینانی

نین مودم اک متت ستاه مدس ای پکر آن کا مزاق چها توجه یکشش بخیر نمی آفت جال کا یکسب ب آری خیروں سیمری تعرفیت بوتی به یکست خود بیان بتائم به بینی بخیریش ان کا کس ککشش م آودد فاقیول میں یہ شوخی ب سبرمن مجی نے تو کوش ام پردوکرنا تس پھر آئیں دیکھیٹ بیٹر کے دائن سے سند ڈسانکا پوئی تیں دیکھیٹ میٹان کے گئی اس کے پاک میں کورٹ و تنامیری طرف ان کی تنگیب ل جمارے واخ صعیال وقع کیا کیارنگ لائیں گئے گذار گڑرے گا دونے پر بھی بتت سے کھستال کا

زندهشي كانام كرناتعب اس طرف مج خسام كرناتها تقى نه ماكستم توحضت ُل عاشقي كونسسلام كرناتف بلاست اضطراب و در دہی بن کر تقہر رہنا كسى صورت سيتم د سنام سية ل بن مكر د سنا أزارى بين في سادى دات يركه كوده أبات ذرابے شمز تقمنا ذرائے دل بسگر رہنا وُروالنِّس لے وآغ دکھو پوشس میں آو بُوّل كى ياديس غافل خسدات استدرينا

ک تریخنسدام سے برباہ شور کوشتر کیسا انساب یہ فقتہ قیامت سے پیٹیز کیسا سنجوں میٹوں کے بیگڑ آھے کیوال بتاک

الني آج يصدر بيجب ن پركيب

کچه توتنی بات که ناصع نے ندانی کچه بات كيمه تونسجها جوية كيمه به ول نادا ل سجها سہل ہونا ہری شکل کا بہت مشکل ہے كام وشواروه لبكلاجية سساك سجعا ہے جو کو خبرات کو جوننے اے سراس تف مِن گرجہ۔ نہ تھا ہاس مرا دل تو وہیں تھا سب خاک ہوتی آج مرے ال کی اُمیدیں كل تك توترى ذات سے كياكيا ديقس تھا

غشب ہے بن یہ دل آئے کیس انجان این کروہ کہاں آیا کدھ رایا ہے کہوں آیا یہ کسب آیا بسرکیوں کر کریں گئے مشت مدمی مجداعظاؤاں ہاسے بیٹرا مجدائو دوان رسنتہ کا ڈھب آیا مرگئے ہم تو وض دادی ہی دوستی کی نب ، فیارا دیکیر اے دآنغ اہل دنیا کو ہوسسی عرّدیب، فیارا

سے الب; دیم پیشع مردّت کوکیا ہوا کیوں دیکھتے تیم مردی ہوت کوکیا ہوا بیمبستیر ہے گا زاے دل کاری دوت کوکی کو تھارکر تری بھت کوکیسے ہوا

جوماشق میں نماک ہوا کیسے ہوا کہت تھ آرج ناک میں کوئی بلاہوا کوچے میں اُسکے ہم تو تیات شائیں گے انصاف بہت باہ ہرا آسج یا ہوا

دل بن توكفر تيرت تجدير خضب نُمُدا كا اے دآغ سوتے کو بھیرما نگنا دُع کا سے کھ تود کھیمے ل کو يهي ہے اک نمونہ جام جب ال عا کا اس رف نے تہارا نام اور بھی زیکالا يهجى كونئ حيب اہے جو نام ہوجیا كا غضب كياترب وعدس يراعتبار كيا تمام رات قیامت کا انتظار کیا بنابنا كےشب وسل الك دكيا تستبال محے ثے مے بقراد کیا تحصے تو وعب وہ دیدار ہم سے کرناتھا يه كياكيا كرجب ال كوائيد وادكب فسأنه شب غم ان كواك كهب في تقى كيحاعتب اركيا كيحه ناعتب ركيب

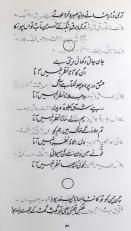
بعلا ببلا كيجبايليدان كورازنهال یجیا چیا کے مبت کو اشکارکب زلف رساكو دم تزتين منبعال بوجه زيريوت كسسر وكزا شوق نے آ وارہ کیسا تفامحے خیسے بوتی میں تھے در گرا اس نزاکت بر بالسے قبل کا دعویٰ چہ خوش ومكمقے بعج خبر روہ اِنتے پخبراگرا چوٹ کھائی ول نے گرکواس منم کھٹن میں باللى فيسه يويث يبشيت ركرا نهایا کوئی بحرعشق میں رستد گزارے کا مينياأس كنافية ك شنادراس كلاعك

m

مرے اسکوں ہی ہے باتبرے ندان معقابی گېرکي آب بهيرے کي تخلي نور مائے کا كُورْ مِائة لى برصورت كون كيادات اللشر مرے مولا کو ہر دم نوکہ ہے میرے گزائے کا وشت وحشت بي سراك بيسروسامال لكلا تن عربال كامريك يهجى عمد مال بكلا ب وبال مجمع سے زبوں حال كا ارمال نكلا داورحشر بھی اجھول ہی کا خوا یا ل انكلا سشدمكين شي اس برق نظه ركاجلوه ابک شعلیب نتیبه دامن میز گال نبکلا

دآغ دل چہرہے اُس بت کو دکھاناہی نہ تھا أرذ ونكليه تونكله مگراميال بكلا

كبال صبّ دكيبا باغبال كس برفريج ببي جمن ب*ن ا*تش گل نے ہمارا اس



تمار الطف وعنايت كاوآه كيب كينا المساء الاسارا ون نهیں بنہی شبی شیوهٔ جفا ہی سبہی يسندآت كى جوآپ كوپسند بوا Sold Server Holes عرض و فی یه دیکینا اس کی اولئے و نفریب الان المراجعة والمين كي اعتبارك الكويس كيد ملال اس كى لىك بدؤم فدايس كى اوايد ول تألف ف ا المان المستقدة من المرائد وه قد نهال سا يُوجعة كِيا بوكون نَها بوزبو وبي دآغ بو دُربه تبارے تعامر كوئى شكة مال سا واستواخاك أتؤاكم فيتهدي فانا كارتوبوز محاثم بيدوقنا ر الف برهم عرق آلوده بس وامن جاک رینندے وال نے پہلے کی اغوش سے توجان بیٹرا کر ڈیکلا ہم توب نام ونشال آپ کی الفت میں ہوتے أب كانام نكلب تفاستم كرنكلا

نام س کا توسے دلین نہاں تنا ناص ا کے نوشہ تب سنے یہ کیوں کر ڈیکلا نیش مزون نے ساتھ واکو شعب کا موسی کو ساتھ واکو شعب کا کا ساتھ میں ماہد

چژم بزن نے ساتھ ویا پچشو میں کا چڑم بزن کے احداث بادھر پیریان ہوا کوسوں ٹک نے اٹنے پائل میانا کا جرافرے سینبال والی ہوا جیستان میں کا فیصل میں افغان میں ا پائٹوں سے جیسے چری بالوں سے کہتے بیٹوں میں جیسے چری بالوں سے کہتے

دل بواخاک توکسیریسی نے جانا شعابیت ال توکوتی جمی خریدار دشا یاد دیکسیتر شیخ سینول کوده اندازینا یاکوتی دیگی زمانے بی خطاوار دشتا

به داغ رندکس الوده شراب بذتها خراب جهوا أج تك خراب منتعا تكاوشوق يرالزام بينسداري كا تنباري برق تنب تي كواضطرب نتها وهجب جلي توقيامت بانفي ميارطرف تنبركت توزمان كوانقلاب منتعا جواں ہوتے توقیامت ہوتی خدا کی بناہ وه جب ہی فقنہ تنصحب عالم تناب زتھا كول كراش كى نگه نازى بىن ابوگا زمردے اس یہ یہ اکیدکرینا ہو گا جاك ول تنع تفافل سے كباسي تمني رشنة تارنطب تبين سينابوكا فلدين يفرسسي كافرين كاول يبليكا كر ندمنتوق ومے دساغرومیے ابوگا

کیوں رخی دسیتے دل کو توفیاد کا ڈرسے متی کئیس کی مرخی کرمیشنظ بھی نہ ہو ؟ جی کس سے منگلے ششیہ فرقت میں البنی بہلانے کو دل گڑھم دل برجسی نہو آ

> تونے آرام کچ دیا لمیطرگ زندگی کیس دری وبال رہا شب خم مجی گوری بائے گ زرست گا نہ ایک حال رہا وآخ نے حال ول کہا ان سے

جب تک مرے گریے طوفاں نہ ہوا تھا انفت میں کو ڈی کار فرایاں نہ ہوا تھے شامت مری جو میں نے تیا انہیں جب نا 7 تی تھی جب کے در کا درمال نہ ہوا تھا مزاج اجيااگريابا توسب كجياس نے جہابا س كے آنے جانے بریشركی زندگی تفہری يه پوچونؤمسافرنوڭے كياں طفن سفريايا وه مراجهة نأاغب إلفت بي شكايت وه رکه کر باته کالؤل پرتراکېت که مهربایا بم نے اُن کے سامنے آول توخفر رکھ دما پیم کیما رکه دما دل دکه و ماسسر<sup>د</sup> که <sup>د</sup>با قطرة خون جگرے كى تواضع عشق كى ساہنے مجان کے جو تھامیتسر رکھ دیا

کیتے ہیں ہوئے فاتاتی جان کیولوں ساتھ دل جوہم نے الدوگل میں طاکر مکادیا زندگی میں پاس سے دم ہمر میں تصفیط فترش تنہا میں یادوں نے کول کوکھٹیا

مكيت اب الوكري كماتى بيكوكس كى لكاه روزن ديواريس ظالم في يتسديكونا تم كوا شفة مزاجول كى خبرسے كب كام تم سنوادا كروجين بوت كيسُواينا نه بنا ہو یہ بس غیر کے سر کا کمیہ مراتے ہیں وہ کیول دیکھے کے زالو اینا لگئی یُب تھے اے داع ورل کول ہی موكو كويه حال تو كم بحت بنا توايب ، وكمهناحشرين جبتم يمميل جب ون ككا بیر سی کیا وعدہ تہارا ہوں کٹل حاوں گا ب أوكه بير وقت مذيا وَ سِكَ كَبِعِي میں سی تم سیاہ زیانے کے بدل جاؤل گا

بهال پرکیاء وصودگاییا د پیا مزای ان کاه را پیا آیارستانکم کیاسیده کس فروده آیارستانکم کیاسید کستر آیارست سید اگراتشب د پیا منادش مهر کارکستید کسازش که آن کا تجر سازش ترجی د بیا

 $\sim$ 

جب پیسنا مال بوزا جودسب لیادید تا مجموع اردسته نیم بوزن کمی دارشد اربر تا جو تبادی طرح تام سیکو فاجه داشد کات تیم مشخص شده که دو تبسیسی امتیار بوتا بیر موانفا دل نگی کاکر برادیم آگشت منگی منظر تشدید اردی است مسترسد اردی ا

> ب مب و دیکھا تری دعناتی کا کیب کلیجاہے تماشا تی کا

بادآ تأہے وہ رسوا کرکے ریخ کونا مری کسسواتی کا ا تی شوخی می کہاں ہے کلیں ر گئے صبرتنٹ تی کا أب تصوّر سے سی گھیرا تا ہول کے مزہ ہے محتنباتی کا منے ہوئے توکہ آتینہ کھیس کھلے تو خود ال آئی کا ان کی شہرت میں مٹی جاتی ہے كب شهكانا مرى رسواتي كا كي تقور بحي يرتسن وي من تو د کموشتن آنی کا خاطری الحاظی میں مان توگب

عاطرے یا حاطب میں مان تولیب جمعونی فتس ہے ہے کہ ایسان توکیب دیکھاہے ہت کدسے میں جمائین کچروز کچھ ایمان کی تولیب کمہ ایسٹ ان توکیا افناتے داؤمنش ایر گودگیس ہوتی لکن امر برسے فوٹ کے جوار ہواؤمنٹ گونامر برسے فوٹ جوار ہواؤمنگر ہوش دواس تب بدؤ اس ویٹر جانے ہوش دواس تب بدؤ اس ویٹر جانے ہے۔ اب جم جس بات دائش ویٹر کا سال میٹر کا اس کا جس کا اس کا میٹر کا سال کا کھا

کی توجہ سیکن گوکہاں جرکہاں کی قوبہ سیکن گوکہاں جرکہاں کی قوبہ سیاست سے منو آیا سے این اور شیک جب سیاست سے منو آیا ہی جرنوائے کیسر میں جان مواکس کوکیا وطریع ہائے دہ انزار کھرا کو اور ان اختا

میرے قابویں زیبروں دل ناشاد آیا وہ مرا ہوننے والا جوجمعے یاد آیا

دى موذن في شب وصل ذال كولى ات ائے کم بنت کوکس وقت خدا یا و آیا يع سنة أب افعاً ذفرقت مجمت اتب نے یاد ولایا تو مجھے یاد کہیا اس قدرنان بيكون آب كوكيا تى كا دوكسدا نام ہے دوہمی مری تبناتی كا فتنه بحى قاعد الشيخ بس جب أشيب ك سيقت تمين تجرز آرائي كا ان انکھوں کی انکھوں سے بول میں بلاتیں براق بوكى تم نے غيب والى تم

دوئ کے پرسٹ میں کون دفتی کو تا اس کی مہوئی ہے جیسے مہوں اپنا وال بُرانَ سے بمی اسپٹنڈونیمین آتا وکر خیر برسا تھا داست دن جہاں اپنا

سترطوم ہے کرٹریٹ ہیں کا سان دل کاسم جائز کے کاکویستم کو مارا مارن دل کاسم جماجوں ہیں اوائجر وکاکاکون ہے جائز ہیں نے کا فرمارا دگائی تستویک ہیں موجود کے اوائی کو کارا

را ذِدل کوئی کیے لاکھ میں کیول کریٹا داویزے سے میا جب ہیے مشرایٹا دوزہانہوں نے دکھے در پر دوزکہانہوں نے سالے در پر دوزکہانہوں نیسا نام بدل کر اپنا

بم كى كام ين تقت در كے قال بي تنتے كيمه بن أني توكت بس متراينا واغ أس كا الم أس كاغم بحرال اس كا سينه الب عجرابين ول مفطرابينا کے سی ہے اقبال سیسزہ میں ہو تا مرآمتين كردآع كندنبس بأ دىزنى سىم بوقية يى داومبت جب ہم کومیسر کوتی دہنرسیں ہوتا ہوگانت بن مہرومت بہیں کہیں وموزد وسراع نے کے جانے مزارکا أشنابى تىرى بزمت دشوارتف مے اس پرسسنمان ادل بے اخت ارکا

تکلی پیام بر کی زبال سے نہ کوتی بات کم بخت اُس کے سامنے شم ہو کے رہ گیا بورا بروا نه ایک بعی اس دل کامسوده و سرسودہ لاکھ بارت کم ہو کے رہ گیا اے واغ ہم ہ دیکھ سکے روز حشر کھ سر فبلت گن اسے نم ہو کے رہ کیا إس جنايريو فاب كمتهارات كوه دل بس رسینے نہ وہامنہ سے نکلنے یہ وہا شوق نے راہ مبت میں ابھاراسیکن ضعف نے ایک بھی گرتے کوسنطنے نہ و با

معقی کہتی تنی نہ کی وفترِ مطلب اسس کو مقل کہتی تنی نہ کی وفترِ مطلب اسس کو شوق نے ایک بھی صفعون بدلنے نہ دیا

تَن تَن كے جبیایا ہے وہ شوخ محمال ابرو ایک ایک ہے ہیاہے ہوئکہ ٹیاب ایسا

جبنواب س آتے بورزمجہ سے جھاتے ہو مشتاق بشرم اليي عاشق سے جاب ايسا بمیں زمانے میں برنام تیری خونے کیا دل فرايفة جو كيركيا سوتوكيك ستمكيا تومر دل كي ارزونيكيا ممال ہے رکبوں تھے ہے یں کہ تونے کیا حناكورنگ نے مشہورگل كو بۇنے كيا حال بن شهره تهادادُخ نكوين اسى كوكروش دورال مجد كية ميكش جو دُورِ شست وممانه وسُبونے کیا کھلاس اُن سے تووہ اور داع جمے سے رکے خفاتوان كومرى شدح آرزوني كبا

توومدہ کرکے مجدے مری جان بھر گیا حق سے بھراجو قول سے انسان بھر گیا چپ ارکباں گئے تقرہ ڈیٹوکو کیرے گھر موداران کا کا کہ کٹائج بسب ان پھرگیا لاتے تھے کوئے یاسے ہم دائع کو ابھی دوس کی موست آتی دہ ناوان پھر گیا

غضب ہے انتظار وحدہ حشر نہیں کہ کر کو جات تو ایک مبارک خصر کو ہومسسر جاوید یختوری می گار دبات تو اچسا ریس سال سات

نگاہِ یار دل کو لوٹنی سبہے بیمبال اپنے گھرجائے تواجب

) یادہبے کہنا و کسسی وقت کا پیرشش میں آوئتہیں کیا ہوگیا

ده پیک بو دور ، بو

آب سے اقراد کے سیے کہاں وعبده کیا اور وف ہوگا یہ توریقی کوتی محرفے کی مات حرن نوٹ مدیمی گلاہوگی سب محمے دلوانہ بنانے لگے يو وه تبب اله ي كها بوگب رولف پ بہلے تومیری گزارشش سُن کے وہ جیب بوائے كباكبون بيمركيا للاعرض متخركا حواسب خطتنب اراجم كويبناب نقطاتن رسيد واه کیا لاباہے ت صدمرے دفتر کا جواب أمت عاصى كي نبشش كاكياحق سے سوال ہے کہال کونین ہی میرے بمیٹر کا جواب

كوں كيا تھاكسى سے كيامطلب اسسی کینے سے کھل گیا مطلب خون ہونے کوخب ک ہونے کو يامرا دل سے يا مرا مطلب دلين كحث كعث كرد كتى حسرت ب برآ آے رہ گیامطلب ہم مٹ گئے توریسٹ نام ونشال ہے آب اس کی تلاسٹس کر کومیت کہاں ہے اُپ تم یارسسسهی مگراتن توسوح لو کی دیکھ ہی بیاہے جو دل پر گمال ہے اُب

رول**ین** پ

مېربال ہو کے جب ملیں گے آپ جو نہ ملتے تنے سب ملیں گے آپ

ذم رخصت يتجيشر تو دكميو محد کے بی کریس گے ت كاروال كى تلاش كيالي ول آ کے منزل پیس میں گے آپ برسول المعول الرئيسة المعول سي بوركول إلى راه مدحی تقی مگرینے راہے حکرے آپ ہے۔ اپنے پینے سے دبا دیسے ذراکسیندمرا جور کھے شیشہ دل کوای پقرہے آپ مصرت زابدنكل أيا فلك يرم فتأب بيرومرشداب تواعضة ميكدب كيفريس آب كيول جناب وآغ يادالله ميرى يا دي

بعيس بدا التكوات تفي كميا لات ا

رول**ین** ت

کب بات پرویٹروٹ دوان درت وہ ناورست کی پوکریش کہتے ہاں درست تعویٰے سے وال بہا کمیڈیا کس آپھر پڑ کرتے ہی اینا مرائح ہی سمنیاں درست کچوم کی بنا مال جلیست جی اینا مرائح ہی سمنیاں درست گچوم کی بنا مال جلیست جی مرائل درست گچوم کی اینا مال جلیست جو مرائل درست

> الڈکوسے تُونِی ہو بیمارِ جہت مستق میں گئیں ہیں۔ کچھ تذکو منتی رسیے عضرت ناح کا فون کو مزد و دی ہے گشارِ عمیت دل ہول نے تلائیم میر ظائل کا کھٹاکہ کو

كجع تجيير رسب الضلش فادمبت

تابت قدم بید دوانشتایی نه بول گه تعاد می که تابیدی تابی اسساله میشت واحظ کی زبار برقره می کیمیش که گیرها بیشته بی دیبایی که گیرها و میشت

بم نے و کھے ہیں انقلاب بت شعدروسيراون نظرات ب*ى زىي رىعي أفياب ببت* أتيكس كى نسكاه بي شوخى ے زمانے کو اضطراب بہت مشام ہونے دوسطیری نا ہے اہمی تیز آنتاب بہت کھ بھ کروہ ہو اے فاہوش تعمرى إت كيواب ببت

رولین ج

انحبب م محبت بركرين خاك نطب آج انسان ہے مبوزیسے پس کل کی ضب راج بهان ب وه فيرت نورك پيد وقر آج دن آج ہے رات آج ہے شام آج ہے تواج مولیٰ نے نہ دیکھا تھا کسے طور وہ جب ہوہ د کمحاہے جو کھے ہم نے بیس روزن در آج امت ديريتي ہے وہ آتے ہيں تغمرب ہے یاس کی تاکیب دکہ ونیاہے گزر آج بسل بی کیا اسس کوجسے خواب میں دکھا سوتے میں بھی بول تی رہی قاتل کی نظہر آرم ے یومرے ان کے قامت کی ہے تحاد اور بات ہے اتنی کدادھ کل ہے اوھ آج بیشوق بر ارمان بیصمرت بیتنت كيابومرے قالومي تم آجب وَ اگر آج

قطعه

ده می کرد تقریر کند بیشک ده م آن بستند به کدایا و مسسوداد گور آن ق ده می کدی بخرش می موز ارصال کرت زار با بی می می می مود سان تناوینا کام بده واسط مود دیا ساختی بیشتر کار بیشتر کار بستوری بازار مهست بی میست غیر شد کی بستار کاب همی تقریم سرکرگ

ے بنودی وہ ہیں توٹر انہیں شائل وہ مجمع توہری اسٹرار کی بسوں سے مگ ری تھی ہے بام کسٹی تمک میں میں کے انتظام ان ردلف چ

خزبت کے دنئی فادکھنی کے طال کیمنے اے واقع نے زمانے دن سب موال کیمنے فاذک مبہت سے پرشد نیوافٹ ڈوٹ جائے انتاز کیے ہیں کے استعمال کیمنے انتاز کیے جائے کے اس مرجم سال کیمنے

> يون معتوريات تقور كيخ كيدادا كيدناد كيدنار كيز كيدن كشائب جيشائية وثق يانكويا دامن تأشير كيخ دامن يوسف الكينيا تؤكيا استارة وامن الشير كيخ

روایف ح

يكادتى بيخوشى مرى فعنساس كى طسدح تكاجر كهتى جىسب دازدل زبال كى طرح جلا کے واغ مجت نے دل کو خاک کیا

بباراتی مرے باغ برخسزاں کی طرح جانے روک بیاجنب دل نے تھینے بیا

جلے وہ تیر کی صورت کھنے کم اں کی طرح يرتدراه بواكسس كالكسس رسواتي

د کے بوتے ہی مراشک کا وال کی طرح يه دل ب آب كا گهردسية شوق سالكن

شكيب وراحت وصبروقرار مال كي طرح

جب يركهام تي بي كيت بي وه مرشكتة الي عت م مي طرح

غیرے آگے وہ مرے حال پر لطف بجی کرتے ہیں سم کی طرت

رولیف خ

بوق جسب دبان پاکستان نوش اماگویوست کا پارگستان کلوست کی یوال که دبی ب کرسید بولوق نے فوادگستان مجمع پکس ادب نے دول کرما کا تشاطق نے ہر پادگستان تری دمیت اگومانی نے ہوتی تہریخ دسید پاکس اور دول دادگستان تہریخ دسید پاکس اور دول رديف د

جس دل کونگی ہو وہ کرےخاک فغال بند کھے تری فریادیکس کس کی زبال بہند موت آتی ہیں ہاتے ُدم عرض تنس دل کھلنے نہ بابا کہ ہوتی اپنی زبا مقبول نه بول گی کسی مے کش کی دعسائیں مے نمانہ کا دروازہ نہ کر بیرمغال بہند

پھنتی ہے کب جھاتے سے اپنوٹ ولند أتحس بركبه رسى بن كرآيا ب توليب ند خامۇشىنتىرىتى بىرول شېراق تصور باد کو ہے مری گفت گوں۔ أنسوكرا جوآ كهست تغتب رياكها طنتے ہیں د کھ نماک ہیں بول مبرواب ند

نہ ہوکیوں کر افضاف ہمال گئے۔ کرسے اپنے نہائے کا پیارا حمداً ابنی مشرقی ہم کھتے ہیں کہاں ہے کہاں ہے کہاں ہے ہمارا حمداً

شینیعاً مُمُ روزِ محشر تبسین ہو جیں ہے متہارا کیے ہا رامجھڈ

بلالو دسیت میں بیمرد آغ کوتم نہیں ہندیں اُب گزارا محد

*رولیف* د

لاکسکتے اُنہسیں اندوہ ڈن کا کافرند کب وہ پڑھتے ہیں کمی سوند آن کا کا فذ اکٹش دنگب مناسے ترسے انسول میں نگار جل نہاسے آپس اس موند آن کا کافرنسہ اٹکپ نوئیں سے ہی مکدولتہ کے مثا دیسانہاں اپنے حال دل پڑرنے وممن کا کا خسنة خورے م سے جو دکھا توصفت سے پری کوفٹ النہ سیس اربا ہے سیسٹن کا کافٹ ز

ردایف س

دی توب شد تمکن کردشت بایدست تنگ میجاد جب ان نے بی نوریس بی کاملایشن پر پنگ بهجار بزرگور کیورتر کست بی اداری بی مستقایی تنگ بیچار بی و بیچار میشاک مندر خطیف داوی بیشاک نی تشک بچار منسب بیدیا بیزیش طهری انگاه بی شوخ و تنگ بچار بسرس به بست بی براداران بیان بی بیشاری انگی بی مدل کار مست ست شنگ بچار میکن در تینجوست بیریم بیشاکی با این کار این کار از دیمی ا میکن در تینجوست بیریم بیشاکی با در کاری کار دو میمی ا

ہوتے ایک۔ در وجہ م کے مافر کھاس راہ جل کر کھے اس راہ جیس ل کر رہ شق کی ٹھوکریں ہے ہے ہو کہ سنبعلے ہں گر کر گڑے ہیں سسنے نا كارة ونا دال كوتي مجير سابعي نه بوكا آیا نه بحبزیے ہنسدی مجھ کو مینراور ہم جانتے ہی خوب تری طرز نگہ کو ب فترس كى أكواور محبت كى نظاور

کپانه کچروخ مِدمَا پروه به شب دم کومواکز سنانهٔ عال مار پیکی نیفر نفوانی تارس انساک تری مهت نے مارڈلا ہزار ایزائے کھونشا کم زُلادُکارگھا گھٹ مارجا جواکوسٹ شاک ا تېس قەربوكدۇپ پىر ئۇيل قەربۇپيان ئ كېل چەنگەرىما كەكدىدۇ بالدۇرۇپ ئەندۇل كەكەر يەكلىل كىسكەرة كەلىپىدىم دىياراشدۇ ئىلاك بال كىلىدۇرۇپ ئاشدۇرى تاشدارىيىلىن ئىلاك توڭ بىتا جاكد

صرتبی ازار بی بیر آر دوئی ث دبیر مسرتبی ازار بی بیر آر دوئی ش

فسر ارادی بی ا دولیات دان میری تمت دیجه کرمیامت وه نوش می دید سکت ان به به بیمایت شا مفطر به کومفطر مفسط کومفطر دکیسکر

ردلین ز

مری کنٹرنٹ گُڈ کی کوئی مذہب میں دی ہے شرعی یار بدلانہ مرائصیہ ہی کو بڑھم صالب ہر گڑ: شعراج یار بدلانہ مرائصیہ ہیٹیا نہیں اے فک مہیئہ تبھے انقلاب ہرگڑ: رولفي س

کیا بے موست ختن ہے مب میں ایو باس کے پیس مجامرات آق و بالوق تہہ سیروٹ آگ کے پی جائے جمال الب کرم خود دود کو سسال کے پیل درمیسے راہ شین میں موس سے تب سکر ہے خالم ہے جب کو جائے سائٹ کے مزار کے پیل خوست پی مادت ہوئی کھیس افزادی کی ہے موست پی مادت ہوئی کھیس افزادی کی ہے موست پی مادت ہوئی کھیس افزادی کی ہے

روليف ش

کی کو گزارشس کمیرکی کو گزارشس پای مین میران کی توران میرسی کرمیشش ده اور شول کے نوران میرسی کیرسیمیشش مؤلف میرسی سے لیے آن ان ای گزارشش دې دوست بې وي است اوي اسمال په وي نيم هې ستان آن دانسه په کوسته نيم سه پېښر په توژن د د کې برا ورفع ره د بولوس په با دور سق د چې کې پې شه د مود مه سر په کوسپ د د د ای د د ست وژن د د تو د برای پښت چې که پر که فیتر ست شد د دان په به ای د برای پښت چې که بر د فیتر ست شد د دان

> ر ولیپ ص بائے سی آنانس ابیدے اندائر ورکن آب مشہور فتر گرور کی تاب سالوت میں کردل برل گئی میری کسیسین میں وکھنا الاسے بسید فام کردل

غیرکے ڈھنگ اڑاؤ اے آغ بسے اگر راحت و آرام کی ترص

رولين ض

ست و ب دفایدان سرک دادگویا فونی جاست و برگزارشده بی دعا کوایس فونی چنگ بید است با بیاداند جهاب کا اس کار شریعت مرم بریا کویس فون اس کار گل سه تشکیل دارگیست دانشگیان می کار گل سه تشکیل دارگیست دانشگیان می کار گل سه تشکیل دارگیست دانشگیان فونی

رولين ط

مطلب نکال لیت پی سب دف دونسے پرٹست ہیں وہ میج جو کہتے ہیں ہم غنساط قرایت می کسن کے دورے بہت بب مضول شوق پڑھ کے کہا یک تسسطفط تنج سے تقسیس کیسٹ و جور وجھا بہب چہسٹم و فاقر الفت و معرو کو مؤسلط

## ردلیف ظ

قل وقعم کرشد را مالگات کاف افد انسان کو صورت بسر باست کاف اف داس بینک بیشک کم میرادا باز میمود دو حرات کال افاظ دیکود و دهر افسان کال بازید کیا میانت انبیل و تاکسس گفات کال افوا انتسداد می به دسمان بیش این کال افاظ کرسس گفات کال افاظ

^

رولیس ع چیق بےکرچیاہے ۔ ابرائرم کٹان برقشنہ کام جن ہے تفوقو دولیسٹ آبر کو طف ق برقشنہ کام جن ہے تفور کار طف ق مرتا ہے کو ن نظر تار میں کیا ہے اور فاقر کو دانطان کے ساجال

رول**ین** غ

مانتدگل پیرسیجسسگری داراخ پردانی دیگیتی براتاسشست باخ داخ آدیکی لوست بسید دل بنطرفون دکشش دسیشگرایشگاست چراخ داخ

,

رولیپ ف مشتی دبوتیامس ناسرادی چین بیماری صحص با دِعوظاف انسور کچدنب دکامه رسته بهتریکه قسسته ارومشواف استیست آموظاف

کیون نہیں تم مجد سے میں جان صاف چاہیتے انسان سے انسان صاف خب قہ دل کی صف تی ہوگئ چیز نہیں مجد سے مرام جان صاف

روليف ت

مہریانی کی ایک۔ راہ تو ہو گرستانے کی بیں ہزار طریق

۸۳

نواب پرتم کوکس نے دوکاہے آبی کم سس ہوتم تیس وافقت دل دکھا کے بیں ہزارطراق دلتے اسب فاق سست ہی جے مانگ کھانے کے بین ہزارطراق مانگ کھانے کے بین ہزارطراق مانگ کھانے کے بین ہزارطراق

رولیف ک

ڈھامانگ دل تھی کہاں تک کہوں ٹی ہے ہیں آپر کہاں ٹک ترسے جادگوا تی آب میں موت پڑھے جائے کو آپر کہاں ٹک ترشیف دوامی بڑھ کی وکھوں ترشیف دوامی بڑھ کی ہے تھیں کہانگ

\*\*

**ر دلین** گ راه یں اُن کو دیم تھا کو تی: برعمان ہو

آئے تو ساتھ ساتھ وہ مجھ سے گڑ الگ الگ کس کانقیب نے کہتے کس کالقیسیں نہیکتے

لاتے ہیں اُس کی برم سے یار خبرالگ لگ

کہ ہتے ہیں مجھ سے دُور دُور ایٹر ہیرالگ الگ

ھیج شب وصال ہیں یاوّل پہ اُن کے گر پڑا ' تجینے لگے وہ نازے وقت سح الگ الگ

کھنے گئے وہ نازسے وقت بحرالگ الگ میں بول ادھرتو وہ اُدھراں بول بیال تو وہ دیا

رولف ل

جیسنت نصندنی کو پدودگار دِل! است منت دان نسینه دل بقرار دِل مشهور بی مسئدرهم کی نست نیال است در تا چهوشهایی کیم م یا دگار دِل

ہوا زمانة سیسب ری عذاب میں واخل بوان تھے توجوا نی تھی خواہ بیں داخل فسى نے دست بستى سے اسى شي كى سسكون ول بهي بوا اضطراب بي دامل یبال ادائے خموشسی کوہم جن سمجے و پال جواب نه ومثا جواسب میں واضل بهرعبادت آج وه آكريه كهه سكت ہو زندگی عزیز جے کیوں لگائے دل جودكسيهر وظلم بآل سبركتيت رستم وسي ہے جس نے اٹھائی جٹاتے ل کیتے نہ تھے وہ سُن کے رامان جاتیں گے اے دآع ان سے اور کہو ماجراتے دل

ردلف م قصيحراب دل ورال كيساته اک بیابال سے پہلے ہیں گھرسے ہم كالهين كس كيل كي لي بيمرت بين جارون طرف ضطرت بم محبورات مشيوة تثرم وحياسة الجاراف طراب دل مبتلا \_\_ ہم ۔ آرزوہے آنکھیں سرمہ لگاتیں گے اے واغ فاک یائے ربول فداہے بم شب وصال ندين ينوصي كے تم جفا کے تم ہے بگے ہم کویں وف کے تم مزا بوحشري وولؤل ببول ابك بارطلب ہمائے سے تھ حیلوب اپنے خدا کے تم

44

ہیں : حضرت ول بھے تم دخس کرنا ہماسے دوست پرانے ہواہت ماکے تم

## رول**ی** ن

کیاکیا فریب دل کوریت اضطراب میں اُن کی طرف ہے کپ کھیڈھا جو اب میں حورول کا انتقاب ارکسے کون شرئیک مثم کی کہی ساتے تو رواسے کٹ باب میں

مجی بھکا ہوں شینے کچی گرا ہوں سامز پر مرک ہے بچوشیوں سے بڑک انڈ کی کجر تیشیں اپنی دیدۃ دل تو زخسیہ رہ کار دھیرے کچیس مرت گار تی ہے کیون مسے گڑھیا

جب کہا اور می وُشیب ایر تامیں ایسے بھی کہا ہی جمعیاں کے وہ اور سے کو میس ایسے بھی بُٹ وہ کا فریم کہ لیے واقع خدا ان سے کیائے کون کہ اسے یہ خارست کرویں اسے بھی

بعروب عجب اواش اکن شوخ میم تن می اکسٹیز عصب افرائیں السیدھ وانگیل میں مطلب کی چیٹے الک سین الک سی منوبی یس کید درائی ٹرائی میکسی اسپ نے من میں

يشوق خوذب نى كيا كيرجنوں ہے كم تعبا بے آت تجد کولایا خلوت سے انجن میں يركماكه دل بي او توخب ك ميں ملاقة رونق ہوانجسس کی مبطوجس نجسس میں بزيكيزب ذكياماني نازوا ونيسادكيب ماني كى دُركى جت ساتى كى مشيخ صاحب نماز كيب ابأبي جوره عشق بي تسب م يمسين وه نشبب وفرا زكب جانين يوسيصة ميكشون سي لطف ترك يدمزا باكب ذكب جاثين حفرت خضرحب شهيدية بول تطف عمر دراز کیب جانیں جوكزرت إلى وآغ يرصد آپ بنده نواز کیس جانیں

الفت جمائے توغلط جموط الادست ول ما تنگئے تو کہتے ہیں کیسا' کدھڑکہاں آغازشوق منہب یں انب م کی خبر اس مبت دا کی دیکھتے تکلے خبر کہا مے خانے کے قریب تعی مجد پھلے کو د آغ مبرابك بوجهة بي كمحضرت اوحركهال ناکے کرنے دل ناکام بُرے ہوتے ہیں کررے کاموں کے انجام رئے ہوتے ہی چیرمشوق سے کیے توزراتمسم تعمر روزکے نامروبینام بڑے ہوتے ہیں راہ برحضرت زابد کو لگائی لاستے! سسيح توبہ ہے اشام بُرے ہوتے ہیں

لگاکے ہاقوں میں ہے۔ آتے ہم ہمیں گھڑنگ ہزار ہم ہر ہوتے گومتا ب رہتے ہیں

ده رسته کاٹ کے چلتے ہیں اس لئے جھے وكه كمے زیغے انظاب رہتے ہیں فيرول كى دوستى يركبول اعتبار كح یہ دستسنی کوں گے بریگانے آ ومی ہیں کیا جور ہیں جو ہم کو در مال تہب راٹو کے کہ دوکہ یہ توجب نے پیمانے آدمی ہی ناصح سے کوئی کہہ دے کیے کلام ایس حضرت کو تاکہ کوئی پیمے لئے آ و می ہیں ەبىشەركە مجوسے برآ دمى كونفزت تم شعبع وہ کرتم پر پر والے نے آدمی ہیں إش دآغ تبحد كوكياتيغ عشق تحساتي جی کرتے ہیں وہی جو مرد لنے آ ومی ہیں ميكشومة وه كد گھٹ گھورگٹا تیں آئیں تم يه رحمت بوتي توبريه بلائي أتب

موت نے مجھ کو یکاراکہ مرے قاتل نے ا ہے اہے مقت سے بدائیں ائیں كبارى بات تقى باتون مين السيبلانا نه بگلے اتے زبال پریذ دُعاتیں آتیں أتمن ديميتي بي ميد كته تعام كال بيركها ومحص كول بدا دائي أتي ہم تری برمے اے باریلے جاتے ہیں بے چلے جاتے ہیں ناچار چلے جاتے ہیں ال كاكومي ب كه يع وعد محشر بارب مسيكرون طالب ويدار يطيح جات بس گرچسوسویں تغانس کدنیاسنے کوئی ان نگاہوں کے مگر وارسیطے جاتے ہیں بم نسل جلنة كه دير وسرم كارسة ہم مے عشق میں ریرٹ دیلے جاتے ہیں

دل بی سماگئی بین قیامت کی شوخیال ووحيب اردان رائتها كسى كى لگاەيس كيسانظاره كس كالمشاره كهال كيمات سب كه ب اوركيونبين ني زگاه مين تجدين الثير بوكرال يشش ول كيد سمى تووه دولی بختے وم بھرس علے آتے ہی ت ين مذاران بن ينبس و ولكداز س بنتے بھردل صطری سطے آتے ہی جيب تي تري ديمينرية كونسرض يتعي ابني تقت در کے ملکھے کومٹانا ہوں میں ایک نظارہ گلٹن کی ہوئے۔ رخصت اے کئے تقس جرامی آیا ہوں میں

باغ بن مُل كلي جلة جات بين كدوه آت بين أنگلان سے الملتے بس کہ وہ آتے بس درس صد کونگی اے دل شتاق جمال د مکھتے ہم کو بگاتے ہی کہ وہ آتے ہی ول وحال پاسس سے حاتے ہیں کہ وہ جاتے ہیں صبرو پوشس وخرو آتے ہیں کہ وہ آتے ہیں جفائے شکوے بیصاحب نگاہ کیوں بیصری جواب دومسين تمے کام کرتے ہی زی گی سے نکان ہیں قیامت ہے ت دم قدم به سزارول مقام کرتے ہیں وی توشق که جوقیس د کوئن نے کیپ یا کام خوب تمها اسے غلام کرتے ہیں راز الفت جيب سكانج سينداس كے رُورو صاف دل کی حسرتی مندینامایاں بڑسیں

41

سسیوُوں ول ہوگئے اداز پتیرے نشار سسیوُوں ہائی تری پیز اں پوٹراں ہوگئیں دتنح سب یوسف کہ اس بیراکہاں شیر رکباہی چوسسین تکھیں تیس زیوناک بہنال ہوگئیں

دل کوسپلوند ان ان کست اربیا بی ترینسید یه توبیات نسخها مدیست نسب میسترد از در مسترد کا در در میسترد دن دهیش میسترد کا در در در میسترد که در مسلم بی شود. آن به دن در و تواست به که در مسلم بی ترمیس میشود. تیرونیتی دلگی زیر ترسید را برسید که به دست ای توبیس و که در میست ای توبیس

> حضرت دل کیپ بی جی دسیان میں مرکے لاکھوں اسسسی ادمان میں اگر سے پولٹیو تم مرکز اسٹ ختلی! زنٹ کیٹسے گی تعالمیت کا ن میں

ول کی قیت اک گرہے لے صفح اکٹے جو کئے ترب ایمان میں

کرٹر تی ہے کہیں باقد پر تہ ہے کہیں سب اسب ہم کوٹر ایک جُرٹر کی جُرٹر کا کیے بدنا ممی قربت اندان نے سے ہوگر اور دوس دھ سے اندان کا گھر کی ہجائی ہیں باک جذائے ترک کو کھر کائیس کو سے کا کھر کھر ہیں باک جذائے ترک کو کھر کھر کی کھر سے کے سے کا کھر کھر تیس

کیاں دہ گئے میش وشریت کے بن معیست کارائیس پیش آخت کے بان گورمیات بنش بالس کے گوئے گزا: دورائیس دہ بنش دہ کسے کی رفصت کے بان دورائیس دہ بنش دہ کسے تیم شخص است کے بان

رہے دآغ کی سیسے ض یا مسطّفہ نہ محروم ہوں میں شفاعت کے دن یس کهان اور مزم خواب کهال

لاتى الشيميستى خراس كهال ان سے کہ دی ہے ارزودل کی اب مرى بات كاجواب كهال رات أور رات بجي مُبدا تي كي

أب نكليائية أنياب كهال كعبه وؤبرمين جو داغ نهسين پھرہے یہ نمانمال فراہے کمال

*عبلوے مری نگاہ ہیں کو ن وم کاں کے ہی*ں مجھ سے کہال چیس کے وہ ایسے کہال کے بس

كرتي بن قبل وه طلب منفذت كے بعید جوتفے وُعاکے إِنَّه وَبِي امتحال كے بِي

یا اضطرب شوق نے اور گوٹل کیس دہ پوسیعتے میں کئے ادادے کہاں کے میں (

مبروون وراحت وآلام کو رتیب جو روس و کاوژی و فون بگر کو میں کم قرور پایس بوکه ورشک کبین یا آن آثا تعامیر میانی بیانی سے سر کومیں اے دآخ میں شرشی میں شرب وحال میں کے سر کومیں سے دآخ میں شرشی میں شرب وحال میں اس سر کا کھیں نام سے الاس الگریاں

جب يكاكس نے كيب أن بول گوركوب

واغ کیوں تم کو بے وہن کہنا وه شکایت کا آدمی ہی نہسیر كيول تسم كعات بوهم جورس باذ تست إن ان زيبول بير كهب بير واقت را زيست ير فاتل اسس شوخ كاندازقامت بوسكك جس کی تصویر کوسوطرے کے ناز استے ہیں آب کی بزم سے سے جاتے ہیں سوریخ وملال جى سے حانے كويم اے بندہ نواز كتے بس كبعى فلك كويرًا ول عبوب سے كام نہيں الرية آك رنگا دون تودآغ نام نبسير الني توني حسينون كوكيون كيابيب کچدان کی ذات ہے دُنیا کا انتظام نبسیر

نفڑٹ رائے وہ اول ہوائش کو دیکھتے ہیں کسی کو ٹیسٹ بنایت کدھرکو دیکھتے ہیں سبنے ہوت ہیں وہ تمال میں موست تصویر ہرائی کورگاک اسپ اوھرکو دیکھتے ہیں

نناں برم آہ برانسسریاد میں تکون برنا ہیں۔ مسئندان دوول ناقت اگر جسٹندا لئیں میرکسٹن کرمیت مرت کی دہ بست کے جہزات میرکسٹن کرمیت مرت کے ایس مناج سے دوائٹ میانیا جس کی کامیار کے ایس میں مواج کی کامیار کی تاکی

پرسمنگیر بیر پایشوش توکیشوشی بسینته بی برحشتم ادریست پورست کی اورا کوسید قواروں پیس وه شوان برق بمکیس وه مگیراتی بوتی باتی دِنگرارگیرست وه مگیراتی بوتی باتی پک اُٹھی نہیں میری طرف کیا تعک گئیں انگلیں اہمی تو ہو رہی تقسیر بغیرے باتی اشاروں ہی

آپ نے گھرے نکا دائیں ہم جاتے ہیں پیرڈ آئیں گئیں کہ کی کما کے تم جائے ہیں پوں تؤدم میں آبان آئیں شوقی سال کی اس کا میں اور جب تشویری دہ آتے ہیں تو کھ جاتے ہیں دل کا کیا حال کہول ٹی کو ایک کی اس انسان کے میا ساتے ہیں

تیری حورت کو دکیساً ہول میں اس کی قدست کو دکیساً ہول ہیں وہ میںبست سے شنیس یافق جس کیسیست کو دکیساً ہول میں

دنيامي وضب ارحس ادريمي توهب معشوق اكتمبي تونهب س ادرهبي توبي افرض ب ملے جوبہ زابری کوملے خوالن حورونس لدبرس اورتھی تو ہیں تم نے مری جیسے بھٹی وہی ہے گئے غم نوار وقت بازلیس اور بھی تو ہیں منواب میں سے تومنہ کو حیب بیا وكمعوصال من مرده نستيس اورجي تو بس روزاك دل ميرب سينة بي خدايدا كحي أوريس ارمان اس ول بي نياييدا كرو ل التيكيول إمانة صورت أفرس كوينضيال التي كيكس كام بيرث ان كوكما بيدا كرول دل كوب لي وآع عمر جا ودال كي آ رزو بي كمال يحيث مرآب بقايب دا كرول

سآب مجوكو باوسوال وصال ير كبناكسى كالمستة وهمنا يصركزنهسين بے شک مھے ہے شق تزارخدا گواہ جنازے كمان يى باس قدرنہيں جنگ ہے ایک ایک منے اشام یں بحرى توكس كي جوڙيب مي جب وه سنتے ہیں بنایستے ہیں من مِل گب کیا زہرمیرے نام ہیں ناز بم سے اور دکشسن سے نیاز

ر ام المساورة طاق ب وه فت گر مر کام میں کوتے جانال کی زیر ہے فت نیز اسسال بے مفت کے الزم میں

فلے بیابیتن کومش ان کونم بھی ہونے بیں جہال جیئے بین تقامے و دِل ماتم بھی ہوتے بیں

گے شکوے کہال کے بول گے آدمی دات تو گزری رِيثال تم بھي ٻوتے ہوراث ل ہم بھي ہوتے ہيں ر مین است امری فن بس وه اسب این نفس دکھو وہ انگھیں سے امری فن بس وہ اسب این نفس دکھو مجھی رکسے ہوتے ہیں مجھی پر دم بھی ہوتے ہیں نعانه دوستی پران حسینوں کی نه اِ تراہیے ' به عالم دوست اکثر دشسن عالم سجی بوستے ہیں ہمارے انسووں کی آباری اور ہی کھے ہے كديول بونے كوروششن گوبرشسبنم بحى بوتے بى طبعت كي بر كزملت ينسي بنتي مجى سدمع تهاي گيوت رغم بمي بوت بل

در کوئیون چوم فردل برس به شهیدی ماه سید از کوارم جورت گهری شهیدی که گوش و به برس که بازدگاری جورت بازد میرک بیمان شدگی که میرک برای بازدگاری جوش بیران برس میرک بیمان شدگی که سیدگیان میرست کو سیدی بیران میران م غیر کے پیش ہے مبت او کے واقع اس کا تقدیم ہے تیرے تقدیمی نہیں ن دن مرے استہ دیکے کموموں دن مرے استہ دیکے کموموں

ون مرے ہے دیکھیے کس فن اے شب انتظار پھرتے ہیں صدھے ہوتے ہیں تین رواس کو د پروا دوار بھیسرتے ہیں دآغ کا ذکر کسس کے دہ بلاے

رو مل دبرت ایسے ایسے ہزار بھرتے ہیں

> ک کو نہ ہے اپیٹا ٹھکا ٹاو<del>ٹ</del> ن

دوست نادان ہیں داناوش دوست کو دوست ن<sup>سمب</sup>صاتم نے اُورک<sup>ش</sup>ن کو یذھب نا ویشن

.

مزے عشق کے کچھ وہی جا سے نتے ہی كى جوموت كو زندگى جاسنة بى کہوں حال دل توکہس ہیں ہے حالل سمى كوخبرہے سبى حاسنة ہى نہیں جانتے اسس کا انجام کیاہے وه مرنا مرا ول نگی جیسے بڑ جاك بوبردة وحشت مجي شطور نبسيل ورمذیہ باتھ گرسان سے کھے دورہے س ب نك أن تقي شكايت كرمبت في كما دیکه بیسآئے گا، فاموش بیرستوزیس رات دن امروسفام کہاں تک بوسکے صاف كهرفسمتے لمناہمیں منظور نہیسے

خب دا محرے کرمزا انتقار کا نہ مٹے مرے سوال کا وہ دہی جواب بسول ایں سب در مهاری گاه به کسس کی به سرسول میں افزام تبداری گاه به کسب کی گاهیا ب برسول میں انگاه مست کے سات کا گاهیا کا برسول میں انگاه کا مستقد کے بیستان کا برسی کے مشدر اب برسول میں انگاهی کے مشدر اب برسول میں انگاهی کا مستقد کی بیستان کی بیستان کی بیستان کے بیستان کی بیستان کا ب

مسية من مات بيرية بين كالمرش چلوكيم عدا كى دولت والإصنم تم كو محمل بين كي الدوآخ ب السُك كُورِي

کونی اب تھے کہ دوری نہیں اب جودی کے دو گؤی ٹی میٹر ناصوں سے کام کون کرسے ابنی نیوس سے گشت گئی ٹینسی اسس قدن نازے کہ تہیں گئی رۇسىش اس كابوكىي شاڭى فردۇس دەنزاكت دەدنگ د يو بى نېسىيى

ردلین ر

کل تک اُس کی تاثر حقی سیکن انقاب اپنی جسستجو مجد کو اے حیات دور دوزہ ہے آئی کن گرفت دیوں میں تو مجو کو

د کھانا گوئنسسین مقرانطر ہے نے دوٹن کو لگایا کو اسے پر دوئم لگاؤ آگ جین کو ملیں دوزازل ہم فروول کوئنسین کیا گیا۔ دل ہے آپ مائز کوئے فروڈ سے بھرون کو ما انگادان به پیدیگریتیر پهرای پیگریت به کام با اسان بیشی ترکومزادن یک گام اسان چشی چیستیک کام کار از آن کار داخل تبت کی کافراک این آن کار داخل

> دُرناصواليي دلواني باي يه كيب يُصِيع ما داجو تِتْرُكى كو زښينصفى مشل قوشكايك وفاپركى كو دفا پركسسى كو

ہت چیڑ کرم کو بچائے گا ست نے نہیں بندہ پوکسی

وتت ٖ آخر پو چھتے ہو کیا ہماری کا رزو اسٹ کہادی ہے تنا بیقی۔ اری آرزو

لطف حن ومشق توجيب كدول سے ل ملے كيومب رئ رزو موكي تنب رئ رزو پھر سے وارمان و آمنا بھی زمول گھ اے باس نرکرہے سروی ال شے ول کو بااس بُت گمراه کولاراه وفنس پر ما بھیرف اے گردش دورال مے ول کو اے فلک چاہئے جی بھر کے نظارا ہم کو چاہے آنانہ میں دُنیا میں دویا راہم کو كبعى إمانة كن يدنهث راتيم كو کم نگاہی نے تری جب ان سے مارام کو يسلوكي من مزه كياب مزه بي المي كهمال وتتبسين يكس تنبادا بم كو

بحربستي مي بوت مشتى طوفان بم . نهیں ملت ہے کہیں داغ کمنا راہم کو عرصة حسشه بي اللَّه كرے كُسُم جي كو اوربير ڈھونڈنے گھاتے ہوئے تم مجد کو امسنا في مري مطلب كي كوتى لي ناصح یا پیکسے کے نہیں اسے نکلتم مجھ کو مب قانش ہے ہے کا تری انکھیں کمان كرمطيب م مح سنيت بي في كو مسكرات مرى ميت بدوه مزيير كوآغ خشة بُكَ ياديه گايتېسنم مجد كو الله رسة تتون أهجى كميات أهجى كيب بهو شوخى ہو توشوخی ہوجی ہو توجی ہو بسل كے زاينے كانماث تو ذرا ہو تعمقم مے جیسری پھرنے دوکے جنا ہو

ئىسىدىجىگرنىزنى ئالابېسىل دل کش بوکسی طرح کی ہو کو تی صب ابو اس دل سے مجھے لاگ ہے بے میر توہی ہوں تم شان وفا كان ونساجان و فاہو مطرب سے کہواُن کوستاتے وہ میں گے جس ن زس اک اوٹے ہے ول کی صدا ہو يمصرع لكه ويأظالم نيميرى لوح تربت ير جوبوفرقت کی ہے تاتی تو بول خواب گزار کول کا غضب آياستم مُواتيامت ہوگئي بريا

ير بوجا تعاكمة أزرده مجهة ميري جال كيول بو

رولف لا

 دیرکابھی ہے کیب بڑا لیکا نہب یں رہتی ذرانت ارہے انکہ

دوبدولول ب محشى كامزا جام ہے اب ملے تو بارسے آنکھ کیا ہے ناوک نظرے دل چوکتی بی نہیں شکارے انکھ مارے تا تکھ کیے ملاقوں نہیں متی ہے راز دارے آنکھ طورب طور ہوتے دل کے خداخیر کرے

بےطرح گھات ہی ہے اس بُت عیّار کی آنھ ۔ دل حرابا ہے وہ ایس آنکھ لائیں کیول کر سامنے ہوتی ہے شکل سے گنہگار کی آنکھ

سب كوست تيرى يادكى لذّت جُدامجه دل کی ہے دل کے ساتھ زبال کی زبال کساتھ النُدكرے كربن دين يو دآغ كى زيال تعربیف آپ کی ہے اسی خوش بیاں کے اتھ

ون گزاراب ول مهجورصد آفات مے ساتھ وه مزے رات کے نادان گئے رات کے ساتھ حفظ تسبیم ادب نلق تواضع تعسینیم محتی تکلیف ہے اے شوق ملاقات مے ساتھ مارب بی مرے ساتھ بہت حسرت ارال بووسعت صحرات عسدم أور زياره جب تك وه تمات كوك من تصابياهل بة أب يقى موج نب يم اور زياده خط ان كابيت خوب عبارت ببت الي

ب مبت بی سواطف دیکھے ڈر ایسکن مزاد ہے گئی ہے شکاعیت زیادہ

الله كري حسن رشت أور زياده

میٹرمرست کی ایجی دواکی 1 اسے ک ہے ہے آئ مختلست نیادہ ابنی زمانے کوکی ہوگیہ ہے جمست تو کم ہے عدادست زیادہ مری بہت دئی مشت تو کم ہے عدادست زیادہ ترین قبرے تیری رمست زیادہ

رولیف ی

کوپرٹ دارکسیر پائٹسائٹ ہے۔ میں نہ ہوں کا مری توب ہوگی ایسٹاطلب کی توش دائشے ہے۔ یہ بسب خواکش کا برائش ایس کے میٹا نے نے انوکر انواع کیے میائی گے جو وشت بروگی

أب بن اورمب مع اغبار روز دربادعسام ہوآہے دست سے نگ بل مصربیں د کھ غصب جب م ہولے درع کانم سس کے دہ ہونے ۔ آدمی کا یہ نام ہو تا ہے مُكِنَّى جِس دَريهِ مِيثَاني مِرى

بن گیس کمبروی بیرے نئے نگر تی میں مند پیٹانی مر می ترجوا واس منظن نگست نگ ان کی کان کی کے دامانی مر می آگیا وقع ان کئے لئی میں چرود شکل سے درنا میں انتقال میر میں موانی میر میں

مطلب کی کہی نہ ایک بنام کیا بات ہے تیری گفت گو کی الند کوکیب جواب دول گا عادت ہے، توں سے گفتگو ک کچھ ضبط میس ری خاطرائیچ کچھ شہر میس ری آبولی

ئىرىسى جاڭ ئىرى جاڭ بۇرى يەن قاتىر ياق تېرى ئاڭ ئۇق ئىرىسىدى كۆركىلىكى مىلىدى كۆركىلىكى ئىرىسى بول يارىسى كۆركىلىكى ئىرىسى بولىق يارىسى كۆركىلىكى ئىرىسى ئىرىسىلىكى بىرىسى ئىرىسىلىكىلىكى ئىرىسىدى بولىكىلىكى ئىرىسى بالىلىكىلىكى بىرىسى بالىلى

> اثنگ بائے جاتب دُنَعْ رِبنی جمائے جاتا ہے کشٹ باوضے بیال سرکا

کنٹ باوس ہے جیاں اس کا بے کسی میں بھی آتے جاتا ہے

...

،امیب می شائے جاتی ہے شوق نقتہ جمائے جب آہے

موص أبيتة إلى مونازيت إلى الصوناري الميتري أياث الأثبي به ومده وذفائن المعراس يتأكيب ما المعراس الأكاني به والمرابي اوافري وكان المعراس الأكاني به ولمرابي اوافري وكان المعراس المرابط المعراس المعراس المرابط المعراس المرابط المعراس المرابط المراب

اور کیا خاک ہے گی در لبس کی مراد جوتات ہے ہیں ہاں کا دو تماشاتی ہے مشکرہ نظم پر آفل کو دہ خالوش ہوئے چیسر پیم نیلڈ کے کہا کیسے ہیں بری دول کے

خسدح كم مايه بي كييم كوط ياند الم يەبرى دولت دنياب كەتۇمتا \_ وكمية عل كرمري ساتى كى شخاوت زابد ایک ساغ کوئی مانگے توٹ بوملاہے ال قيس كرصاف أرابا تو بطف كيا اٹھانہ بردہ صاحب محمل کے ہاتھے مے شراب کے ہے محے زم بھی قبول اس انجن برب افق مفل کے اِتقت ب وجدا تبناب نے رسواکیا مجھ ظالم تر جاب نے رسواکی محم محدان كحميرولطف فيمشهوركرديا کھے رنجش وعماب نے رسواکی مجھے

بوں کے کومے سے دافکار ہو کے ملے شكاركرنے كوئے شكار ہو كے جيسے تمهركة وهبال وبإغض كويا اگرجے تونسیم بہار ہوکے جلے کسی کی انگھیں وہ انتظار ہو کے سیسے محسی کے دل سے شکیب و قرار ہو کے چلے طبیبت کوئی ون بین بصرحات گی چڑھی ہے۔ آندھی اُترجائے گی ربس کی دم مرک تک خواہشیں یونت کوئی آج بھرجا ۔ نے گی يتصى پنجېسسە تىم كواينى بېسسار إدهرآت كى اوراً دهر جائے كى دیا دل تواے دآغ اندلیث کیا گزرنی جو ہوئی گزرجب ئے گی

وششنوں سے دوتان فیرول سے داری چاہتے فاک کے 'پیٹے بنے توفاک اری چپ سپنے چادیوٹ آرڈودی کسس ہوسادی دارسیں اور تقد کے شاتوع سے اس ای چاہسیٹ

ر کھی میش گذشتہ کی کھی مورت خلاک کر کشس میں ونہار باقی ہے وچہشم زار کا سفتے ہی ماجرا گھیائے ابھی توسشم کار کا اس کا میں کا می

کپرمی الفت نے تری دل بی منجوزایاتی رمائی ایک تست بی تتنا یاتی بینتے بی عشق ومیت کوشا دوساے داتاع کیوں لیسے بعد خاصفت کا محکمارا یاتی

11

نكابي ان كي جادوت تيامت بوتي جاتي بس كبعى كوعنسه انثقابا بوتوحب نبن آب كانباي كدكس كمس عمرين آلوده بعنسسه اندوز ربتاب تصور می کسی کے داغ نیٹ اٹی نہیں مجد کو عجب بيدارايت طابع فيروز رمباس بضا کی ان بتوں نے یاو منسسا کی ديا دل اب توجوم ضي خب الي الاس بل فيرس فقد ب محديد كوتى يويع توس نے كماخط كى البى التداراس كأبوحيكاتف إدهرد كميوتوسيريم سحياكي ميمراس بت يرفدا بي حضرت داغ تسميماني تني كيدين منداكي

واتے دستسن ہوگیاں۔ را بہال بلتة رسم دوست داري أبله لختي رہ گئے لاکھول کلیے تقیم کے المنكوجين حانب تهاري أثمه كتي ہم کھنچے ایسے کہ آخراُن کو بھی أب توقع بي مب ارى أَثْدُلُنَى عارحرف أرزوت دل بي بول تو مختسر گر بڑھاؤں ہی توقعہ ہے بڑھانے کے لئے تم سے بح كراك وفاحق بس لينے الكي تم نے خون کون سی جیوڑی زمانے کے لئے المُماكيد باد دل مب رآياً ننوگريز ہم ہزدوتے تھے تبادے محانے کے لتے

دل *کوتشامول که تری بزم*می آنسو پوتپول باتن*ت*جب دل سے اُسطّے دیدہ *ترسک پینجے* 

...

بس د بوار من رکھ نے قنس ا سے صیّا د یں زینجوں مرا نالگل تر تکے پینچے گرترے وحثت زدہ کیج بھی بلائیں ہتھ یاؤل شود مشرجنج أشف ثالة زنجسيب كيد توقع كيريت كيديك ركيال انتظار بارنی ہے کیفیت تاخسہ محصورا بياس تصول فيس كاروال مجم ہے جائے ویکھنے مری قشمت کہاں مجھے يرقى بي تكه أن في سيرم جب كبيل جاتے ہیں اک نگاہ یہ سوسوگٹ ل مجھے راستى يركبعي تسف كانبيل ان كا مزاج! اب بعلا کوئی طبیت کی تجی جب تی ہے

rv

اِک ترانام کر مردم ہے والیٹ میم کو اکسری بات کر ہول می<del>ک نی مالیک نی مالی</del> میراپ وا دخلاف کیم جا والے واقع محم قر فرط سے سی عمل مسرکھنی با ت ہے۔ محم قر فرط سے سی عمل مسرکھنی با ت ہے۔

یکس کی فیدید اے دل خطر گئی بوتی اک گئی جدیدے کے افدیکی بوتی افزی بڑت کدسدیں توکیفیٹن جائیں جدیدورے دوست کی گوگر کئی بوتی تعرفائ فلسے کورک خام کراساتی

ہے اپنی تاک جانب سے عزیقی ہوتی

- کینوی نوس کو مزید تین ب پر ده جات بیا کشکایت تیری دیکی کون ب در موان زماد کیس کیا

م کویپ ه مری تجه کویه صورت تیری

- يادىب كچىيى بىلى يېركى مىدى خالم بىول جارا بىل بول بۇرگۈركى كىمورت تىرى

> نست. أن كاذه ساخلب برقدم كس ستم الملك من كالمند يكر كاشختري من ورور وسرم الملك فلم ترا المحات مباسقيل جسبتك ليلام ساخلب

ہم پی کیے جفاون سے مینز کرستم میں کومے اٹھت ہے

گمان تروُوکیساجائے کیاہے ہادی آردوکیاجائے کیاہے ہماری ادراُن کی دل ہیں دل میں

اری اورون در این میشر گفتگوکی جائے کیا ہے

كهول كياتجه سيناصح لذت عشق اے کم بخت توکیاجائے کہاہے نكال اب تيريين ب كجالزار ألم تكل جويه نظ تودل نظيجودل نظ تورم نظ -تتناوصل كى اكرات بس كمالي صنم في كل قيامت تك ين لك كرنهايت كم ف كل بوتے مغرور وہ جب آہ میری بے انٹر دیکھی كسى كاس طرح مارب نه ونيا بس بجيب م نكليه روالفت بي اك بيدهاسادستهم في جاناتها مر ديكماتواس رئيس صد إينع وخم نك - سجو كردهم دل تم كو ديا تق ايم في دل اينا مرهم توبلا نكاغضب نكاستم نكا

ایی باقوں سے قوبیتر ہے تموشی واعظ کر تری ضدنے کہا اور کوننگار سے ہے بوتے ہیں تیری مجتت نے بڑاؤں کانٹے دل طاب کہ ملا وادی پُرخب رہمے ۔۔

> جرم شن کے ادمان بڑائے دیکھ جرم منتی کو اور ال میں ایپ سزائے نے توجہ دوست کو اور ال تا اور کارٹر کوٹ جو متر کے جرم سے اضافے نے دی وشت ہے دی خواردی دیراز دیشتر میں منت کا جاری کا مشافی کے شافیات کے انسان کے انسان کے انسان کے مشافی کے شافیات کے مشافیات کی مشافیات کی مشافیات کے مشافیات کے

دشت بستار چاک کاسانے۔ ایک چیوں بہت وآغ بہک اٹھے تنے آج سنتے ہیں انکائے کئے میزانے ہے

> رے اتش شوق کوکب دل سے جدا رکھا ہے

ال الله و لكاركت ب الكاركت ب الكاركت ب الابعدالة و فا كارونسي ول ركحة بين

اتب فاكبي جس طرح ملار كماب

- اس قدر توہے ترایر دہنشیں پاس مجاب كرتب در د كوسى دل يس جيب ركما ب ېم *ېمې جگر کو تع*ام لیس دل *کوسس*نعال لیس نغُم تخم ك رُخ سے زلف جليہ برسندكوه سے بحی گراں ترب بارشق ہمت پیکر رہی ہے کہ تہنس اٹھاتے - تمے کیا شکوہ ہے گلا اُس سے جس نے رکسے ون انکالی ہے ن دول كوتت ل كرتيمو واہ الھی دوا نکالی ہے نام نكلاجب ال يس پرده نشيس به کښال کي حيانکالي ہے

اُف ڈی ہم نے تہر تین جا اے خسام اس بے بڑھ کر دوستیم درضا کون میں ب کیا کہوں گا جو کہا ۔ اس کے کہ بھا کہتے باشہ کے دواع میں سے سے مواکون میں ب

دادانست کان مرک می شیاست پایدیگ دیری نادانست که باشته این به سیست بایدیگ دیری نادانشت که باشته به بایدیگر سیست می سازد به باید در بایدان که شدند برایدیگانست می سازد به بایدیگانست می بایدیگانست می بایدیگانست می بایدیگانست می بایدیگانست بایدیگانست و بایدیگانست باید

ئیرے انداز وہ کانسے بی بڑترش ریا آدمی کیا جو فرسٹ ہو توکسٹید ابوط نے آسمال سے بمٹ تکابت شرول کیا توب میرانیا اقرنہ توک کیا با ہوجے ہے

ومشعن جال نهبي آيب يعابي سبي وآغ رنجورسسي طرح سے اچھا ہوجات بثيين كينه فالوشس بم ليرخ مستمركار تعک جاتیں گئے نالول سے تو فیر باد کریں گے تالول مصرب ديمية أب تي قيامت بصیراتفاکے آپ می کیا یا د کریں گے گزری ہے شب وہدہ اس اُمیدیں اے آع یا آئیں گےخود یا وہ مجھے یاد کریں گے وصل کے میں میں سب جرکا فم بھول گئے یا در کمنا نتها تبین جس کووه بهم بمول گئے عشق کی راہ میں جب کا فنرووں دار آت سب کے سب د آغ رہ دیر ویرم بھول گئے

کہ کم تی تنسیم ساکرہ شن انگاہ تی بیٹے مہدی وقت انسا کے ال مینسیہ شن الا اس بیریان میشین کو بات میں انسان کی مسکو کھیاتے میا کے اس رق جمہد نیا متداک میں المسال کے الاستراکا کے کا بیٹر انسیس کے

> <mark>دەنگەرەپزىجىس</mark>ىيەت نىفراتى نىفرنېسىيەت

گوطبیعت ہے کس کی برجاتی پرمری راه پرنہیسیں ہے ہی أيح آتى تقى بادىمى تتبيدى اب كبيى بعول كرنبيس تى اس روتے بے نقاب کاجلوہ ہوا نقاب نیکل ہے دنگ دنگ سے صورت جا ۔ کی جنش مى بول بى وەلسانازكىغىس كےساتھ میں بانسیم سے بی گلاک کی نصب نے اور نگ براشوخ کر دما الحِي بني بگاڙي صورت عباب کي وريروه بوكستس حن نے بے يرده كرديا ٹوٹی گرہ تڑاق ہے سبند نقاب کی

بدددایرجودردکسی کانبیں دکھتے ایسے بی بیں یارب کو تمنا نبسیں رکھتے پرداز دادار کوتوس کیته بین هاشتن کیافترسیتم نام بسب از نبین در محت اے دتن میس کام کی سستی و جوانی تم اس میں بین اندریت فردا نبین در کے

سنة برماز فرمی ب دارا فرم کافی چیز بم أحدث من برر تشکیل معرب کهال سبت واحظ ده فضائی بسبت فرال نے زال فروس کی کاف بسبت شرکان ا کیا پر چنت بود آخ کافر جم سست شرکان ا

شبەرىمال ئيامىت ئىم جېسكى ئىلار دە دېچەمىسىنى ئوراد يوتى ب تى ئىم ئىفىس ئىستامىر ئى خداكىيىنا د نگاە ئادىستارلار تۆرىن بىل ئىستىد نگاە ئادىستارلار تۆرىن بىل ئىستىد

تبيين نيدر آخ زيد نيس الله سير ستم پر لايدن ساف سير سيد برد آن جاتي ہے بران گار کار کو جو گئی جہال گار گئر کار کو جو گئی

مبیان لگ تی کا دگر جو گئی مری آه تسبیر نظر ہوگئی مستم ہرگیا داز دل گئی گیا پھیاتے چھیائے خسسہ ہوگئی دمان جھوٹے دست پہلیا

توقع بيب ل كس ت رود بي مي يهال صبح پيري سے پيلے بي د آغ جواني جي ساخ سے سوگئ

اے فلک سان مشربی ہی اپنی آنکھول کو تماث چاہیے

تىرى جادے كا توكياكہت مرًا ديكھنے والے كو ديكھا جا سيتے

لكب شوق سے اثر يذ ہوتى تم كويرت بن كيانطب ريبولى شب فرقت کے دیکھنے والے ایسے سوئے کہ بھے خب مزیوتی كس كے عبوے نے كرا ما مجوب أنكه كيب من نظريذ بوتي رُخ روشن كے آگے شمع ركھ كروہ سركيتے ہي اُدُه رِجاباً ہے دیکیمیں یا اِدھہ سروانہ آ باہیے وغاشوخي شمرارت بيحياتي فنتت بردازي تھے کیمدا در بھی اے زگس ستانہ آیا ہے وبي جلكواب فرقت كادى قصهب ألفت كا تحصاب دآع كوتى اور تعبى افسارة آب

مرے کو پیشاں دوکن توخوں ہے جائیا تھیں۔ برگ نے دکھے وہ جو پیٹیل کر ذرائشپر سے دی انسان پورا ہے، کسس کے ہم قوقت آئی ہیں جنول میں جو جلا تھیں۔ قول میں توزیر الشہرے

ں وورغ ہے جم ہیں نیکوں کو جو لیں میٹن وہ میٹ سے جم ہیں نیکوں وہ تنگ کیا تو مرے مند سے کا بیتا کل میسے آئی ہولیکوں کرستم ایجاد ہے۔

گرے دوسرے کوئیٹ میلیز در قراب د نظام ہے مجمع ششام ہے تک تک ہے جی کٹ ہے جی گا موا ذو گاف ہے چاکیا گرایا ہے ہے بادفا قرائی کر گاریا ہے کہ اس اس اور در ہے ہے سال ہے کھتم ہے باد المسلسانیان مادی کوئیٹر کا مسال کے لائے کا مسال کے اس اس کے لائے کا مسال کے لائے کا مسال کے لائے ک

بوئي مدتني كزنبين خبروه كدهربي اوربي بم كدهر نب الررزيام بردسدام ب زيام ب ہر بات ہے شوخ فتن گر کی شوخی ہے مزاج میں نظید کی آنا نه شب وصال العمرك مہمال ہے عمررات بھے۔ رکی كامات بي خييب رېواېلى دکتی ہے زبان نامی برکی کے صبر کتے سے بن ماسیا بول بھی توہبت د نول بسب رکی اے وآغ وہ تطف کیا کرن گے اصان کے احت اگر کی

> شوق میں ایک فتہ قامت کے ہم گلے مل گئے قیامت کے

یادرہ جائے گی جنب تیری دن گزرجائی گےمصبت کے اسس نے یوجیا مزاج کیساہے رنگ اب دیکھنا طبیعت کے کان رکھ کراگروہ کشسن لیتے بوہے بیتا رہے شکایت کے كما تفاحيُ مع وفالذّت سنرا كے لئے ستم كے لطف اٹھاتے مزے جفا کے لئے برامزه بوجومح شبرس بم كري مشكوه دەمنتول كىس چىپ دىبوغدا كے لية مشرراً كمه الكم بغيب دار جيتون شوخ تم این شکل توب اکرومیا کے لئے

مبنوں کا حال *سسن کے ری*شان ہوگئے میری *اگر شنو کے* قواویسان جاتیں گے

روز حزا كانون دلايا توبهك اِن دھمکیوں کوائی کی ہم مان جائیں گے تنب وہ کیا خیب ال مرمے نہ آئیں گے د کمعوں کہال تک اُن کے نگیسان حاش کے واغ ول واخ حب كرنقش جفا انقش وفا مناتے سے ٹیں گے یہ اُنجرنے والے غينيه وكل من وحب واكباب بتاليل جمع بر بیت دورق وہ بھی بھے نے والے ول ف تواس مزاج كايرورد گاروب جورنج كي تفسيري فوشى سے كزادات ول اسس لكاه نازى بمن فراديا ا گےنعیب ہے ہے بروردگار دے

شرکت فرمی آباریهای فیرست پری فیرگ به کسرسی انشد به فرت بری فری کسرسی با سرست کشناهیای ولدی تصویریان از این به تیران میش میرست پری بی تصویریان از این به تیران بری این میرست مری

الك دن مل كے بيرنبيں طنة کس تیامت کی پر حداتی ہے اے اڑکریا انتظار دعا مانگنا سخت بے حیب تی ہے وعده كرف كالضنار را بات كرفي كيب براتي ول کی کل نہ تھو ہے کہ ہی اے صب کھلی چيا کملي گلاب کوسلا موشي اکھلي عام شراب انتساق في ركد دما جب مینه برس کے دھویے جین میں ذرائعسلی بم تواسيردام بي مياديم كوكسيا كلش من كربياد ببت نوست نا كمل جس کے بیلومی ہوتم اس کا نصیب اتھاہ ميرى دانست بي تم سيمي رقيب الجيلب

آپ سنتے ہی نہیں ہئے مرا ان ا سوظلسول میں یہ احوال عجبیب اچھاہے

ک کس کے ناول نے جگلائے تیموں کا رات کون تھا اس کا مت ڈو تو ہی نام ہے د آنے باب دہ سس نے توضیق فیٹرے کے توسیع جو بالیا ہے، مرش م ہے

ب س کرمتال رئے ان جگرکت رئید دی کامذگرد: اے نامراز کتے ایسے نہوالام آدھ کا احراکت تجے ہے توج گرشدمان کا پہلے توست بولی وفن سے بھرتے کے تعا فوست بولی وفن سے بھرتے کے تعا

اے دآخ گلر نیرے کیا بڑم میں تم کو جب دوست کے آپ کے دشن کدھرتے اول توری دوروہ نالول سے ہمائے باس ات تو گھراتے سوالوں سے ہمائے كيا ربينه يا دشت مي لا كحول مي ند بول ك كأنول كومر تجييرب حيالون سي بمارك ہروقت نئی دھن ہے جہیں تازہ تصور حادِ م كيال ج كي خيالون سيجان اے واع فلک شمن ارباب برنبرسیت خسالم كوخبر بوز كمسالول سيجالب

کام دورترین میں بگڑھے ہوئے اکاٹرسے جمدسے ان کویس بڑا جائے تی ہوگوں ارکینے گووہ مشاکا یک تا وریشیط فؤ دسسے! واقع ان کی برام میں وائسستہ ہم اکٹرشینے ہے اعراق کی کس اُپٹریٹو تعرفونہات بیسل کوہ ہوبا آ اگریٹ کو ہمائے ہوتے الزم میں ہماک اے صفرت نامی مسجو کر بندہ پیدر ایسے دانٹورکو ہماتے

لائے گی پی زائسپریشاں نے شنے بیسداد کو دود دادکہ سین کام کو کو کم بیسداد کو دود دادکہ سین کام کو کو کم کی کار بات جائے ہے اسال نے نئے لاڈر کہاں سے بی سجے اسے دارشاں

ئىسسىرز جغالېسىندىپ ياشيوة دف د د نۇن يې تم نے كون سى بات انتيار كى

مجدت كنكاركوكب كياعطاكب اے داغ کیا ہی شان ہے پر وردگارکی كاكيكس طرح يجواني كزركتي بدنام كرنے آتی تنی بدنام كرگتی رتى كب ببارجوانى تنام عمر ماندبوت كُل إدهراتي أدهركتي وصل کی آرزو کتے بذیخی يذبخ بستح كتے بذيني شوق نے ہم کام کری آیا اگن سے بی گفتگو کئے دینی کیاط۔ رز کلام ہوگئی ہے سربات پیسم ہوگئی ہے

آگے توہیں نہوں سنی تھی اب تکسیسے کلام ہوگئ ہے اب دیکھنے مشق پائسسالی تعریف حزیہ سے ہوگئی ہے

ش دکوشن ہے بہاری آہ ہے و دگائے بیٹے ہیں الڈے چلتے ہیں کیسا وہ کرستہ کاشکر جب گورتے ہی بہاری راہ سے مانگ کرتھ کو بہت نادم ہوا

مانگٹ تقااؤر کچ اللہ ہے

طرز قدی ایر کمبور کشیده انسان باید کمبی جمهی اکستیزیت اس عالم اسکان ایر کمبی رخی می رخی کالاحت این داست کاشریک خاکستان کم کمبی موج بون طوفال فرنگری

سبق ایسایر مب دیا تونے ول سے سب کھ تُصلا دیا تونے لاكد دين كالبك ديناس دل بے مدعب دیا تونے بے طلب جو ملا ، ملا مجد کو بےغرض حودیا، وہا تونے عسسعبرحا ويدخضر كوبخسشسي آب جوال بلا د ما توسینے تارنمرو د کو کے زار دوست کولول بجا دیا تونے کہسیں مشآق سے حجاب ہوا کہسیں بردہ اٹھا دیا تو نے مث گئے ول سے نعش ماطل س نعت اینا جمب دیا تونے محه گذگار کو چونجسٹس دیا ا توجیخ کوکی دیا تو نے

وآغ كوكون وسينے والا تھا جو رہا' اےخلا دیا تونے جورك بعدب كبول لطف يعادت كياب تم ملانی جو کرواکس کی صرورت کیا ہے آ دمی کویے ہی گوسٹ راحت کا فی كمفركزت دل بي جوانسان توجنت كيساب ائسس يراتى بي كرجو لاكويس ايك اجباب مجه كوست نازكرميب ري مي طبيت كباست تشيث سدل بي ماب كوئى فم نكلماس تغبرجا صبري مضطرنه وكيول وم تكليب نظر كرديرة مشتاق يرياد كمية تتيت تصيبى كوفرب تحدين كياعالم إكلتاب

فسددہ دل کبھی خلوت نہ آنجیسس ہیں ہے ببار بوکے رہے ہم توجس جن میں رہے ترا وهن ب اے شعلہ روج توجاہے بغیر مشمع کے یروانہ انجسس ہر زمار بخام المحاس كرتم مح يب بكر فح ت كتب مستمسه بالأووريذاك دن يربوه كان دامجه ت كمتم يمياكيون جاند برلي مي تشب ول اسے آئی جا مجدے کہ تمے مکس کے سے تدکھنجا جاتا ہے مسرتي دل کې مڻي حب تي بس قافلہ ہے *کہ نٹ جا*تا ہے

اے واورحشہ کل کبول کا ون كمب يدواستال بت ب انكار رقيب سن بعي بوگا یفت رو تمبیں روال بہت ہے اک کوه گرال ہے عشق کسیکن اس کودل اتواں بہت ہے الفنت بسنهيس بصبيرناباب بی چیز مؤگرال بہت ہے بافن كي خب رخدا كوت د آغ تلاسري وه مبريال ببت ہے

کیے گی ہے پورگیجی کوئے برشنال گئے ہے پی کوئیٹر ٹسیس ہوئ مٹی کہسا ل گئے ہے صربت پرکسس دی ہے پہائے حواد پر کہتا ہی سبید پرٹرسسی فوجوال گئے ہے اُدو ہے تیں کا نام ہیں بانے ہیں واقع بندائستان کی وہو مہاری نبال کی ہے مندائش کے کہ داستان کی ہے من اٹھانے کے داستان کی ہے

فم المعل کے واسط وکم ہے تفریک ہے گار تولی خم ہے ہاتا ہوں مزاق بردیج سے ہاتا ہوں مزاق بردیج سے اگریت اور کی گار سرچی ایم بی اور کا کا تھے ہے تھے ایم بیال مزاق کی تک مصرے میروان تری معدے ہے اکسیاس حوالی تری معدے ہے اکسیاس حوالی تری معدے ہے۔ اکسیاس حوالی تری معدے ہے۔ اکسیاس حوالی تری معدے ہے۔ اکسیاس حوالی تری معدے ہے۔

ات و کی میں است ہے۔ سنتے میں وآغ کی وہ کئے تنے بارے اب توسلوک اجمہے

100





ردلین د

اللّٰدے مرتبہ مریجزونی از کا گویاجوب ہے یہ تس کیرو ناز کا عالم تس م چیشہ عیقت نگر ب

پیدراه تعب وجت خانهٔ ایک بے اے راہ روہ کام بیال استیاز کا

وُنیاسی اِک بہشت ہے اللہ سے کوم کن نعمول کوسسے دواز کا

رتبے ہیں تھے و خرکورتب کیا

یں ہول غلام شاہ عراق وجب ز کا کونین جس کے نازے چکوائے بیں دآغ

ی*ں ہو*ں نیازمند کسسی بےنیب ز کا

توُحوالله کامموب ہوا خوب ہوا یانجی خوب ہوا خوب ہوا خوب ہوا

شب معراج يركت تصفرت إنم مخن طالب ومطلوب بوا منحوب بوا الميشنه اورس فغررس فحمرس خوب سے خوب خوش الموب بواسموب بوا حشير است عاصى كأنه كاناسى مذتف بخشوانا تتجه مرغوب ببوا مخوب ببوا وآغب روزقامت مرى تثرم اسكى إتق مِن گناہوں سے جومجوب ہوائنوب سوا ميب بىكلاجوىبنىرىپ دائيا

میب زکطاج دیشر سیدائیا میم نے کھویاس تقدر سیدائیا است تر ہے سسطاتی رفع والم میں تے میں کو تجرب سائیا مقدمایہ تفاکر ہم کھیسیاں تھے در دکھوں نوغر جیسیار کیا در دکھوں نوغر جیسیار کیا

ول مِن طاقت ہوتوسے کھے ہوسکے عرسش بك جاتى نہيں فنسہ داد كما باعث گریدنه نوجه کے ہم نشیں مساكبون مي آييا تف ياديا ایک بی رنگ بی سب سے بیر تماشا کیسا كُوتى كيساب كوتى جب بنے والاكيسا نبینداتی بے بڑی دات گئے آتے ہو مسرخ أكلحول بي بعلانث وصباكيها نام برتوك في وكمعاب استرسم كبت گات کیسی ہے بیبن کیسی ہے و نقشا کیسیا خوبيال لاكدكسي مي بول توف ببرنه كري لو*گ کرتے ہیں بُر*ی بات کاحیہ۔جاکیہا کہاں کہاں ول مشتاق دیدنے یہ کہا وهپ کی برق تحب تی وه کوه طور سها

سير يرتحى راه نائي كبير تقى راه زني کہب میلا کہب ریس کارواں ہے ور آیا المی اشک مصیب می آبرور کھٹ به بے کسی میں بُٹ وقت پر اصرور آیا نے ہوبزم بیرے تی تو بیخبال رہے کے مشرور نہ آیا کے مشرور آیا غمزه مي بوسفاك نگابي مي بول خول رز توارك مانده ب توت أل نبس بوما يطنة كاره دوست بين النبن نبتا يبغيب توشكانا سرمنزل نبس وأ يں اور تثب تبرہ وصب اے خطرناک رببر كايت سيخرون سندل نبي وآ بے مانگے در دعشق وغم جب ل گزا دیا سب کھ بہلت ایس ہے اللہ کا دیا

سير فزاق داغ تتناً ور*شك* غير ول يؤحب كريو كعلت بن سب آب كادما ى بى كى تىلى ئى سىنى كا بىكدرا جب مز کولگ گتی تو نهایت مزا جا ن مانتے تو نہ مکتے وہ بہ جواب كب جانة نار زن مح كب بيادا بخث بماجو دآغ مسيه كارا وكميت جنت کے گی آگ سگادی سیدا دیا مشق اثيرجوكرتا توبذينهب إباجآ رنج مبرازے حیرے سے نمامال ہو آ غضب بينهس انسان كوانسال كي لا يروثثة كويمهت بيكدانسال بوآ حشرك روزتم إس مدالت بوكا بغش ديبا جويين جرفسرم تواصال وبآ

اسسى خانه خراب نے مارا بادكرتتے وغیب رکے اشعار إت اسس انخاب نے مارا ديكد كرحب لوه غش بوت وي دلّغ مجه كوجاب نے مارا اس کعبّه دل کوکبعی ویران نبسیس دیکھا اس ثبت كوكب الله كامهمان نهيس و مكها كياذوق بي كياشوق بي سومرتبه وكيول بيمربعي بيكهول جب لوهٔ ما تال نهسين ديكيسا جو دیکھتے ہیں در کھنے والے ترسے انداز توُنے وہ تماشا ہی مری جاں نہیں دکھا حو دن محصے تقب در کی گروش نے دکھایا توني نوم وه اسے كروش دوران بيس دكھا تم کومرے مرنے کی بیحسرت بیتن اچیوں کو ٹری مات کا ارمان نہیں <sup>و</sup> یک

ول رُاضطراب من مارا

تۇجىمىشە جوردل دائەركىيا تىمرى تاتىپ مىم پىيار ئەركىيا جانتا بول كەمرى جەن بىتۇ دەرىم جەن جەن ئىردىكىيا

تری آنکمیں توبہت ایجی اِن تیری آنکمیں توبہت ایجی اِن سب انہیں کتے ہیں بیاز یرکیا

وخشت ول کے سلوالفت میں اور ہر کسینیٹروں آزار یہ کیا

ر دکنادل کوکوشوق زُفف دارے میلا تعاملت کا میکن با تین دل سے باہر سکور میں دوا ہر اسٹ سے میلا ناائر تی کو دل تی باتین دل سے باہر سکوری میرشورہ مگر کھر سے میلا بررعت کا بودا ال بالبہ سے مرکز کسی ال میں سے دور تی بربر بیانا وال بالبہ سے مرکز کسی ال نوب بفوال به دوفروک برمگزشایی جب بیسی افزگوی دل باریچیا کوساط مزل مقعود کک بینغی بازی شکل سے بم همدت نے اکثر شمایا اثنوق اکثر سیالا

> ارمان بعیب دل کا نیایی نام زکلنگ ناکائی جسب اویدست می کام زکلنگ گرمسسساتهٔ نامهٔ و پیشیس م زکلنگ توسیساتهٔ ناکام برا کام زکلکت

ہو آ جے سینول کا بیمی و قستِ نمائش ورد مرکامل یوسیریٹ مزبکلیا وشن کی مدارست نے انہیں بیار دولایا

اے کاکشس مرے ذم بھی الزام بکلتاً

تصویر رُخ یار کو دکیب اسے دیکھا نتورشبیر رُبالوار کو دکمیب لے دکیا مشتاق سے کھل ہوئے گاؤ جب طاب دیدار کود کھیا است دکھا است وقع اسی شوش کے خصول تھے ہیں جس نے مرب اشعار کو دکھیا اسٹر کھیا

نادیدی تیرے صدقے اوّنے دی راحت مجے محج ہواجب ایک اومال ایک بڑّن محم ہوا وآخ بھراس آخت بال سے بڑھائی بحم وراہ بیل تقولار نئے پایا سیلے تھوار استسے ہوا

> جب جوافی کا مزاحب آ ر با زندگانی کا مزاحب آ ر با داستان مشق جب شهری نفط میمرکهانی کا مزاحب آ ر با دوسیالونی نشخوساین کا

نعش ثانی کامزاحب تاریا ۲۰۰

نامررنے طے کتے سالسے پیام منەزمانى كامزامس تا ريا وه جانا يصر كرحتون كسسى كا ہمارے انھمیں دامن کسی کا زمانے کے طبن سکے ہی تُونے كسى كا دوست المشتركسي كا كليما تهام يوكي جيكسنوك بنسنوات خداست ون کسی کا گرے گی طور راک اور بی

کیا ہے موکش مسننی پہ شور کا و لیکا خدا ہماہ کوسے دار وسیٹ والول کا کہیں تہیں تری درگاہ کے سوایا رب نکسے ذورل کا شکانی فراب صالول کا

يمكنك ورُخ روشن كسي كا

## ده پیول والول کامیله وه میربادب دآغ وه روز جسرنے پیگٹ پری جمالول کا

## رويف ب

میرے، وروڈا انشاں جاپ مجھ سالڈ ٹیس ہے توجر مراکباں جاپ باتی ہے "دی رائٹ عُل سرکا جاپا ہے۔ گھر کھروڈ کاسسی شرم نے سرکا ورا کھروڈ کاسسی شرم نے سرکا ورائٹا ورائٹا کا دورٹھا کا دورٹھا کا دورٹھا کا دورٹھا کا میں جاپ

رول**ین** ت

عالم ہاس میں گھراتے ناانسان بہت ول سلامت ہے توصرت بہت ارائت

نم كربب داد كرواور في شيراتو ذرا ہم کہ نا کردہ گہنے۔اورکسیٹ مان بہت سوجة دل من توسي عشق نهايت ونثوار برسيمية تويبي كام بي اسسان ببت ستنس سے توحلی روح عب دم کولیکن اس معافزے بطے گاندیس ما نبوتى مات بس المعضرت واعظ تأثير يستم كديرهاآب في تسران ببت بزم احباب بي ال دآع كبيمي تونس بول ويكينة بن تتج بروقت ريث ن بت

**رولین** د

یری گئے۔ گو ہوسب یانسیم بند ہوگی ڈیسٹ کا کل منسب شیم ہند گوائن کے گئرے ہوئے میں ندیج ہند رکھا نہیں ہے کام کسی کا کوم بند ہوگا دیم اپنیر بھی اب پرمرے انم ہوگا دیم اپنیر بھی است لام بیم ہند اے دائغ ان سے جوروجنا کا گلامیٹ بہت کے سے ہوگا نے سے ہوگا برسے ہوم ہند

ردلین س

جواب وصل بكلااتب كي منت نهيس بن كر

شکارت بیمی پیال آئی قولب پرآفری بار) پیال ہم پیفیبول کے وصفے بین نہیں آئی اپھی دہ گئی کیا خوتی تعسب وہی بن کو

مٹ گئے مثمق میں گھر سیکڑوں ویران پوکر چھرگئی آنگویٹری گڑوشش دوران ہوکر اس کوحسرت شاری کاشش ایسال پوکر کوٹی واسے دآخ مسلمال پوکر

ہم تواس داغ کے تس ٹی بس جوچکے آخٹہ ول كريم ين حيب اغ تتبه وامال بوكر خير بهترے تغافل بي سي مسن بينا حان رکھیل گیسے کوتی رہشے ں ہوکر وآغ توكيه المات حابة المعاني كو مستشدم آتی نہیں کم بخت مسلال ہوکر اک بل کی زندگی تھی غینمت ہے وا ربر ملتے بیں شک خاک میں شرکاں کو جوڑکر بوصاجوان سے آوگے كب ش كے جياتے بہرے رانی زلف ریشاں کو جیوڈ کر تم گھرے تونكلوكونى آياہ صافر تم بات تو کر لوکسی رنگ سے اہم وربان كي حكوب في راكم ألكالا كحراك وه لكاسى تدمرت ابر

الحبيشة حيوال ببالواكح يتمزكوثر دوقطب بي آب دي شمنيه سي اجر يذولاب منتسلَّىٰ يَتَشْعَنَّىٰ مِنْ وفِ دوتی اس بت برخوسے نبایس کیوں کر چاہ کا نام جب آ باہے بگر ماجاتے ہو وه طریقه تو بتا دوتمبین جاین کیول کر مشرم سے آنکہ طاقے نبین کیما اُن کو

یار ہوتی ہیں کلیے کے نگابی کیوں کر وردمندول سيكس ضبط فغال بوآب

یے حکے ترے بماد کرایں کیوں کر

رولیب م

واعظامين ندكهد سيكربيداس كيول بوت وننائين آئين اُور رہيں پاک باز ہم

اس برس می کوئی جیسید میدختم جاسته تین کبته برس ایک داریج می ایک داریج وه دن گئر دائع تنی میرد میشود کی بیا د برشته ایران بی دست کی اسب توسان داری

رولين ن

گیش کو بیرنے میں تئے موجے کے جم موامر داشتہ کو اے سگتے ہیں فرشتے می کھیسی توکل ہما ہی انگیس بستسرگورہ بلوے دکھاتے گئے ہیں

بُست کوئیٹ اور فداکو جونسہ اسکتے ہیں ہم کا دکھیں تو اے دیکھ کیکیا سکھیں سب بھک شدیشۃ کا و والر اسکتے ہیں تم قرکتہ بی تاہیں کھا اسے کیس کہتے ہیں

جو بُصلے بیں وہ بُرول کو بھی بَصْلا کتنے ہی نه بُراکسنتے ہیں اسھے نہ بڑا کتے ہیں نبس ملاسيكسي مضمول بي جمارامضمول المهدر إيناب جدا سب سي جدا كتيب اندوه و درد و كسس وثم درنج لينے باكس جو کچھ ہے وہ تہاری عنایت سے کمنہیں كباماجسساكهون ول امتيسب د وا ركحا اک ارزو ہزار مصیب سے کم نہیں ية نازئية نسكاهٔ يميس بن يه شوخسان تم اس سے بھی سوا ہوا فیامت سے کم نہیں ممالكس كى ب ايستم كراسلة بوتجد كومارباتي

مجال سن نے کے صبح کرانسٹ جو کھوٹیاں ہیں۔ معمالیت مسلاکیت اعتباد توسیل کے در کارسٹریں ہزار یا تیں جو کمینیت دکھیتی ہے والم توسیل کے در کھوٹیکسٹریں بہک ہمبلہ کارسٹریٹ کی سائی گے اور ضوار ہا تیں نگایی دشته مدے دی این ادائی بینهم ہے دی ایک کبی دیمین کے شرخے سہیں گار واقع دیائی بہل ہی بائے اول ہما الاکبری شب کودیم کسکو تبدی التوریول دیشے گی کوسے گی میسانتیا دہائی بُری بلدے و دَنْ یُرکنی آم مرکز و دست نگان دکر و دُسب پر نگامی کے گائیشن اگر اکتابیا دہتی وکڑ و دُسب پر نگامی کے گائیشن اگر اکتابیا دہتی

)

ئياں بادەخش بۇنجى بۇڭ منول يەسىنىنى يەسىنىنىڭ ئېيىر پەيەن كىقى ئۇنجەنىد ئېيىر پەيەن كىقى ئۇنجەنىد ئەركەسسەنسىن كەن كارەپىلىك دەدەكىنىزىن ئېشىنىڭ ئىزارىكەسسەنسىن كەن كارەپىلىكىنىڭ تىزارىكەسسانسىن كەن كارەپىلىكىنىڭ قالىل يەسىنىڭ

خدار کے میت نے کئے آباد و دو ٹول گئیسہ میں اتو کے دلیوں بہا ہوں وہ محت لیوں بہتیں کوئی اہم ونشاں پر چینو کے قاصدیت ویتا مختص وات سے وصافتوں کے دلیوں بہتیاہی یرکاباکر داخ کر بریاستینیں دورک تی توسف میتر جائیتیں کیاد تن شارک با تا جائی با میشر مائن کی بات کا ترزاراست تیس

ردے پرنے ہم ماب ہے تیں ہے اخاد جا ب سپے تیں اے فل کیا ہے نعالے کی باط خاری کے افت ہے ہیں صوت بی ہے توسیس ہے کی موت بی ہے توسیس ہے کی ہے مشوق ہے ۔ ایسے تیسی ہے مواجی اے توب ہے تیں ہے مواجی اے توب ہے تیں ۔

مبرانی کے شفس نے پوچیا ہے مزاج سخت مشكل ہے كەحال دل مصطب رندكهوں ميرى شامت بي كبول آب كالجراب مزاج اس کوبروا ہوا ہیں ایب مقدر یہ کہوں دل كى أكيب د بيم رحال بي بويكس وفا كاستم بي كستم كركوستم الله يا كول راه يران كولكالات تويس باتولىيس اور کھل جائیں گے دوحیار الاقاتول میں ابردمت بى برستانظر آيا زابد خاک اڑتی کجھی دیکھی پیجنب ارب أس ماندے كراے كوكمال سے اول ر شیخ س کی وان تاروں بھری راتوں ہیں نگاه بیرکے عسند رفصال کوتے ہی

مجے وہ انٹی جھیسسری سے طال کرتے ہی

ذرگی نیش نه پرچیب هزای گهی تم نه میشوند کی قبید می میشود انصوفه کی قبید می میشود انصوفه کی تیسید می میشود جزار کام مزے کسیس و احضار می است میسید جزار کام مزے کسیس و احضار التراث میں میں میسید میشود کی میشود میں میسید میں میسید میں میسید میں میسید میں میسید میشود کی میسید میں میں میسید می

 $\supset$ 

یہ اسٹ بیٹراعش میں ان کا ناگسہ لائے گا قیامت بن کے احسیس کے میسوں کے میموکی ان کے پیٹے ہیں کوئی بیٹیا پڑسے تو واقع سکاتے سیط جب آن منظیم ابام میں ہم منتظ سیسے وان کے پیٹے ہیں

درودل کاکوئی پیسب نوتولکا ول توکهوں ایٹ دوستیم سے خدامرکوشا اول توکهوں شسب بجران میں بجر کی است موقی پی پی میرول بشاک دو میز میرکوست سے ملکا اول توکهوں میرول بشاک دو میزات شارے دواز درکوشا میں توکہوں ان کوشیفا وں توکہوں

قیاست کی تبل ہے تباہد وشدہ دکھشوں میں مصر اللہ ہے کو دکھواک الک سیاستہ دمپلوں کا کسی کے فوف سے بی کھول کر دویا تبس جا یا کو ترانسر بیکا ہے۔ چہا ایست ہول داس دیل

14

فعنب ہے۔ دَنَّے بِروان رات بِرِسات لِل اگر ت کہاں وہ دشکہ کل مجووامجوا تَی تِسِ کوساول اِی

کی تری شوخی بی توش بید جیابی خمسسزه ترسه اداری این ادازادای دو باژی کی شسد باد جه درگاه خدایی دیم تا میش کاشکون کر موجه و تسریس رکوم میش و تشکون کر موجه و تشمیس رکوم میشمیس ترسیس و تبایی گروست به تبایی میشمیس ترسیس میشمیش کی پیشیس کاشکاری این دو میش ساز میشمی کی پیشیس کامل یا می

رولین و

اِس نوی کچداک سے: ہم بات کرمنے پیگفت گونہ ہو کہسیں و گفت گونہ ہو

وه آومی کهب ال بنے وه انسان بے کبال جود وست کابود وست ٔ عدو کاعب و زبو - مٹی کی مورت اس سے تواے دآع خوب معتنوق كياجوشوخ نهزو نحوشش گلويذبو بات كا زخم ب تواد ك زخول سے سوا کیجے تنت ریخ مذہبے کھوارسٹ و یذہبو جود کے بعد ہے اس حسسر ن ت کی کسیا ائں سے فزیائے جس کووہ گھڑی باد پذہو وكيدات شام غزيي وه مامنسر مين بول جس کا گھر مار مذہو جس کو وطن یاو مذہو ہے مرے دل کی نتیاسی بیرتغیب کیا خوب تب برباد کری جسس کو وه برباد مذہو

تم كوحيب إتوخطا كيابية، بأد ومجد كو د كرسسه اكوني تواييت اساد كدا و دمجه كو

10.

تم كو توحشر ك دن لاكه بي بيجيان بيا میں ہوں کون ہول میں۔ الوپیا وو مجھ کو مجد كومليّا بنهب مهرومجت كانثال تم نے دکھا ہوکسی میں توبت د و جو کو كا تك توامث ناتيه مكراً ج غيريو دودن میں بیمزاج ہے آگے کو نیسے كبساوصال كس كرتستي كهاب كالطف کیجه بویذ ہو' بلاسے' مرے ول کی خیر بو ہم بھی دکمیس توکیاں تک نہ توسب ہوگی کوئی دن تذکرہ ایل وفنے در - كبازات كائت خوف مرق تل كعبد وست قاتل كو ذرا وست دعا بونے در

کیتی می ترک تورد دورانس آئیس توج به پیشدگیبت مرب دل کوامب با گری به جان اری جال تیس توج به پیشدگیبت مرب دل کوامب با گری دل دار دول نریب دول آئیس دول استان دل دار دول نریب دول آئیس توج کریت بردائی درست می شدند کارسال المی توج به نام کار کار کار کار کار سال آئیس توج

> حدول سے کیا خوش تی بحث بدگران ہو مشتدش سے گئی تری مستسب کی آراز ہے تیس کا تو شوق ان مان پر ہم مشتد کیا جائے گئی تھ اسپ جمل کی آروز بہچان و فقسے برگی موست حوال ہے تم جان و توسیع ہوسے سے آئی آراز و

رولف ی شب وس ضدس بسر بوگتی نہیں ہوتے ہوتے سے پاکئی بُرے حال ہے یا بھلے حال ہے تېسىكىپ ئېسارىبىرىگى ميسر بمين خواب راحت كهال فراس كوهبيكي سيريوكن جفايرون اتوكرون سوح يو تہیں مجھے الفنت اگر ہوگئی ت تی محے دے کے جاتے توہو مب اداجو انوع والريوكي شب وصل ایسی کھاچے ندتی وہ گھبرا کے بولے سے توکنی

ائس سے کیا خاک ہم نشسیں بنتی بات بٹڑا می ہوئی نہسیں بنتی

...

آدى سب نسدشتے بن صابتے المسمال يراكر زمين بنتي ميسدى صورت بني توخاك بن تسمت اسصورت أف يرمني دعدہ کرتے ہی کے اوہ آجاتے دات بهرزاهن منب رنتي تُونے ایسے بگاڑ ڈاپے ہی ا كمك كى ايك سے نبسي فتى نمکنی بوسس کی تقت در كيون ترى حب ندسى بيرنتي ملاتة بوأس كوخاكب برجودل ساملكب مری جال چلسنے والا بڑی شکل سے ماتے عدم كى جوتقيت ب ده يوسيوابل بستى س مب فز کو تومنزل کایتا منزل سے ملآ ہے

- اس كردرتك كيرساتى ب وہ بی حاتے گاجس کی آئی ہے تت رکزنی ہے گفت گو اُن کی وت س مات کی صفاتی ہے ہردیا زخم میں نمکہ اُس نے بردُعا گوکی مئے۔ بھراتی ہے كياب بارتجه كوميرى سسم تبعی تی کشاتی ہے۔ اینا ہی مکس کیول شہوا اللہ سے جاب و کمانهٔ آترهٔ کبعی اُس نے قریب سے اے ناصح شینت رہے کھ توجھ بٹر بھاڑ ذ کرسیب کم نہیں وصل مبیب سے مانندبرق مثل بوالصورية نكاه ائ إلى كة بي وهمير قريب

ہرسمن پرروٹھ جانا کوئی تم سے پیکھ جسے روی کو بیرے کراناکوئی تم سے سیکھ جاتے كوتى سيكيم خاكساري كى روش توجم سكعابير خاك بس دل كوملانا كوئى تم ہے سيكوجاتے ستة مائة يون توديمي ببراد ن فوش فرا ول مِن آنا ول عبانا كوتى تم يحيد عبار وكمه كراتنين اترائ كديم بعبي كوتي بس اینی نظروں بیر مساماکوئی تم ہے سیکھ جاتے مرادي مان را جول تضاك آسفى بری گھڑی تھی دل مبلا کے آنے کی متهالت دانايل قيامت الشات ميرف تهادى عميد ناز واداك آنى وم اخیر محمد اس کی کیا ٹوٹسی کمے کہ دیکھی جال تری مسحوا کے آنے کی

آتے ہی اُن کو ہوشس قیامت بیا ہوتی مانگی تغیر کیول دعاتیں کدیدن نداکھے كيول إيستم شعاروه كمنامجي بادب تجھے وغاکرے تو خداسے دغاکرے تحد كوليسند آگئى ديوانگى مرى تیری نوشی سے کام کوئی کھ کیا کرے بیامی کامیاب تنه ات خداط نے حواب آئے ذاتے ترے غمزوں کوانے کامے کام محسى كے دل كوتات تے نہ آتے تم آ وَجب سوار تُوسس ماز قیامت ہم رکاب کتے ہ آتے شماراینی خطاول کابٹ وول تہیں شارصاب آئے ذاتے

مائے باتی کے زما ہوگی ڈب بکھ پتبرل یہ نے چرکی است نہرس آسان ہے ہم رکھ جس بھر ہے جرکی مست جرک کے جرک جرکوں کی سیت باہی سے بی مائی ہے جرک کے جرک کے بیٹریٹ کی ہے دی جر بھر کا کے ایسے کا مائی ہے شیخ ہوں شسندل ہے دی

> میں۔ دی فریاد دور ارشت تم سؤلٹ بھڑ من یا دینے دازاپ ایسی کہا تر سکیے حال میں۔ رکھیں مناہ ڈسٹے دوکستی کیا اسی کو سکھتے ہیں

المنشناكي والمشنا فدمني

حشرکے دن مجی ہوکسٹ مریخ فرتبالےے سامنے سب خواکے سامنے ہوں ہم قبادے سامنے

آه بريكَ تعم تعم كركتم كبرانب و دردول میں ہوسٹر کم کم تمہارے سے اب بيب ياك وه دن جي يادين بيريس كي الكاجب كوتى نامحسب م تهايب سامنے بصركبين تعييتي بي جب ظاهر مبت موحكي بم بعي رسوا بويط ان كي بعي شهرت بوسكي وكه كرآتين آن آب وه كيف عگ شکل به بربول کی به حورول کی صورت بوطکی ہم برل جاتیں گئے کیا تسمت بدل جائے گئی کیا

یرچیشیم فسرل گرمی کال ایجاب ایک کا مال برا ایک کا مال ایجاب ننگب تبت ہے اگر دولت کوئین ہے جونہ پورا ہوکسی ہے دہ صوال ہجاہے

جب نه ُونیا بی ہوتی مقبیٰ بس راحت ہوجکی

دہ میادت کو مری آئے ہیں' نوادرسنو آج ہی ٹونی تقسیریسے حال اچھاہے آپ کی ٹیر میں پر مرضی اور صیبیت بیتر

اب کس ین نوشی سوده ملال ایجاب

ياد کھا دومجھے تم باؤل کا ناخن اپيٺ مار کہ دومیں ساخ ...

یا یہ کہ دومرے ناخن سے ملال اچھاہے

باغ عالم میں کوئی خاک <u>پیط</u>ے بیونے گا برق گرن*ی ہے انسسی پرجو*نبال ایجاہے

ہم سے پوچھ کوئی وٹیا ہیں ہے کیات تھ انجی رخ ایچا ہے غم اچھا ہے غم اچھا ہے مال ایچا ہے

بيين اداكس أشررث والخفايط

بیے ہو ان کے پیشان طالب پوچے تو کوئی آئیے کیا کئے کیا ہے طے جمہارتہ ہوئے توکہ اس نیفرے

ا ما ما برو وب المعيرات الماس الموايد الميط الميط الميام الماس ال

اليس ميري آج وه يدكب أطوكت

اس پر دواپطے نکسسی کی دعب ہطے

رکھا دل و دماغ کو تو روک تھام کے اس عسسربے دفایہ مرا زورکیب یہ وأع أس بزم مي مهان كها ل جالم تیرا الله نگهبان کهبال جاناہے وہ میں وان باویں ایک کے مناتے ستے مجھے ا إدهر مين ترية التابي كميان الماتب غيرجاناتا وإلى يسن يكب كرردكا تجمع سے کھ جان نہیجان کہاں جا آہے

> ) پچھ وہ کسروگرم سن نام جنسدا ہونے لگے

اب ندام ہے۔ قرصلاب میں ادا ہوئے گئے غیر کے مذکور پرمیس از بگڑا تھا ہیں۔ غیر کے مذکور پرمیس از بگڑا تھا ہیں۔ خطر ہے بھوتی کا حالم کور) کیا کہ سس گھڑی اضطراب بھوتی کا حالم کور) کیا کہ سس گھڑی

بو عول معام ہوں یہ اسس سرا جب کسی کا فرکے وابت دتیا ہونے لگے

میہانوں کو بلاتے ہن خوسشسی کے واسطے تم تواتے ہی بگڑ بیٹے 'خفا ہونے لگے غيرا چيا'يں بڑا' يوں ہی ہی بس جي ربو رفة رفة بيه نه بونجئت سوا ہونے کے وآغ بين برجاجي لول گا باتون باتون بانبين مشدطيب ببران كاسمنا ويزلك باغ عالم بي بي سب بيون يعلن كي لت ورد کیا وآغ تری طرح سے جلنے کے لئے این تصوری وه کاسٹس مصے بھیجا وس مشغریابیتے کوئی تو بہسنے کے لئے كون كسى كى نه دوا كون سى مانتى مة دمسا ہمنے کیا کیا نزکیب اسپے سخلنے کے ہے غم کی داوار کھٹری ہوگتی ول کے اندر میرے ادمان ترستے ہی نکلنے کے بے

طور کے بیلوس اک ثبت خاند ایساحابیت شوراً مُصْحِبلوة حب نامة ايساجاب ت ایک قطره مجی زاے سے آتی طے تم ظرف کو انتظب م باده و پیپ مذایسا چاہیئے - وكمه كرمابت مرى كيتة بين سب ابل نظر گل کو بگبل مشع کویردانه ایس چاہیتے جبر ربوصبرُ الفت بن جفاير ببو وفس تجه کوتواے بمت مردانه ایساجات اس سانے سے دکھا دیں دل کانقت ہم نہیں ہم کواک ٹوٹا ہوا ہمیسانہ ایس بیاہتے خوبجی بھر *کرٹ* ناپیلے توققہ دا ع کا بيهركها ول تهام كرافسار اليساجابية وصل كى شب تعصرات دل بس كياكيا ذوق تثوق

وس کی شب تفرسرانہ دل میں کیا کیا دور تشوق میں کے ہوتے ہی سب نصب سافر ہوگئے معنوت باص نے بی کرسے ایکی سیس ال کی معنست باس جاسط اردوں کے مجر ہوگئے

دَاعَ تُم آئے تھے جرم عیش بی نوش فوش ابھی كيابوا بكس واسط اسمره فاطربوكة يهى طسد زخرام بوتى ب سے ری دنیا تمام ہوتی ہے جرح برونے تو دوئیطے سانا شب کی نیت حرام ہوتی ہے حرف طلب كهانهسين جاتا بات ان سے مدام ہوتی ہے دم آخر تو کچه مری *سنس*ن بو راج محت تسام ہوتی ہے غیب رستنی براتی کرتے ہی وہ ہمارے ہی نام ہوتی ہے يلے اے داع كھان بوش آيا ول کی اب روک تھام ہوتی ہے

اشخ بی جومانی و در شدو تی بین نقش کافر تری کاهور کی سشد است نیس بواتی مسئند را که تعم کسال ایک جومهایی شا بیرخواید بین می مادر در ششیری مادر شدنیسسی میان - جهچه کیجیات شیم می مورد و شعیدی و تا در در در تند تهمیایاتی میشود رسی و تا در در موست تهمیایاتی

 $\subset$ 

ن تنظرعالم بالاتك إيسانيا ذرك بجبره انهين كافرة ول ش أيك حورت أبي بوق يج هفب بي جال بينارسول يحقوع حواليا آبول محمد و دورار دا الأخرار سال من قريت

مبی دوبیاردن ان کی منابت الیس وقی ب وراسی بات پراسد آخ تم ان سر برگزشیششد

اسىكانام الغت بامجت الين بوتى ب

آپ کا اختبار کون کرے روز کا انتظار کو ن کرے

تم تؤمبوجان اك زمانے كى جان تم پرنت د کون کرے آفت روزگارجب تم ہو مشکوة روزگار کون کرے غيرنے تم ہے بوات تی کی يه جلن اختنب ركون كرك رنج كى جب گفت گو يونے بى آپ نے تم تم نے تو ہونے نگی میری رسواتی کی نوبت که گئی ان كىشېرت كۇپ كۇ بونىڭ ج ترى تصوركتنى بے جاب مرکسی کے روٹروپونے لگی ناروا كية الكسنزاكية کے کئے مے بڑا کئے

144

بيمبرن لكتے جو مدّعا كيتے ا کے بعد دو کے تحور ایجا کہاہے کس کس نے کنے والول کوخیرکب کیتے وہ تھے کشن لیس کے رکبھی یذ کھی حال دل سب سے جا بجا کہتے انتهاعشق كالبنسية حالي دم آخب ركوابت اكية صبر فرقت بي الهي جا تأسي یراسے دیرآ مشنا کے المحتى آب كوسسيماتي مرنے والول کومرحب کیتے

کوئی نہیں توول ہی ہے یا تین بین دات بھر الشدے شوق حرف و حکایات کا میصے ڈرناکسسی کا اور وہ کہب کی کو ند تا

موسم ببت لیسندے برسات کا مجھے

گرہ دو گزائن فرشس میں وہ شک بنظ گی شاق کے دل سے نظے گی میرے ل سے نظے گی مجھ مآہے تم پر ترسست میسازشہ شکھوا ق مجھ مآہے تم پر ترسست میسازشہ شکھوا ق

رالی باداسا سے جال سے کوتی بیدا کرے تجدیب کہاں ہے كرے ہوتے الجھ كراستال ہے چلے آتے ہو گھرات کہاں ہے شكات راه الفت كى ئے كون الگ جلتا ہوں بح کر کا قِال ہے وه خط تكهير محط جيولا ب قاصد خداحان اثعالاما كهال

گولیدا گهان دخ کسی کاجان باب بونا جب اس غیربارے پوچا تنها دار تکفائیہ تهیں بر کسیسیدا بو تهیں بری تشت بو تهیں بروان بونا کاجسود تقاب دوئے و توقع ہے ترقی کے فوائل سے ان کا کھوٹ جوچی گان کا کا انسان کے انسان کا کہ لکھا ت ہے جوچی گان کا کا تا ہے تو کیا کہ لکھات ہے مرجی میں کہانی کا کھائے میں مساق میں مساق کی کا کھائے کا کہ لکھائے کا کہانے کا کہانے کا کھائے کہائے کہا

سرفي سدائي بل اس شوغان مي سدفي سدائي مي سرفي سائي مي سرفي المستوالي مي سرفي سيت المراد المستواني ا

. .

یا سے دو وہ کرمیسر تی ہیں داشت تی دو زمشتوی نیسیا ، ودان قاشت تی پرسکری نیس اسے میٹی ولیاں پرس کے دو ان تیسیا کی تھوڑی الک باشت تی ہرس کے دو ان تیسیا کی است تی گلست تی گلست تی آپ کی باست تی گلست تی گلست تی گلست تی وقر تی ماہمی کو ق شاعیت وزائی گلست تی گلست تی گلست تی

ے ہیں بے باکستن دہ آگئے شدہ ان ہوتی پیر گرق بہت کے میکو رہا کہ حیاتا فی ہوتی ہرادا مسئلار سرے بالونائی ہوتی اگر بیری کا ضربروان بوشش برائر تی ہوتی

كس دكِ بِيتَابِكى ياربِ تماشاتَى ہوئ دہ نگاہ شن كھر برق بے گھبرا تى ہوئى گوك ررستے ميں ہيساراً بى گائائى ج

وه نظر سيرت زده وه آنکه مشراتي بوتي



ید رقع کے کلام کا تیسار مجموعہ ہے۔ بڑھ ہے۔ یں مطع عزیز دکن میدر آبادیں شائع ہوا تھا۔ اس پی ۲۹۲ عز ایس ہیں جن کے اشعار کی مجموعی تعداد ۲۸۱۸ ہے۔

## ردلین د

دونوں جہاں ہی ہوئے میں جو طریعز کونی ہیں ہے انگر میں ہے انگ ضقط ایک پیول کا میں میں ایس جو بیان میں اوس میں واس کا طاحت خدائی اوراطاحت ہے جو الک یہ وقت ہے ہیں جو الک کا میں میں میں میں میں میں میں ہے۔ یہ وقتے ہے میں یہ میں میں میں میں ہے۔ یہ وقتے ہے سے وقتی ہیں انتخاب کا طبیعیت

> پارپ ہے بنش دست ہندے کو کام تیرا محروم رہ زجاسے کل یوٹ دا جب تک بے ل کبنوں ہر دم ہو یا دبیری

جب تك زبال بومندين جارى بونام تيرا

اسے بہت ہ انتا کے درکا ہول ش سلامی آباب لام جس كويينيت بيسام نترا ہے تو ہی دینے والاستی سے سے بلندی اسغل متب م ميرا اعلى مق م تيرا محرق كبول رمول من حي بحرك كبول لول من دیتائے رز ق سب کونے فیز علم تیرا الهجي صورت يفضب لوث كآنا دل كا بادآ تاہے مسیں بائے زمانہ ول کا نگە مارنے كى خىك ەخرابى ايسىي مذ تملكانا بي سب كركا مذ تميكانا ول كا ان سينول كالركين بي رسيديا الله بوسس آنے تو آنے ستانادل کا بعدمترت کے بیائے آغ سمھ میں آیا وی داناسے کہاجس نے مانا ول کا

سبب کھلا یم سیں اُن کے منتھانے کا اُڑا نے ہے کوئی انداز سکرانے کا جفائي كرتي برتعم تقم كي إس خيال ساده كياتو بيرينهب يرميرك للتدان كا ساتیں اپنی نگا ہوں میں ایسے ویسے کیا رقیب ہی سبی ہوا دمی ٹھکانے کا تمهى رقيب نے بھيجا كھُلا ہوا يرحيب يذ تنعانصيب لفن فرجمي وهوائے كا وو دن ہمک*یسسی سے* وہ برابزہیں ہلت یه اور قبامت ہے کہ مل کرنہ ہیں بت كبالوجهة بوبزم م كيا ڈھونڈ كيے ہو لوصانب بتا دُون ولِ مضطرنهب ببا مارک مرے اسکوں سے نہ ماشرک راہو اسس قافے سے کوتی بچھ کرنہیں بنا

مسينوں کی ونساکیسی جفاکیس جودل آیا تو تیمب راچھا بُراکیپ بگط بعنظ عبث ذکرعب د و بر مشناكياتي نيس نيكاكيا کبعی تڑا کے دل پر ہاتھ رکھن ہے کہن اسے یہ ہوگیسا کیا اظلم نے مسن كر واتع كا حال بهت ایھے ہیں اُن کا پوھیٹ کیا راسة شادكونات وكرنا سجه كرشوح كربب إدكرنا مرب صباد کو اک کھیس ٹھا بینساکر دام مین از د کرنا غم دنیا و دیں ہیں مبت لاہوں مرے مولا مری امداد کرنا

ہے۔ اتوساتو شام عزیبی کے کو دصوال باروں نے گھر کو آگ رگادی وطن میں کیب فيتهٔ فيادُ رشك تنب فل ُعزورُ ناز السس كيسواب اورتيري الجمن مس كيب فآصد کے فیصلے سے مربے ہوش اُڈگئے کیا جانے کہہ دیا اسے دلوانڈین میں کپ ت بن او يو ليت بن باد صب سے ہم رست ہے ذکر خبر ہم اواولن میں ک زېر زىس مىچى چە پەقيامىت بېپ رايى فیتنے کاعطب اس نے ملاتھا کفن میں کسا توبه توبرسسرشليم جھكاياحب تآ بم وسمحة تنے اگر تجدم نہ یا ما با نے نزاکت ترے قربان کہ وقت خِھٹ وه کہیں ہم ہے تو گھر تک نہیں جایا جا تا س كنگارند بوماً جو الني مجھ كو! هريرسس نامتراعمال وكعب بإحانآ

صن کی شان میں ہے رنگ طرائے وسی تواگرانگھیے۔انا تودکس ما تا أتمدك كعير سيذحا باحوصتم خاني أوربير دآغ كهال باجث لاباحاما ب ریباں پیڈمضطر پر آ صبر سے 'ناز سے' متکیں سے ی اتھ ہے شکل مری آسال ہوئی مجه کو دیجے جو نہیں آپ سنجفر تھے با ببشرال ڈال کے گر دفن یہ کرتے احباب ىيى نەبھوما تۇمزە بادۇشىي كابھى نەتھا وهونثه بالمجدكوترى بزم بيرساع بطف تعام*ی سی شیصل مرکبس عی*یا آ ارمی ان کا مری اوه می گر هسسترسر بآ

تۇئى اينے التەسىجىڭ كرباجا مآر ما دِل کی میں بروانہیں حیب تا رہاجا تا رہا جِس تَوقع رتقي ابني زندگي وه مِط گئي جوبمروب تتعاجيس وه آمسامها بآربا اكبكتى دِن سے وہ رحم وراہ بھى موقوضے وره برسول نامه بُرا ما رباحب ما ربا مرك وتنن كا زباده تمري يدي كوملال گرشعنی کالطف شکوے کامزا صاباً ر **وا** المحي صورت كى رياكرتى تقى اكثر تاك جهانك رەڭتىن ئىنسىس مگروە دىمصاحب تارىل کس قــدران کو فراق غیر کا افوس ہے لإنقه طلقه علية سب رنگ حنا حايّا ريا حرص وامن گیردنیا'مال' نیابے ثبات جس قدرحاصل كيب اس سيسواحا بأرا

؛ ہے جیلاجان مری ٔ روٹھ کے حب 'ایترا ایے آنے سے توبہتر تھا نہ آنا تیرا۔ بزم وشمن سے تھے کون اٹھا سے تاہے اک تبارت کا اٹھانا ہے اٹھا ناتبرا این انکھول میں اجی کوندگئی سجلی سسی ہم نہ سمجھے کہ یہ آنا ہے کیب ناتیرا ترني مارانب ين عاشق كومكرية توبت نام ليب ايد مرى حان زماز ترا اس معلقے کی عداوت کہیں دھی نیٹننی تة زمانے كا عدو دوست زمانة تيرا مدی دیکه میں پہنے خارت سے ندوکھ كأبمب لاتفاجو بسيآج زمانتيل بسج اس شوخ کی تصویر نکیرین کے ہاتھ

41.

قبرين فمحركوية ركه بارحنب داماتنب

یں ہسسی وادی بُرخاریں ہوں تیز قدم رەگىپ مجھ كوجهال جيوڙ كے سياتنها کون ہے کس کی زمانے میں نبربیت ہے ڊ*ل نے سينے ہيں بہ*ت شور محيب ايا تنہ راز داروں کو' رفیقوں کوخیب ر کر نی تقی دَاعَ تم نے تو وہال رنگ جمایا تہنا لاسے جو دشسن ہواہے کسی کا وه كا فرصنم كب خداي كهي كا ذرا ڈال دواینی زلفول کاسایا مری بزم میں آ کے وہ پو چیتے ہیں بُراحال ہم نے 'سنا ہے کی کا وہ کے تک بسے کا زمانے کا دشمن

تجابل تغافل سے درویدہ نظریں بركب وكجينا وكميناسيحسى كا نركب وعب درات كابورا تونہیں اپنی بات کا پورا قدر بونی ہے دین و دنیا ہیں آدمی ہوصفات کا پورا ىلى ئىلاكس خوشى يىقىل كو كرك مال برات كايورا دآغ تواكسس شينع امتت كربيروب بخات كايورا نورسي خالى نبين يه خاك وال کوئی بے ذرہ سے اپنی خاک کیا

گوتی بے ذرّہ ہے اپنی خاک کیے س تی ومینا دوھے ایک ہے ہم رسعے پاک کیا ناپاک کیے

ميقب ل تتيب مع فال ب کون جانے ہے یہ مشت خاک کیا سے نب نبی نہونا جا ہیئے دمکیواسس صیاد کی ہے تاک کیا شوق ہوتومنے زل مقصود پر دونول سنجيب ي ست كياجالاك ك بائے استقلال اُبت جاہے كريح في گردشش ان لاك ك ماعمال توييمر ديكية بنده گئی اسلام کی میبردهاک کیا فورسے اے دائع دکھیسیں منسکرین ب جناب صاحب لولاك كما وهمسدا تيزيها أدهمسول جس کوجی ا اُنٹھاکے دکھ اب قابل آسسال کونی نه ملا! تبنکا بٹنکا اٹھے کے دکھ ا

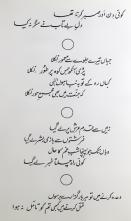
اورجو ہم نے آکے دیکھ لیے اویری دل سے بہا گریہ وزاری رکھنا آخب ری وقت ذرا شرم بماری دکهنا أبن تم تم كم كرول كوج لدت كمر تغ به آب ذرا كست دكا ري كمنا اس التفات يرية تعنب فل مستميوا متنابرها تهاحون داتنابي محمربوا دم توشت رباشب وعده تمام رات كياد كشية حيات بمي تيري تسمهوا تیری گلی کا ایک یہ ادنیٰ نشان ہے بيداسى سے جب دة راہ عدم ہوا مسجد میں اون عام توسیم کیسے میں وک دُنب کا کام دن سے بڑھ کر اہم ہوا

خاک کیب کیا نہ اڑا ئی ترہے یوانوں نے وشت بروشت بب بال يبر توشب وعده نذكراس دل مضطرف باد بيمريز حات كهيس دروازے سے مهال الٹ بےجلا بارگزیں توعب م کومجبور اختیار اس کوہے گریجیبردے سامال الٹا ى*ۋىە كەبجىدىيى خى*سالى خال

...

خطامرا بیسنگ دیا پهسپ کر ہم سے دفتر نہیں دکم اجا آ دولت صن بهوكه دواست زر اخراخ زوال ہو ہی گیب رفرة رفية متبارى جالول سے ول مرا یاتسال ہوہی گیسا ہے کے دل کرسبی الم نے ائے ہمال ہوسی گس کہ براتی ہے ہو مگر آخب ان کومیب راخال مو ہی گیب نہجی حبان ان اداول سے وصب ل من بني وصال ہوسي گِ كم اركمفساي سے داغ نا ذك خب ال بهويي يب

أب دل بيمت م بيحسسي كا بوں گھے رنہ تباہ ہوگھے کا رکس کو مزہ ہے عاشقی کا تم نام ټوبو، مبسلاکسسې کا ن ہی توبس کسرے تم میں كهن نهيل مانة كمسى كا آ غاز کو کون لوجیت ہے انجب م اجيب ام و آ دمي كا كيتے بى اسے زبان أردو! جس میں نہ ہو رنگے فارسسی جو رُم ہے وہ ہے بساغینت ث م عزبت كواتب كياجاني کوکس دو کوکس بھی سعزیہ کیپ مریطے ہم تورخسے کرنے گئے ال جو کرتے ہوہیث



PI

ب مادسے ہے دُھوم تری مُفل کی أنجن سنبه خموث السي المفل نبوا يتم يك ما وورت ما به کها تها که نه کرناکهی اُن سے شکوہ تحد سے اے دل مذہواصبر فحل مذہوا وُ ما مَن مِنامت کی ہم کیوں یڈ مانگیں نه پيظلم موگا، نه پيچور موگا في في المن ون وه وكوس كي اكر مرا مال کب ت بل غور ہوگا كسى كانه ہو گافت است ميں كو ئي ز ہیں اور ہوگی فلکٹ اور ہو گا عبث ونيا عبث من عقلي كالمتمت كالبونا ببرطور ببوكا

ومثس وكرمسسي بدكها خدا بلتا اع بڑھے تو کھ پئت بلت اسس جنا كاجبجي مزاملت کوتی تھے کو اگر بڑامِلت فيرين بن كركيب اليساتم في ہم سے ملتے تو کھ مزاملت عاشقی سے ملے گا اے زاہد بب د گی ہے نہیں نُداہلت اك نه اك بم لكات ركتين تم مذبلتے تو دو سراہلت دوستوں سے تو کھے نہ بلا کام کوئی دمشین ہی کام کاملت ومدے یہ انتظار کیا 'ہم نے کیا کیا مُوٹے کا اعتبارک 'ہم نے کیا کیا إلى إلى رئي رئيك كرادي بين فيات تم نے ہی انتظار کیا اہم نے کیس کے

بس کوصلاح کارکیا 'ہم نے کیا کیا كهدديس محيم تو دا درمحشر سيصاف صاف الحيوں كو دل نے يك ركيا مم نے كيا كيا مر تھے سے کینے کوظ کم سم مزار آیا مري بغير تحفي كس طرح فت رادكيا معال تھاشپ وعدہ کہ تا یہ راہ گزر بزار مارگیب میں ، بزار کارسیا ہوا ملال جب اُن سے توجیا گیا اندھیر کے دل میں آتے ہی انکھول مرجمی غبار آیا كزركة إسسى كردش بن اين بيام نهار شب بنداق گئی روزانتط رآما ارُّات بن ملا الموت في من من عنك بزار باربلاما توابكت كارس فیدا کے واسطے مجبوثی نہ کھاتے فتیں مج لعيت بن بوا' مجه كو إعت رآيا

ث نه ول بو نی *س کی طرح* مری **تو به** ہے ہوتے جو کوئی رندیا دہ خوار آیا لِلنَّه ! محرب أكوثيب إما يذكم خ ملتی نہیں ہے ول کی طرح نظر بھی کیا ہیں وہاں تو بیائے ھونڈلیں گئے ہم وہ چیوڑ دیں گے گھر کی طرح ر کچڑ رہمی کیا و باد جو سے شہرے مشور ہوگ أأب كام وقت يرادني منه بهي كيا منة بس ميرى لاستس يكافر كيول عزيز مٹ جائے گی پیوزش داغ جگر بھی کم تمهائب خطين نياإك سلام كبس كاتها

تبائے خطین نیا اکسوائیس کا تصا نہ تما رقب تو امفردہ نام کسس کا تما وفاکری گے نبایش کے بات مائیں گے مہمین کی دیے کچھ پر کام کسس کا تعا

تمام بزم ھے مُسن کے رہ گئی مشتاق كبووه تذكرهٔ ناتس م كس كاتب ہائے خط کے تو ہُرزے کئے بڑھاہی نہیں سُناجونونے بدل دہ پیم کس کانف انہیں صفات سے ہوتا ہے آدمی شہور جوبطف عام وه كرتے به نام كِس كانف جواب خطاكاين شاكي نهبن به توتبا قاصد أيكس مال يرجورا أأيكر صال برديكما ہوتے ہی داع کے مذہبے حیال کافرونون كميمى اس حال بي دكمها اكسى اُس حال (كمها تقليدس زابدكي حاس ببس كب بوتا انسال مه کک منآ مبنده پنځ ایوتا

ساقی تری محل م حبیب سکا ہی نہیں ہے کا ال سے تو پہتر تھا کچہ ذکرخم راہوتا اچاہے نہیں آتے وہ دُھوپ کی گری میں قامت توقيامت تهاسا يربعي كلابهويآ مفل میں مُسنایاتھا افساً زغم میں نے الزم به رکھے ہے خلوت بس کہا ہو آ عرُ باشق سخت رّمصيت ہم کو یہ کام عشسر بھر میں بڑا نامه بُر كا تو كچيه نيا نامریایا ہے رہ گزر میں بڑا جب جيلا دآغ كوئےت بل كو ایک کہرام اس کے گھرمیں بڑا وسشنام يا دُعاتفي شكايت كرشكرتها وه مزی مزیں <u>جاتے ہوئے ک</u>ے تو کہ گیا

يه تبيره خاك دال مبي ہے اجل كى كوٹھ اي آياجوروكسييد سيال روكسبه كبا أب ترے کو چے کی سبتی کو نظر لگتی ہے شهراس طرح كأآباد نه دبكها أيرث نا بوت آئے بیسلف سے پہنی عاشق ناکا) انثرناله ومنسهاونه دنكيب يذمئ يوجية ب جوكوتى خط كابهار يصفرن توده كهتے بس كيے بادئ نه و كھا فاكن وكمس اوسف مي وحفرت كوكبير صل علا الثيرث حُن خُدُا وا و نه و مکيعا أيمُت نا - قابل دينتھيں اسس وقت ادائيں اُن کی أتبينه وكيوكي جب مدّمقابل دكه فسارس تعریف مری ہوتی ہے آج برطب فيتماثنا سسرمغل دكمب

کیا بھیے نہیں ناہر کی داقت کو جم دل تہب از ملاہم نے گھیل رکھ بڑم نیار کا بیس ان بتا است قاصد تو نے کس کی طرف اُس تون کو ما کن رکھا ان کے کس

دو هری سده بری ذرا شد پیام زلینا خذا که دو شط جلای مری خبر پیت کمی می آئی جه مبتر بدای مخراب بری به خط به پیتم مورکر لیست به میسی توشق چه بدیر چه که روسی که تبییر چیش توشیسی شرق تو مکمون پهاتو هوریت

ند بدسے آدمی جنت سے میں بہت الحوان اپنا کراپٹا گھرسیت ایسٹ آورہے اپنا وظی اپنا چولوں ہووسل تورسٹ جائے سیسٹے دعجی اپنا زبال آئی وی ان کا آئی وی ان کا آئیا اس کی وی اپنا

نت جب ال اس کے لئے کھیل تھا کون کے آپ نے پرکیپ کی كس يهجب عيم الزمشة كاحال كسيب بذكياتهم فيريبال كياكيا داغ نے دیکھیں ہزاروں سین اسپ نے کس شفص ہے دمواکیا المبدوار ہوں کرم بےصاب کا یتا ہوں ڈکد گا کے بیب ارشاب کا ساقى تومچە كوجا ئىل كاكرانگ بوا وُھووُھوکے بی رہا ہوں بیالہ شاہب کا من اكب سوال كرك بينيمان بوگيا لجمابب دها هواب بزارول بواب كا اے داغ بخثوائی گےامت کے دہ گناہ ہے المسداجناب دسکالت مات کا

الستن المساقي الماش موت بين آتي ابعارة بياسي سير الوله ول كا نه تین خضر کبھی آجب ہول کربھی ادھسپر جنام بن انهب س آسان مرحله ول م کھ اُور مجی تھے اے آغ بات آئی ہے وسی بتول کی شکایت و سبی گله دل کا

ل نے بہت کام نکالا این سے کے ملتا ہے کہاں جانے والا اپنا خاك كس كس كى خدا حانے ہوئى دامن گير تم نے جلتے ہوئے دامن زسنیمالا اپنا دل شكن اس نے تو دو رف ي لكھے تھے ہيں دفية شوق مبواسب ننيه و بالاار

انتظارم وساغر ہو کہاں تک اتی

ب بن ببریز نه ہوجے کے سالا اسنا بس برسيمال كرست كمعذوا والي آغ

كوتى دنيامين نهبن يوجيننه والااسيت

وليحب ندملو نطف ملاقات يحكما مان هي جاومري بات به بيد بات بي كيا ت اے دیدہ تر اِقطرہ نشانی کب تک موسلا دُصار نه رسے تو وہ برسات ی کیا عابے بی آتے وہاں آتے ہی تو کہ کرلی اس قدر دُورسے مبحد سے خرابات ہی کیا ب رب زانی توہیت کرتاہے دِل گواہی بنسیں دیتا کہ اُدھر جاتے گا تقة شيصل م كبول كي يط بالوّ بانون بي يونهي وقت گزرجائے گا كيون نهم روتي مفت در كى ريث ني كو کیا رگسو ہے تہارا کرسٹور کیاتے گا

یں ہرطن سے مور والدام ہوگی۔ رتبانیس ب ابنا تقدیقی کے مرانام ہوگی۔ رتبانیس ب ابنا تقدیقی کے اللہ والی میں کے ملائق فاصد کہ اور چر اپنے من نے ملے کا یاک طرح کا بواب بینیام ہوگی۔ اس کے ذر رمیب الا کھوں تھے۔

اس کے ذریوجب الکون تونے میربی سنگ استان باقی را شب کوتیری جستیمی کو به کو با کون سسانم جے سے مکان باقی ما

بومبانے بھی ڈیک س کو ہے جاب سینے ہاتھ کئے جہب شاد کھی گیا ہم سے تغانق اور سے بیٹرسے شاکھیاں میٹرانسے میٹرس سے ادکیل گیا

يراكسريبارا

ركما تفاہم نے بردہ كداس بر كھكے مذحال سب رازول سناتے ہی افسار کُس گسا اس میکیے سے ہم تو چاتشنہ کام ہی بسهم ينظرنب تى وييب بكُلُكُ اے داع وقت مرگ ہوا امت انہیں اس وقت میں رِنگانہ وسِگانہ کھُس لگ إوهر دېكولىيت ' اُدْھر دېكولىيت کن انگھیوں سے اس کومگر د کھ لبیت فقطنبض يحسال ظاهريذ ببوكا مرا دل بھی اےجیب رہ گر و یکوئیٹ نە دىنا خطاشوق گھېرا كے پاسسے محل موقع اے نامر پر دیکولیٹ نغ نل میں شوخی نرالی ا دائقی غصف تعاوه منه يصركر وكمدليب ويت مات بن آج كولكه ك تم كو ائے وقت بنے صت مگر د کولین ایسے وقت بنے صت مگر د کولین

ہمیں جب ان دیں گئے عبل مرمیں گے ہمیں تم کرسسی وقت پر دیکو لیب تھے نامر برقم ہے وہیں دن سے راست کرنا كوئى ايك بات يوجيح توہزار بات كرنا الجي بن ي كياب آتيوانيين قاروتكيب كبعي اجتناب كرنا بمبعى انتفسات كرنا لكل آئيں كے وہ باہروہن شورس كے اے دل کبھی اُن کے دُریج سے اگر کوئی وار دات کرنا وه كريم كيب نهيس بين و وحم كيب نهير ب كبعى درع بمول كربعي ناعنسب نجات كرنا شوق ہے اسس کوخودنٹ ئی کا

سوں ہے اسس ہودے میں کا اُب حث اما ففر اسس شَالَ مَی کا اِٹنگ آنکھوں موٹر ناجے ہے اسٹ ان کا یونیٹر ہے اسٹ ان کا

بمت كدے كى بوكسيركى بىم نے كارخب نب اك خدا تى كا كبوں يہ ہوغير كى دعُسب تبول وه خشدائے کرم ہے سب کا كر كرجب انول رقب مفل من ایک نام اس نے دکھ وباسب کا كالنب رعشق كهون مسلمال بهو سب كوسي بكسس لين يذبب كا جاہتے والے ہوں بڑے کہ بھلے ان کے دفستر بین ام ہے سب کا مشكرب دآع كامياب بهوا حق تعاليے ہوسلاكرے سب كا ٥ جيك كامراد آغ جسار صوت نورشد كماروز قيامت شئيجرا بي منهو كا

ببلاول كاسيف ول وران سطييت به وشت بلاكب امے زندال میں نہ ہوگا اتنالق ہوا دیدہ گریاں کی بدولت آباد کوئی کوجیت جاناں میں نہو گا اینے ہی توبیگا نے نظرائیں گے اے آع ابین تو کوئی حشر کے میداں میں نہوگا · تے تم کوکیے کسی سے ملن نشا ول ملا كر محى سے ملسات پوچھتے کیب ہوکہوں لگا تی دیر اك نيخ آدمي سيملن تق عبد کوہمی خفاخصنا ہی رہے اسے کے وان ٹوکٹسی سے ملٹ اٹھ مل کے غیروں سے بزم بی یہ کہا " مجھ کو آسٹ سبھی ہے ملٹ تھ

اسند مربر کمسس کا نه بیا ادار دخر تنس معلوم جوا اختری دخسس میرانستر تنا سنا بهون که ام می که برای بستان به بین بین به مهموق افک فیز دشتر بین از که بین بین که میران که بین که میران معموق افک فیز دشتر بین از که بین که میرانس که میرانس سیسال بیار که میرانس -

# رولین ب

۔ پیرکوں ں جائیں گئے وقت بیریا گری نہ لگا سے جلیست بہت آزاد ہوس ای یارب اُس کے آنے نے آبل چیٹر آتی انوکیس کمیس بڑے وقت ہوتی یاد تیارہ کی یاد ہماری یارب

ر دل ناکام کے بین کام خسراب کریسیا عاشقی میں نام حضہ اب

### ردلین پ

کی سبب شناد ہے بیٹی تھے ہی گئی ہی گئی بھی آئی ہے ہے گئی تھی خرسی آئی ہے ابھی آئی بھی ہے میں کہ چیست والر پرسے مبا ابھی آئی کی آئی آئی حرب ولل کی گی آئی ہے آئی بیر بڑے یاد نسر پوکٹس جنا ب والد جا کے مناطقی میں جودی سے جو ایک تیسے جی گئی تھی کہا گئی

- ہم سفیں ہی تو نہبیں ہجرمیں دل کیا بہلے بانتي كرييتة بين دوحپ رگطري آب بي آب سوجتے ہں کہا یں تدہیر بھی تسسمت وا سے کے زبکل جاتے ہیں ارمان ولی آیے ہی آپ كبير تونسه مايتے اس بُرمزگی كا باعث آب ہی آپ ہے رنجش خفتی آپ ہی آپ كبحى كثرت سے عرض ہے کہجی وحدت منظور كبعى وه الجن اراب كبعى آب بى آب - ول نظی آگ ہے اے واقع خبر لوجب لدی جولگاتے ہے بگی کب وہ بھی آتے ہی آت

## ردلین ت

پرم دشن پر کیلسٹ گل ترکی صورت جاؤیجی کی طسسرے آو نظری صورت شائے سے شی فسٹسٹ ویٹر کی مورت نظر کی تیسی سب کوئی گذر کی صورت

اس کو دیکھے کوئی محض ہں کیس کی طافت بربشه وبمن لگت ب بشر کی صورت احت سے واٹھ ال دہ کار راحتے نظراتی ہے کئی پاک نظر کی سُور ر آتے تھے گھریں مرے آگ ہولائن کر مصندے ٹھنڈے وہ گئے یا دسحر کی تعورت آب نے کی ہی جبت شرم سے چی انگییں يُجُورُكُنّي بيمفي اُوا ول بين نظر كي مُورت درو دلوار کاحب و نہیں دکھے جاتا ان کے ستے ہی بدل جاتی ہے گھر کی صُوت

وه مد و کسائند کنیم بیادت کودی رکسافریت می ترک فاقریت می وست بخش ایک فاقریت کشته درت استعبا توجی اش مین واد و تشت شد از کنیم که کنیم کشتر کشته می کشتی کورت و دست مغیر کافتش است م است فاق میرود کافت و دست مغیر کافتش است م است فاق میرود کشتی کشتی کشتی و دست مخیر کافتش است م است کاف میرود کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی و دست مال دل شسن کے پیواب بلا اب : پیوان کی بری آن ری بات مال کہ کر پیسٹے ہیں کا صد توب پیوائی ہیو ان کی بستواری بات کوٹ اپنی ہے واقع کے دل کے تیری ہی کے میریاری بیاری باری بات

#### ردلین ج

پرشها مزاج ب ان کام شرا امزاع پرس طرح بی پیس بواتیا نجرا مزاع دکیا دیمس تقدر کسس شوق کامشرا اندای میسام برای اندای میسام برای اندان شیس میسام میسام کشد جدیل کی نفرے نفر مراکب مزاج جدیل کی نفرے نفر مراکب مزاج

كل أن كاسب مناجو مواخير بهوگتی بدلی ہوئی زگاہ تنی ، بدلا ہوا مزاج ر هي کئي جين بي بي كتني سندرطبع بيئ كيب يطلامزاج سیح بے فدائی دین سی کیا دخل ہوسکے اک وآغ کا مزاج ہے اِک آپ کامزاج مائے آسودگی کہاں ہے آج جوزمیں کل تفی المسسال ہے آج بر بھی ما تا ہوں سے متہ غیروں کے ووست وسنعن كاامتحال بي كل أدا دل كاحال ببوكه يذبهو! مشن بوگويا مرى زبال بي آج اس بدن برنگائیں کے وہ تمر ول نشين و آغ كانت ل يرآج

رولین ح

بیآ ہے ادمی ہی سے تو آ دمی صلاح ميري وسي صلاح ہے جوانب کی صلاح میں بُوسی ایس سے اُلفت کے بابیں ويح خُسُ لِكُ والسطح الحيي كوتي صلاح دل کوصلاح کارسٹ کرمبوتے خراب وتتمن وہی ہے دیے توٹری بات کی صلاح وست ہے مشیرجائے جودقت پر بمثوره خلاف ہے بہ ہے بری صلاح ت ہں فرق رُكتے مُدا' وضع مختلف ا \_ بندگو ملے گی ندمبری تنری مشتاق تنع ناز ہوں بول کس سے شور دےگا نہ کوئی موت کی تازندگی صلاح

\*\*

### ردلین خ

رگس پرشم ہے ہائی شوخ عرف میں ادر انہت کی شوخ ہرگد تیری انہت کا مشور ہرادا تیسے ہی انہت کی شوخ تیری تسریر انہت کی شوخ کیرے شامائی تیری اللہ سے انہاکی شوخ کیرے شامائی تیری اللہ سے انہاکی شوخ راستہ ایس سے انہاکی شوخ یخ اُسٹے مند دیب اگرکسٹوں گفت گیمیں دل اُراک کا نٹوخ چونس شقے سے بی زبان است ہے زبان ایس ہے میسک کی ٹوخ

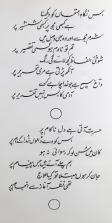
### رولين د

شدار تو و سازدت قد گراپ شم و دل بسبترت قرار توکش بی الراباقی تسنیم اور جوال بات کتب وضو ست قرار کبول کیون زهر بالیس بی بین تصورت بایس ساب رفت قوار بینی دست مرشل کی ایس کاب کرون شارک بیان کاب کاب کرون شارک بیان کی بیان کرون شارک بیان کی بیان بیری شنزمی ساخت بی کیانی بیری شنزمی ساخت بیری شارک کوت قوار بیری شنزمی ساخت بیری شارک

الهٰی مذہو دآغ کا بال بریکا ركببال بنة ترثوت محدّ نہ ہومبربال ہوکے نامبر بال عداوت بُری ہے مجتت کے بعد رس کے وہ توروں سے فردوس اس ينتنب أشخ كاقيامت كيعد مرے حال پر دست آئی گیپ وه کُل کر بلط استے رخصت کے بعد محصن لگا كرنه ول سے امّار که ذلت نہیں وہتے عزّ ت کے بعد ترطب نه د کلهاگیب دای خاع کا ہواخے اتر کس مصدت کے بعد اے وعدہ فراموش ری تجھ کوجف ایاد يرُبُول بنى كسا بمُول ہے۔ ما دسمى كب باد

تقا ورد زبان نعب وبارب شب فرقت آ آہے بُرے وقت میں ہندے کو خُدا یا د جورنج أثمائ بن وه بكوي نبين طاتي غم دل سے سوایا دہیے ول تم سے سوایا د بس كب ول بيرى رام كهاني فرماتے ہیں کھاور بھی ہے اس کے سوایاد يحسآ تفالزكين بي سے كچه بانكين كسس كا ترخی سی نگر ماد ہے؛ برحمی سسی اُ دا باد بندے سے ہے کمول پرسش اعمال الہٰی النب ان كورستى بيه كهال ايني خطا بإد مرتا ہوں مگرخبرمن تا نہیں اپنی كرتابول الشسى كح لتے جوجوسے دعا ماد ردلف س

رویپ س پ ره گرمه تین کون تدبر پر چوزی بی کومری فت رر پر



شامت مری دِل اُن کو دکھایا 'لکا ل کر چلتے ہوتے وہ جیب بی جیکے سے <sup>ا</sup>دال *کر* الفت كي هم بلاين بيضيه ديكويب ال كر ول كوغضب بن دال ديام نكه موال كر مجه کو دیاہے گرحیب لب پارنے جواب انگىيى پەكھەرىپى بىل دوبارە سوال كر اتنے سے دل میں ایک زمانہ کی خواہشیں بُعولا ہوا ہول زندگیُ مسستعار بر ہوتاہے سب کا ایک اٹنا سے میں فیصلہ وه جیشیم شوخ بهند نهبی ہے ہزار پر تم كوتوا رزو كي خلش بھي نہسيٰ ٻوتي كب جالؤ كيا گزرتي ہے أبيدوا ائمیداسس کی ذات سے اسے دائغ بطبتے سب مخصر ہے دحمت پرُورو گارپر

حشہ کے روزیعی ایک ایک کی بیجان سے كيوبنا دييج نث ل پنظلبُ كارول بر داغ كاعشق بهي دُنب سے برالا ديكھ دل جب آباہے تو آباہے ل آزاروں پر میرے دل کو دیکھ کر میری وفاکو دکھیے بنده برور مضفى كرناخ راكو بكس دل لگاناتھاز مانے کی ہوا کو دکیس کر سنناكو دكهاكر تاستناكو دكمب یں نے توجھا تھاملو گئے ن کوتم بارات کو مكرائے ابنی وہ زلف دو تاكو، بكوب دل رُباب شرم مي شوخي مي ل كركس كؤول إس اداكو د مكه كربا أس ا داكو د مكيب كر

ردلیف ز

كيامجوم <u>مصرتنا بيل</u>امالية بيشتل خيران فذاها الشارة تم باشتاي كردوك ولردوكون المستاي المستاي المستاي المستاي المستاي المستاي المستاحة الم

روليب س

پ رہ زخم مجت کیا کروں نویے رکھ میا تیزب جی جراں ضعر ہم کے پاس لفقہ دل رکا کر گرہ میں ہوگیا ہے مال اور اس سے پہلے کیا دھراتنا گھر شائج تم کسپاس

الزمي طاقت نهي كيا كيمة انتفائه راد رہ گیا آ کے دامن دیدہ برنم کے باس رُسوں رہا ہوں ہی کسی ناڈک بدن کے ماکر ے ہے کی شیدرہ اپنی لاشس ميت خوداً را كمات كى كوركفن كيال ہے دل تو کلیب ہے داغ دار جنگل لگا ہواہے ہما سے جمین کے پاس مزبت سيم بيميرس توكهين بقرمليث مذحائب احباب كورن كيال بناوس وطن كيال متناتهاشوق بوسے كا أننابي خوف تها جاجا کے رہ گیا دہن اس کے دہن کے ہاس ہوتی ہے اس کے مذکی میں ہات واٹکن ناصح راہے کیابت بمال شکن کے ہاس

رولفِ ش

مجه کوہے اپنے نامر بُر کی الائش نامر بُرکوہے اُن کے گھر کی آلائشس طالب وسل ہم وہ دُرہئے قشت ں ہے برا برا وصراُ دھرکی ٹلاسٹس یخب را بخب راب کر آب یز کرے کوئی میں وزر کی تلاث ڈ صوبڈلستی ہے لاکھ ہیں مکیت <sup>ا</sup>

. کوتی دیکھے مری نظر کی تلاسٹس

ردلین ص

کرتے ہیں وہ ہزار بار کستم اُورٹیکو ہے سے ایک بار افلاک

وہ حجب طرکتے ہیں بار بارمہ بیر بم جبت تے ہی بار بار اخلاص اکن سے برگانہ وار رہنسا تھا نه ہوا ہم کوسٹ زگار اخلاص وآغ ان دلبران رُون سے يذكرب كوتى زيبنساراخلاص غبرسے ملتے ہوئی پاریکھلاہے ہم پر واه بس د کیو نبیا ہم نے تہارا اخلاص تبسرى بات وه كساب جووه منظور كرس نه گوارا انهب پی رنجش نه گوارا اخلاص تم تو نا دان ہوا نکار کتے جائے ہو وصب ل سے اور تھی بڑھ جائے گا دونا اندام محس ملناب اگر ملتے خلوص دل سے آب ظاہر کاجت تے ہی کسا اخلاص

روافي ض

كونى بىنداكرى . كيول، دل جلائين برق بتم سي كيوش مىشوق سائير كردم داخ فيرب بس سندة فداكور تم سايدوش

ردلین ط

رث بناز بوتوکی کید مهم بناز دادی شرط دل رباق کوسید بنا الازم دل زباق کوسید بازد دل نگارول کوسید قراری مشرط بیمش رقت کے داسط زابد

ہے ذراسی گناہ کاری شرط

### روليف غ

دیکروه مانش فیکی به یون دل باخ باغ بیب بین نفاده کل به من الباغ باغ کیابوں سے برنشی کس برم برنگی کی بار زیب نفل تا الله مناسب لیا مثانیا چرزی نے گ آئیا مست کسد بیان مسئول چرزی برنی بیرن کی بیرن بیرن بیت نفاطی باخ میرک نوکشوری کارگی نوان بیست نے میرک نوکشوری کارگی نوان بیست نے مسل مانان فا

#### رولین ن

كافروه زلف پرشش ايك إس طرف ايك اُس اطرف بيراس پرچشم سحون ايك إس طرف ايك ُس طرف

، دن اور بھی مبہان کی ضاطر کرلو**ل** كاش رخست ومرى عال ورس جيك م كوايك ايك كزرتى بي قيامت كى كورى اُن کے نز دیک کچہ ہات نہب میں اج سے کل رم ہم نے زمانے کا تنسندل دیکھا ہمیں کتے ہ*ں کہ اچھے تھے ہمیں سے سے کل* الى كے يتے وحدہ فسرداكيا ۔ کمامال مائے گاوہ مردہ نشیں آج ہے کل خوب رولوں کونہیں کھے غم فردا کے دآغ ہوں گے مغرور زیادہ سے سی جے کل سزه دے گیاہے شیاب آول ا<mark>ول</mark> ملےخوب رُوانتسالے لاول وّل وه كس بطف كرتي بس ب ازيات كرم احنب وآخر عمال ول اول انبس سے بیرآخر کو کھل کھیلتے بن وه كرت بي جن سے جاب ول اول

وه بیغام برکی مدارات میسیم وه رسم سوال وجواب أول اوّل سيرحن وهتماشات وريا وه لطف شب ما بتاباً قل أول وكليون براتول وتكب بيكب كيطانا وه مارول سے محمد مجد حجاب ول اول وہ پہلے ہیل دل نگاناکسی ہے وه کیوشوق کا اضطراب ول اول ہوئی دآغ اب ان کی تعبیر الٹی نظرتت جوهم كوخواب أول أول

لشكانه وتوعيش سے گزئے كوئى گھے طرى رساب بزم بارس سربات كاخب ال ام بھی کسی وحمیں آگیا رندول کواس سے بڑھ کے بیرسات کا

رخین می موتودل کی سست کی رواسط کرآ بول ان کے اطلف وعلیات کا خیال اے دائع جو کہا ہے اسے کر دکھائیں گے اسے دائع جو کہا ہے اسے کر دکھائیں گ

# ردلیف م

درارتیورای ترخیب م نام بنام مری طرف سیری پینی سام نام بنام ستم بریدوران تهری بال کوطاؤی وکسک کیا پینی و است م نام بنام تهرای بال کوطاؤی وکسک کیا پینی سند.

r

وه بى بيل يات بي جو بوت بي بم

ح الله اعمال برخ لدوسَقر

#### رولی ن

اوركيب وآغ كے اشعار اثر كرتے ہى گدگدی دل برحسینوں کے عرکرتے ہی فيرك سامني يول بوتي بن سكوب محد د مکتے بل وہ اُدھر بات اِدھر کرتے ہی د کھ کر دُورسے دربال نے مجے للکا را يذكب باركه تلصهرجب أوخبر كرية تعك گئے نامراعب ال كو لكمتر لكنتر كيافر ستون كابراحال بستسركرت بي ایک تونشہ ہے اس پیشیار پڑھیں ہوش اٹتے ہی جدھر کو وہ نظر کرتے ہیں حضرت دآغ کو دتی کی ہوا خوُب ملکی ران و ن مین بیطبول برابرکرتے میں

عُذر آنے بی بھی ہے اور الکتے بھی نہیں باعث ترك ملاقات بتكت يمي نهير منتظريس وم رخصت كديمر ُ فطائح نو مايس بيعريه احسان كرتم جيور كيجلت بمنبع مأشاة توسى أنكه ملاؤ توسسبي نرشت ہے ہمی ہیں نیند کے ماتے ہمی ہی كياكها بيرتوكهو" بمنب بي يُسنة تيري" بنى يُسنينة توجمايسوں كومُسنات بحي نبير خوب بُردہ ہے کہ جلین سے لگے بیٹے ہیں صاف محصيته بهي سامنے تتے بخييں و بکینتے ہی مجھے تحفل میں بیرارسٹ و سوا کون مِٹا ہے اسے لوگ اٹھاتے بھی <mark>نہیں</mark>

کیا نے گاکو تی تسیس یاسیں بی بیل مؤسے گاگہ ہیں ی<mark>ئیں</mark> مال بہ بوجیس کے مگل ہے تا ڈبائے وہ نکست جیں یہ کہیں

بیاتو کہتے کہ راست کی ماتس اسے نے غیرسے کہیں رکہیں آب کی گفت گو کاکب کہنا جَارِ بانتن تبي دِلْ نشيس يُهيں وم بخبث ش محى بول برے مزے فلطي پرڪ خة نہيں په کہيں وآغ بيرناك جمانك كرتيب اَب گھرے اُٹ بھنے کہیں کہیم زسر کھاتے ہیں تنگ اکر ہم یدوا آئے دل کو راسس کہیں بزم بی داع گرنهب بی تونیو يبن بو كاوه آسس ماس كبير

وے کےخط کون انتظار کیے ابنے قاصد کے ہم رکاب ہوں ہی كيول كسي شيم مت كو دكھوں مفت آلورة كشداب يول بن یں نے بیا ہو تہریں اس کاکنہ کار تو ہوں مگراتنا بھی سبجہ ہوکہ ونسب دار تو ہوں ياخب ايرسش اعمال كاديتا بول جواب مات کا ہوشش کے ہے اہمی شار توہوں نآبِ نقب رة انوار <del>تب</del>ني يرسبي مبرى ستب كس طاب بدار توسول

یا ابی مرسد دربال سے وہ بوجے ہم کو کون ہے میں سے طاقات ہیں کیا کہ تقیق اسٹے کوچے میں نہیے مرک مثی بریا د آہیہ بھی فالسائٹ تیں بیک کسٹیس

اب ہی ضدہے کہ ہم قبل کریں گے تجھ کو وه توسربات مي اسب اي كهاكرتيب أب كعشق من ومحد كويذ كرنا نضاكيب د کھے آپ مرے واسطے کیے کرتے ہی بسمان کے مجد کو یہ بیام آیاہے لۇمارك بوكدائ عهدوفاكرتے بن دآع كارشك سنافيرياس ني توكيا ان کی تعت در میں جانا ہے جلا کرتے ہیں ىت ئك أمنذ أمنذ كو تواتى بين حسرتن جلتی نہیں زمان ترے ڈرسے کیس کہیں كوتى كريسوال توكحه دسمة جواب بُت بن گئے جب آپ نوبیترہے کیا کہیں يىم كوناگوارى دە اكسس كو ناگوار دلبرسے کیاسیں ول مضطرسے کیا کہیں

محے دل کی ابذاسے راحت نہیں برائی مصبت سے فرصت نہیں غم دوجہال بھی ہے کا فی مجھے مر اه دمی کوفت عت نہیں يه دل هے بيحسرت بيد ادمان ب مرى جان حاصر من مُحِتَّت نهيں دمانام برنے ياكر جواب انہیں بات کرنے کی فرصت نہیں وه کیواحبشم رُخوں کی دکھیسیں بہار به روناسے باران رحمت نہیں وه کموں مول بس منبس دل کیس غرض كەس شەكى اُن كومىزورت نېس وه كون مشكوة رنج فرقت مني شكايت ہے كھے حكايت نہيں وه کموں کرنہ وس جھے۔ ٹڑکیاں گا کبال كمعاشق مزاجوں كى عسى رين بر

دیادل نے مایوکسس ہوکرجواب نہیں وآخ اُب کوئی صرت نہیر أزائ فاك تيرى بسبتوس مركبين بُرون بھری ہے اسمال بن *کرمے بمر*ر ذہیں بربول كسى كوج بس جب بم إلى عورت د كالديستين نگی رتی ہے آینے دم قدم سے وہ زمیں برموا ی خورشیدرو کے یاوں پردکھا تھا سراک ان

مثال ماه حمي سنتر قتمت يحبس رسوله

برشمشیرقات اس خوش سے جان می می<del>ا</del> لب بشن سے می نعلی صدائے فنسری رسول جنول کوسی توبےسال نہیں کیا گیا ہمسے

رہی ہے دست و حشت میں بماری اسٹی بیو<sup>ل</sup>

ىسى نازك بدن كى اكم ن خوشبور سوتكمى تتى اسى حسرت بسونگهانم نيعطر نا زنس رسوا

خدا کی شان اب تم و آغ کی صورت سے <u>جاتے</u> ہو

وى دل سوزيد جوره جيكايد ل نشي برسول

تی مرے دل کو کہا ہے *دہے ہی* کلیے میں وہ حیث کمال نے بسے ہی . خۇبىپ ال خوپر د لول بى دىكىيىن رُانُ بن بعی سب سے ایسے رہے بل رقىول كى ہے جيب ندنى جار دن كى ہمنہ کہیں دور دورے رہے ہیں ومان خاك المرتى بيصاب وليتصرت جبال سالها سال بطعے دہیے ہیں ہے کیا نہ ہمارا مہینوں وہاں اس کے جرہے رہے ہیں سے وہ گزرے قبامت بسائقی كرنقش تسدم تك ترطييتة رهبير وزمستسريمي إلكار بهوكا! کبھی میں۔۔ری سُن کروہ جیکے <sup>دیے</sup> يحت نتى سے كداب دل كو واليس نہیں بینے ہم اوروہ نے رہے پار جنين اس نے لکھاہے حرف ت وہ کم بحنت برسول ترشیتے دہے ہیں

خطیں لکتے ہوتے رنجش کے کلام آتے ہی کس قامت کے یہ نامے مرے نام کتے ہیں ناب نظارہ کیے دیکھے جوائن کے جلوے بجليال كوندتي بي جب سب بام آتے ہي راه مبت كاحث راحا فطب اس میں دوحیب رہبت سخت مقام اتے ہم وه ڈرا ہوں کے سبھتا ہوں بیددھو کا تو نہو ائب وإل سے جومخیت کے پیام آتے ہی وصل کی رات گزرجاتے مذیب لطفی میں کہ مجے نبیٹ کے جو کے برثام آتے ہ گريه بود ناله بود حسيت بوكه أرمان وسال آئے والے تری فرقت ہیں مدام کتے ہیں کروں کیا جار دِن کی زندگی میں ری حاتی ہے حسبت می کی جی میر

بتوں سے أب معافی جا ہا ہوں فرکسے کچو کہا تھا ہے خو دی میں مری مانب سے اے قاصد بر کہنا تحے بں دکھ لیست زندگی ہیں ب وه سرا دا براسس کا کهنا بعلایہ بات دیکھی ہے کیے ہیں اكلے بیٹا کرکیب اسے ہو بہتنا تی ہے داخل کے سب میں وہ ہے کر کہا کریں مثاق کے دل فسی میں واغ ہے کا ٹاکسسی نەببوراجىت نصيىپ اېل زىس كو ہمیشہ ہے فلک اسس پُروی ا تجمى رحبان دسآ كبول زمانه اگریہ بات ہوتی ہرکسسی میں نه د کیب سائیر د بوار تک بھی بہت حیسے کر نگائے اس گلی میں دل درال کے ظی سرریہ جاؤ نہ ہونے برہی سب کھے ہے اسی او

رحمدت کے سال كرابن كرف صحة بل زما ہوتی ماتی ہے بھے الم کی صفائی ربيؤتمرامتحبال بي امتحاله ب مرنے کا اپنے غم ، بی عم ہے كربيرة نابذ ببو كالمسبوج إوحروحثت أدهيب خوف رميزان نبحى تهنساكبعي بس كاروا ل بيس یہ کہ کروہ مرے دل میں پڑھیرے ہمیں ہوتی ہے وحثت اس کال میں بُوا بُرُدى بوتى ہے كھے ہے ان نودحيسن كوب عثق دركار بہت ہوتے ہیں بُوسف کارال ج

گرقناعت نہیں ہےانساں کو كبعي حاصل است فنراع نهيب تمی زمانے میں روشنی جس کی المقاس كفين البيراع نبس مت رئے نگاہ ہے کی آتی حاحت ساعزوا ياغ نهيس كحوج ملتاب سيرمان ركا عمردنت كالجح سراع نهيل دآع کوکیوں ٹائے ہے ہو دلسے ہو دُور پہ وہ داغ نہیں قابل ديدس بي تابى دل كالمفسسول حرف کوئی مرے مکتوب میں ساکن ہی نہیں

أده مخفل بي بي بروايه وشنع إدهروه نشع روب وربس بهول <sup>ن</sup>كالول جِهان *كرسَ* رى خُلاثى أك أس كح بستويدا ويس بول مع وك عزكها ل روز مجدا تي مرے دل کا لہوہاور میں ہوں كبير تبتي نهي اين طبيعت خيال جارسوب اورمين بول صبح تک دل کو دلاسے شے بم دیتے ہی جس كوتم وس نبيل سكتة أسهم خواش وه كهال رنج والم فيت بي مانگنے والے کو آزار بھی کم دیستے ہیں

برزالا بسے سشسرم کا انداز بات كرتے ہوڈھانك كرانكى ر وآغ آنگسسين لكالتے بين وه ان کو دے دو نکال کر انکھیے سب لوگ جدهروه بن اُدهرد کورسیمین بهم ديكيف والول كي نظه و وكي البيديل ميرا دل گرگشت ترجوه حوندانهیں بلت وہ اپیٹ دہن اپنی کمر د کھے سے ہیں اب اے نگرشوق مذرہ جائے تمن اس وقت إدهرے وہ اُدھر دیکھ رہے ہیں كير د كمدرب بن دابسل كاردب كيه غورس ت آل كام نسر د كميه ميسيل كول كفسسرس وبدارتم حضرت واعظ الله وكوك تأب البشير وكلوك ي

یسنے لائے کا مذب<sup>و</sup>ل اُن کو ہمرتن انتظارہم بھی ہی بزم رئسس میں ہے جلا ہے ال کسے بے اخت اسم بھی ہی سرم سمح ترے تغافل کو واه كيب بوشيار بم بعي بن م نے جا ہا بینیا اباہم کو ولبرول كي شكار مسم بھي ہي إدهرا كزجى نب تحه يڑھ لو سمج زير مزارمسم بحي بل يرتونهين كتم سلجال يرحيونهن اس دل کوکمپ کروں پر بہلتا کہیں نہیں اں بال کہوزبان سے ماتم نہیں نہیں ہم کو تمبادی ماسے کامطلق لقیں نہیں دل کے سوانہ کعے یں ہے وہ ذریس گڑے توبس پہل ہے نہیں توکہیں نہیں

کیوں و کربے ون بی رش پر با دہے گرون بلا بلا کے وہ کہت " نہیں نہیں" وہ نہایت مبسی مغور نظراتے ہیں ياسس بين بيل مركد دُور نظر التي با جاندسورج كوفلك لينه ليتي رسينات ہم کوکیا کیا رُخ پُر نور نظرا ستے ہیں وصف خوبان جب ال يرمكها أس بُت في الب في أبحين سب مُورْنظرات إلى

> سن نیس کا کون علان نہیں روز کیے زیرات ہی ہی ہیں ہے کہ دل کو کام آسے گا گارائی کار کام کار مشتب ہیں ہم اوکسیرت پسندمائش والی

ردلف و ہے ماک میں وز دیدہ نظر دیکھتے کیا ہو بيمه و کمونيساس نے ادھرد کھنے کیا ہو رٹے نے تولکس ہے۔ کی نگاہوں سے نگا ہیں إس جنگ كا انجب م مثر د كھتے كيا ہو ول جب ہے ساکا باہے کہیں جی نہیں لگیآ س طرح سے ہوتی ہے بسے ریکھتے کیا ہو اب كے تو پشكل دل مضطر كوسسنبعالا اندلشے یہ بار دگر دیکھتے کیا ہو وه منطح بثمائے تو اٹھاتے ہیں تبامت حاتمن چوک رداه گزر دیکھتے کیا ہو جو کنے کی مائیں ایس ورسیس نے کہی ایس ان كومرے كينے كا أثر ويكھتے كيا ہو میھر ہاس مٹ آتی ہے مرے دل کی تمنا بُن بُن كے بِكُوا آہے بِگُھ۔ و كھتے كيا ي

کیوں وعدہ وصال ہے دل بدگماں بنہو پیمشدط ہے نتی کہ خٹے دادرمیاں نیہو یوتھیں وہ جب خوشی سے قیامت کی بات ہے میسے ابی حال اور مجمی سے بسیال مذہبو تُوروں کے اِتھ بڑگئے جنّت میں ہم عزیب كماآدمى كالبسس بيجوايينا مكال مذبو آفت كى تاك جهانك قيامت كى شۇخال پیم جاہتے ہوہم ہے کوتی بدگھ ا كباكرك وه غيركى تجدُ سے شكايتيں جن ناتوال سے اپنی حقیقت بسیال ہمارے دل ہیں ہے کھٹے مجت اپنی اسے دو امانت دار کا گھرہے امانت اپنی نہینے دو

اساست داری طرحیه اماست این بهتری دود. خضب کی بات سے میشود دیستی این دو انوکو دلیم ایست سال سال میکندر کامل این ماست میکن می خصا صب سلاست کیا کہنے دو دُوایا ہے منابا ہے کیا کہنے کی جمہ اس میں میکن است بی است دو جمر العام کی جمہ اس میں شرک است بی است دو

راس گے فتت محشرہ یہ فتنے نگا ہوں کے ابى تم اينے قبضے مِن قيامت اپني اسنے دو کھے سے نگانیت ہوں برگ لالہ وگل کو عجب کیا ہے اگر یحی کسی کے دل کا نکڑا ہو نرى زىفىرىجى بى صياد أنكمين تى كارى بى تمانثا ديكينے كا ہے جومبرے دل يھيسگڙا ہم بوتى يەانتظار بارىي سراشك كى صورت. جوتهم جائة تويتقر بوجوببه طلته تو درً ما ہو ارس گے آپ حوروں سے لیس گئے آپ فروں سے مجے ڈرہے کرجنّت ہیں کوئی فتٹ مذہر ماہو

- کاش تجریے بی مقابل تری تقویر می ہو دموئی نارتی ہوشو ٹی تقت سے رہمی ہو پہلے پر شسہ طامعوں سے وہ کسیات بیاں بانگی مورٹ بھی کھیے واقع کیکشششر ہی ہو بانگی مورٹ بھی کھیے واقع کیکشششر ہی ہو

لارث فرے کیا خیرے کیا ہے مزاح تم جو بي يي بوضطر بهي بو دل گير بهي بو نم آسند ہی مزہر بار و مکھتے جاؤ مرى طرف تعي تؤسسه كار ديكهتے جا وّ المفاؤمة كمه أسترماؤ بياتو محفل ب غضب سيحانب اغياد ويكفته حاوً تسميمي كعاتى تقى قرآن بھى أشمايات يهرآج ہے وي الكار ديكھتے حاؤ -يشامت تى كەائس كى گلى راپ نے كہا كفكاسيت روزن دبوار وسنكفت جاؤ شب وصال عدو کی پیی نش نی ہے نــشان بوســة رخبار ويكفية جاوً نهيب بي برم مِنت بي سب كيسب كرم خطامعان خطب وار دمكيتماوّ دِ کھارہی ہے تماسٹ فلک کی نمزنگی نیاہے شعب رہ ہر بار دیکھتے حاوّ

بنادیا مری چاہت نے غیرتِ ایوٹ تم ہن گرمتی بازار دیکھے جب اَد زجاد کہت سکے آئورہ روان عدم اِدھراکہ عرص خبردار دیکھے جب اَد

# ردلیف ۷

ردلیف ی

نفزت يحرف وصل ساجها ينهينهي بوآد اوربات سنو ده نهسيرسي چوڙوں گاہی نہ ہاتھ جلے آؤے ترساتھ نازک کلائی دکھتی ہے تو آستیں مہو فحه بابرتو اخت بدط کی باتس بواکری ول میں اگر نہیں ہے مجت نہیں سہی مثق بنا کے واسط کس کی فاکسٹس ہے کوئی اگر نہیں ہے تو یکست سریں ہی آرام کی کسی دکسی بل بی جائے گا زېرفلک نہیں ہے تو زیر زیں ہے سجدے بی کرتے جاتی گئے ہم تیری راہیں ئے نعش یاسے مار تو نقش جب پر

اک طوفاں ہے غم عشق میں رونا کیا ہے نہیں مسوم کرانجے م کوہونا کیاہے و کم کرس اولی صورت نری اوسف بھی کیے چٹ ٹاحن نمک دارسلونا کیا۔ حارباتن محى كمبى آب نے كال بل كے ندكس انہیں ماتول کا ہے رونا مجھے رونا کیاہے كالمشن من مائے تراب پیر دلوازمیں اوڑھنا کیاہیے فقروں کا بچھونا کیب ہے أبردهت ب أوهرديره يرغ ب إدهر مشكل اس نامرًاعمال كا دهوناكساب يتمتى دنگ بيراس دنگ بن بحلي كي جيك مات كندن ب ترب رنگ بروناكيا ب آرزوہے دناکے کوئی جى نياب توكياكر كوتى گرمرض بوروا مرے کوئی مرخط کاکیا کرے کوئی

لوہتے ہی جلے ہوئے کیا کیا سينے تي يں دُعا كرے كوئى الناسيسب ابني ابني كيتي بس مبرامطلب ادا کرے کوتی سسداما بوصورت تصوير تم سے بھربات کیا کرے کوئی جس میں لاکھوں کرسس کی توریش ک البي جنّت كوكب كرے كوئى خوب پی ملتی ہوئی وہ زگیسب مثانہ ہے آ ثناہے اُمٹنا بگانے سے مگانہ ہے وروس بعرق بن أنوضط سے معت بن بم الكوكى ب انكويديب نے كاپيانہ كوه كن كاتمايهي پيشترو كاڻانتے سالا . کام مشکل حال کئی اے بیت مردا محد کونے جا کر کہا ناصح نے اُنکے رورو ات كے سركى قىم يە آتىك كا دايواندىپ

- وتع بهب كوت قاتل ان نادال ضد مذكر أثمه بيال سئة اوهز گھزيش كھ دلوانہ جویے آگ عکِل جاتے دہ ول مہی ہے جوبے زخم زمیے وہ بسل ہی ہے بُرائی نہ چاہے بُرول سے نباہے اگرہے تو دنیب مِشکل بی ہے يهٔ شهرا وه ناوک تو ول يول يکارا مٹھراے معافر ک<sup>من</sup>زل ہی ہے چُياتے ہوئشي بي كيوں ويھ يايا یبی ہے بہی ہے مراول بہی ہے كرے مجد سے سرحیت دہ بھولی ہتی مۇ ئىھركبولگاكەت قىرىپى ب رەعشق میں راہزن کیے ماہوگا مصح خونب منسازل به منزل ہی ہے يذآت كاكوتي نه بينظ كاكوتي اگراس کا دنگ محف ل می ب

rer

بھری بزم بی تُجھ کوم تاہے کیب يربيجان بسأ ناكدماتس غه بوناث دکبوں کیسی کہی ب بتابون دا دكون كسي يبلے گالى دى سوال وسل ير يهربوا اركث دكيول كمسكى تم نے دِل کی بات کیوں کمبی سُنی ہم نے یہ رُوداد کیوں کسی کہی عاشقوں کے تست سراتنی وُتی ات بل جب لادكيول كسي كبي الطيس كم آج تحدكوان كرياك اے دل نامث دکبول کسی کہی ی بھی لیے ناصح کسی پرجان ہے مانته لا استاد کسول کیسی کهی

دآغ تتجدكوماغ حبنت بولصيب خـــُانمال بربادگول کیسی کهی کہا تھا ہم نے جو کھے راز دال سے رئے۔ سناوہ آج دشمن کی زبال سے ملاتفا يانبيس اس لتأس تراآ نا ہوات صد کہاں ہے ن کالو د آع کو اینے مکال سے حیالاتیا یه دیوانکهال برف دل کو کرے گا اک ناک دن ية تراكميك ناتيرو كمال سے انہیں خصر ہے ہی ہے شوق قاصد چلیں گے وہ وہاں سے ہم سال سے مرى آبل رقيبول كي دُعب أيس یہ نومیں لا رہی ہی اسسال ہے كبال اس وآغ اب ابناتهكانا اٹھا بیٹے ہیں دل دولوں حباب سے

آثیر محبت نے کیوں دیر نگا تی سے بارب مری قتمت نے کبول دیر نگائی ہے رخا آخرک دا دکو پینیس کے کیا جانے قیامت نے کمون دیر نگاتی ہے ہے خانے یہ ا حاتے گھنگھور گھٹا گھے۔ کر الله کی دحمت نے کموں دہر لگاتی ہے و المناك دل آنات كب مير يجناني ير ب جانے میں خلقت نے کبوں در لگاتی ہے روق نهين أنكه أن كي كوسامنے بيٹے ہيں شوخی نے مشہرات نے کموں در لگاتی ہے كمزون نهيل ميكش بدان كوحيا مالع ب قی تری بخت نے کوں در نگائی م وشوانهب مبرا لكتع كابدل دين بمركاتب قدرت نے كيوں دبر لگاتى ہے

ئس طرح کہوں قبیں ترہے دِل کونگی ہے نالوں سے کبی آگ محسیس کونگی ہے ا مناداه ب تُوادرطب بن کی کھاور ہوا رہرومنسے زل کونگی ہے ملتى يەكوتى داغ مجنت كىنسانى ی بیروٹ غضب کی میرکامل کونگی ہے مام مے کو ترکے مشتاق بیں حدیں کیوں دیر اہلی مرے تب آل کونگی ہے تعربف كرحضرت لوسف كى جومجمست اک جوٹ مے حورش کل کونگی ہے نصاف ہے دشسن نے کبوچق ہیں ہمایے اچی ہمی کہی ہے تو ٹری دل کونگی ہے ببوا اوریز اللہ سے مانگول مدّت ہے ہی دھن ترے سال کو برحاسيمي توكم بخت کیاموت کی بیمکی ترہے ہسمل کونگی ہے جب سے پیک ناداغ نے کی مشق سے تو ہ گھراتے ہوتے بھرتے ہی کیاول کو بھی ہے

انصاف جوتم يكسس بما يست بوت روبرو داود مستشبر کے اثبائیے ہوتے ں دھوال معارکھا جاتی ہے كاشتس بركنة من نمر دارستانيه قیس وفر با دیملے کو نہوئے آج کے دِن وہمی سوحب ان سے قربان تمارے ہوتے نامەررە كے وہاں تحد كوخبرلانى تتى! چار دن اورميبت كركزارس بوت ول مرے پاکسس رائے کو اسے سلوس أت بعي حضرت دِل ساتة سد زلفس بحصرى بوتى تم فيحوسنوارس توكيب کام پڑنے ہوتے ماشق کے سنوا یے نیازی کی ادا ان میں مذہوتی ہر گز دآغ بیبت جویذ الله کوبیارے ہوتے

ہم اپنے ہی سرلیں گے صیبت ہوکسی کی آئے گی اسسی بان پر آفت ہوسسی کی بنسام دیا تعاکوتی مرتاہے خبر لو قاصدى كباكرسى عادت بوكسسى كى وه صديد أشهات بل كربروم يد دعاب دُني بين كمن كون قبت ہوكسى كى ون وس ل كالسب التولكانية بن في معشوق ہویا کوئی امانت ہوکسسی کی رط ناکسی ملی کسی آناکسی سا نا تم شوخ بويا شوخ طبيت بوسى كى الورسنے دوسیس کے لئے غیر کی تقویر شايد جونه بهول بي توصرورت بوسسى كي مثق م عش کے بدلے یہ تباہی کیسی بينس كئي جان مصيت بس اللي كيسي طلبتة بومرى جابت كانقيول يثنو حب پومجب م کوخو دا قبرارگوای کسی

نیل روزعُلاتی کیوں مذ<sup>ہم</sup> تی ئىسى كومچە كو آتى كىيول بىراتى فی ہے داو بربھی ترے آگے بُرا فی کبوں یا انی تراشفان جيره تن بدن صاف مبيرر طبيعت ب*ن صفاتي کيول بذ*ا کي سیمائی اگراتی ہےتم کو اُولىت حال فنزانى كبول ما تى بزارول چاہتے ہی دآغ تم کو ہمیں بھریے وفائی کیوں مائی

پُوچیتے ہیں وہ مزاج اپیٹ توہے مار رکنے کا طاج اپٹ توہیت گڑسسینوں بیر بھی ہورسے وف کیس بڑلہ پے دواج اپتیا توہیت سمٹیاں زیبر مسرمون ہوا سینز کٹوں کا باج اپقی اقت سینز کون دل سے اٹن چاہیے جر سے جو مام کوچا اپنی اقت داخ کو دی ہے کس آپ نے وائنی وہ کسے آج اپنی قریب وائنی وہ کسے آج اپنی قریب وائنی وہ کسے آج المجال سے المجالیہ المبار کے المبار کی المبار کے المبار کی المبار کے المبار کی المبار کے المبار کے المبار کی المبار کے المبار کی المبار کے المبار کے المبار کی المبار کے المبار کی المبار کے المبار کی المبار کے المبار کے المبار کے المبار کی المبار کے المبار کی المبار کے المبار کی المبار کے المبار ک

رل چر رہائے ہے واکھوں نے امارا کہتا ہے رہ بی بھر بھرتے ہیں وہ وقع کہاں رہائے وست دوست نے خوائے ترا اکثر بیں گزاہوں تو روس نے بھرئے ترا اکتو دواں دہائے جرب ایس سے خوائے اسکال بکسی کی خرصت واصلات کھی اسکال بکسی کی خرصت واصلات کھی ان کے تری کے حروائی با جرفی اس رہائے ان کے تری کے حروائی باجھنے سے ان کہالے ان رہائے ان کے تری کے حروائی باجھنے سے ان کوئی اس رہائے

154

\_ ده کوستے بس فخرہے اس کا مجھ کو نام میرا بی انہسیں وروز بال رہلے میرے مطلب کی کہانی سے انہیں سے فرت یمی انس منصے نوک زبال رہتاہے لطف وه عشق میں یا تے ب*ین کدجی ج*انتاہے رنج بمی ایسے اُٹھاتے ہیں کدجی جانتاہیے جوزمانے کے ستم ہیں وہ زمانہ جلنے لوّ نے دل اتنے سائے ہی کدمی جانات مسكرات بوت وهجمع اغياد كے ساتھ آج بوں بزم بس آئے ہیں کہ جی حانتا ہے سادگی باکین اغماض شرارت شوخی تونے انداز وہ یائے ہی کہ جی جب نتاہے كعبه ودُر مِن بين النسبين و نون أهين اليحب وفاقرت بن كرجي مانآب

رے مرنے بوروسکیا سہایس کے وفاش رکے اور کے تیں ہوئٹ پارک ورکھے تیں ہوئٹ پارک وقت سے تری ہوٹ رکھے زمانے میں گئی او پل کر زمانے میں گئی او پل

یں توکن دل سے دیدہ کر بال جوسے ہوتے دونوں چراپ جوان جرائے ہیں شہید، جوال جرسے ہوتے دخوں چرمیرے کا ان ملاحث کے اقدے خالی کئے ہوسے بی زنگ ال جوسے ہوتے

منےسیقست لی غیرسے کیول دیکھ تو فرا گیاہے کون ٹونسے دامال بھرے ہوتے

repr

فالی نہیں بن فسا دہے بیتنوری کے بل أت بوتم كبيل سيمرى جال بعرب بوت ںے داع ول تراہ سٹ گفت پواکھی عالم بیں بن گلول ہے گلسال ہوہے ہوتے كام د كنے كانب بن اے دل نادال كوئى خود بخود غيب سي بومات كاسامال كوتى مِل گیا اور ہی غارت گر ایماں کوئی یے گیا ہوٹ کے مجھ سے تربے ارمال کوئی ست كوة رنجن وبب ادبهي كرنا قاصد مگرانت كدية بوجات يشهال كوتي چتم بددور وه صيدې تېرې آنگىيى ب من بوك ذكاتانسس انسال كوتى طبع حاصرے صفاتی مجی ہے نت می ورست أب تؤكر يعيض المصلة يمال كوتي ول برجيجب تي بي كسطرح تباري بكيس سسرخ د کھانہ کبھی نادک مٹڑ گا ں کوئی

أنكوش نكونو والىنبىت بين جاتى ظالم ول مي ول وال أركس طرح سانسان كوتى ترى مخل يں يكثرت كبي تخي ہمارے، نگ کی صحبہ یمھی تھی بمارا ول مب را دل كبعي تعا رترى صورت ترى موت كيم تفي كرس كمااب زمان كي كايت كه دنیا منزل راحت كېمې تقي تہاری اولی کے دی ہے نگاه نازاک آنت کبیم تغی ول برباديس أرثق بياب نعاك يب تي غيت جنّت کبيي تقي نہیں ہےا۔ نہیں سےصاف سُن ہو كبعى تقى مجد كو بإل جابت كبحى تقى

ضور بار اپنجب ہیں بریٹائیں گے بحرابواہم این مقدر بنائس کے وتمن بماس واسط تكلف كول كرس ہم ہے اپنے قبل کا مصربنا میں گے بوكاشب ان كاعم بعي ببت برا دل كوسزار إندكاكيول كريناتس ك عادت ہی ہوگئی ہے وہ وکس کےجب مجھ چتون غضب کئ فتر کے تنور بنائس گے و کمسی کو اس کھیلیں گے تو یہی مٹی کے تتع و ناوک وخیر بنائس گے گرمیرے اشک سرخ سے دنگ حنا مے

کرمیرے اتک ہورائے۔ جو چور کی سنزام دو جھ کو کسنزاسط جاتے تھے مزچ ہائے ہوئے کی سے جام جنت سے فارا جو رکی میں سے اعلام کے بارک سط جنت سے فارا جو رکی میں سے جانبا

كوتوام مندي أن وف دارى كى كاش دشمن بى بجد كروه كرس باد مے خانة ول سے يه ماتم كى صدا آتى ب عمت آبادكي جان سيربادم بحكال داغ دم زرع حيب بي تي بن مث يداس جون وك ني كاد مح تم نے بدہے ہم سے اُن کُن کے لئے ہم نے کیا جا ہا تھا اِس دن کے لیے وصل میں تنگ آ کے وہ کھنے مگے كيابيجون تقب إسى دن كے لئے چاہنے والول سے گرمطلب نہیں آب پھرسے دا ہوئے کن کے لئے مے کشوم ژوه اب آئی فصل کل بلبوں نے پونے میں شکے ہے ہے

ہں رُخ نازک پرگنتی کے نث ں كس نے تبرے بوت كن كرد، كريتے آج كل مِن وآغ بوكيكامياب كبول مرے جاتے بودودن كے نے آئے تھی تو وہ منہ کو تھیائے مہے آگے اسطعت تست كمذ تتمي آكي كيب دم كابعروسر بي بيركت كدرآت جانا ہو حوت صد کو توحات ہے آگے كه تذكرة رنبشس معثوق جوسميا وشمن كي مي النونكل ائے مسام كے مانگی ہے د عاوصل کی کچھ اور یہ ہے جمو كوب ہواگر میں نے تواتے مرے آگے تورس كيت تفي كريه نام ب سيسرا الكوكركتي حسدف ال فيمثا تيرير آنكے ، ويكيم توكوتى قساصدمانان كى دسيسرى وابس مرے خط لاکے جلاتے مرے آگے

بيحيرك بوت معتوق ملين سب كواللي تنها کوئی جنت میں نہائے مرے آگے کید دآغ کامذکورجوآیا تووہ بوسے است تنع بُرًا مال بنائے مے اسکے يجب مكم مرسياس ذكت كوتى اس نے روٹھ رہے ہیں کرمناتے کوئی تاك بي ب المرشوق خداخير كرك س منے سے مرہے بیما ہوا طائے کوئی ہوجیکاعیش کاجاب تومجھےخط بھیجا اتب کی طمسے رح سے مہمان بلائے کوتی تركبب دادى تم داد مذجا بومجدت كركے اصال بذاصال جائے كوتى دردالفت كے مزے بتے بن قمت والے خون دل زمزب ب يكرز كلاتي كوتي اليف في وآغ كومنهمي نالكابا افسوس اس كوركمتا تعاكلي س تكلت كوتى

وه کیننے بین خبر رُزاں کمبی کمبی مشكل بمارى بوتى بي آس المبي كبيي بھوتے ہی بن کے کام نکلیاہے گاہ گاہ بن جائے بیں ہم آہیے ہی نا دال کمبی کبی المتسرارات زياده ب إنكارات كا بردم نیں نیں ہے تو ال ال کی مروقت اُن کی شرم سے اُٹھتی نہیں بلک ہوتاہے دل کے یاریہ پیکال کبھی کبھی دل دفة رفت نوگرغم ہو توخوب ہے آیا کرے مری شب جب دال کھی کھے سیہ ہی محال ہے چوکروں عرض مُدّ عا نظرون میں بات ہوتی ہے بنہاں کہمی کھو سنت بس كان ركه ك فرشت بهي اس كيات کہتاہے وور دور کی انسال کبھی کبھی

ن رماتے ہی وہ سنتے ہی جب آغ کے اشار اللّٰد زبال دے تو زبال میں ہو الرّ بھی ہم سے برگٹ یہ کسی کی نظرایسی تو نہتھی گرجی بقی چینم تغافل مگرایسی تو په تقی وى ول بوي البيال جبیبی اب ہے۔ دعا ہے اثر البی تو پرتھی شك دسف كى جوتعربين سني عنر مايا تصفى تشرطب وكمهوا وصرابسي تويذتني شکت عہد سے ہوتا ہی کیا ہے انہیں اس بات کی برواہی کیاہے ترتی کررہی سے ان کی شوخی البی ترمیے گاول ترایا ہی کیا ہے ۔ ہمارے دل میں ہے سادی فُداتی خدا کے گھریں اب دکھا ہی کیا ہے

ہیشہ دکھتی ہیں دل کی آنگھسے ہیں ہمالا آپ کا پر دا ہی کسیا ہے محسی کے بیں جلوے بیال کیے کھے عال کیے کیے نہال کیے کیے وه جب اویری ول سے کرتے بل عده توکم اتی ہے بلطے زباں کھے کھے ملے زاہریہ کوٹور توبہ وہاں ہوں گے رعنا جواں کھے کھے رم أدعمشهت بزمامان داحت نرشاں سے ہوتے بےنشاں کھے کچے سكمان يرهان كوبل وست وشمن یبال کیے کیے وال کیے کھے گزرگاه ارمان وحسرت را بول گزرئے رہے کاروال کھے کھے شكايت حكايت بي بس رات كرزى دہے تذکرے درمیال کیے کے

زات مانى زورا زمانى بولى بالدى ب كشاخ كلى ب الدى كالكافي بالدى بالدى بالدى بالدى بالدى بالدى برايات برايات برايات بالدى بالدى برايات بالدى بالد

سدی تقوری کی توکها شواکه یرا شخص به سری تبدر بیت بی می میری شامت که دکان کیه توان کمیشینها بیت ایک بیرو آناز بیم میترود توکی سیسید ایک توجو آناز بیم میترود توکی سیسید ایک دردود کسید کی کان آن میس شنایی دردود کسید سیسید ساعات تا میترود ایک

ہجرکی یہ دات کسپی دات ہے ایک میں ہوں یا خُداکی ذات ہے اُن کی فرآئش نی دن رات ہے اور تفوری سی سری اد قات ہے يعرفدا والفي كهال تم بم كهال عیش وعشات کی سی اک ات ہے أن كا قاصد بيلاب ول مرا تازه فرمائش نتى سوغات ب يدملا اظهار اكفت يرجواب اتیا ہے ہی توہس کیا بات ہے كور كييل راتيان كالمتحن م كادبال برسات بيرسات جب كهاس في كداوم تأبول بي بوبے بسیم اللہ ایمی بات ہے بات كرنى تعى به آتى تقي نتهي نب بهارے سامنے کی بات ہے

اب وہ یہ کہہ دہے ہی مری مان جاہیتے الله تيرى كشت ان كے تسديان جلتے بمرث ہوت مزاج کو بھان جاستے سبدى طرح ندمانتے گامان جائے بن تورى ميں بل تو تكابس بيسرى بوتى جاتے ہیں کیے آنے سے ادران طلتے منل مرکس نے آپ کودل میں ٹیکیا ہیا ا تنول میں کون چورہے پیمیان جا ہے امی کہی کو غیب رکے گھرتک ذراعلو ہیں آپ کانہیں ہول نگیب ان جاہتے آت بن آپ فیرے گھے کھڑے کھٹے بەادر كومت ئے احبان ٔ جائے اس لئے وصل سے الکارہے ہم حال گئے یه نه سمے کوئی کیب جلد کہامان سے گئے

تىرے ماننق كاجے نازہ نەگىل بوآگے اہمی ایسس راہ ہے کیجہ لوگ پریشان گئے يا البي كبب يركنتي تونهيں راوعب م جانے وابے توںہاں جموڈ کے سامان گئے غائهٔ دل ہے اہلی کرمپ فرخب ی<sup>و</sup> کتنے بی اتے ساں کتنے ہی ارمان گئے بندة عشق ہوا ہیے کہ اپنی تو یہ تم تومعشوق کو اے وآغ خدا جا ن گئے تیمٹ بھی آج حضرت زا پرنےصاف کی ہے نوش کیا ہوتے کہ بلانوسٹس ہوگتے احاب كوحنازه اثميا نابعي بارتت ہم خاک ہیں ہے وہ سک دوشش ہوگئے اے دآع سب زمانہ احتی کے ذوق شوق یک بار دل سے مو وفراموشس ہوگئے

اُس نے جب اِک نگاہ دیکھاہے حال دل کا تب اہ دیکھا ہے ع كور حرم كول سذائتي کچے نہ کچے تو گٹ ہ دیکھا ہے رم یں جھ کو تاک کر بونے جیسے کے بیٹے ہو واہ دیکھاہے ساتداس بت کے اہل تقویٰ کو صورت گرو راه دکیسے ساته شوخی کے کھیے جا ہم ہے ہے اس اوا کا کہیں جواب سی ہے رهم كرمبري حسال يرواعظ كدامنكير بيى براشياب مجاب مار دالا ہے ایس دورنگی نے مهرانی بھی ہے متاب بھی ہے مِثِيثِهُ وقت گھر ہیلے جب ہا ون بھی ہے گرم آفاب تھی ہے

كه مصح باسس كيمه مع أميّد صبركيب تتدافيطراب بميء اس جنا بر وفا کروں کے تک آ دمنت کا کھوجیاں تھی ہے ز جا ٹاکہ ونیا ہے جب آ ہے کوئی بہت درکی مبربال استے استے مُسنانے کے قابل وثقی بات انکو وہی رہ گئی درمیاں آتے آتے الیم سن ہی کیا ہے جو بے باکیال ہول انہے یں آئی گی شوخیال آتے کئے جلے آتے ہیں ول میں ادتمان لاکھول مکال بھرگیپ میہاں آنے آئے مرے اسٹیاں کے توشعے جادیکے مین اڑ گیب آندھیاں آتے آتے نہیں کھیل اے وآغ باروں سے کہد دو كرأن ب أردوزبال أت آت

آدمی مُرکے جتے ہے مصیبت کمیں يبن انصاف زبوحات قامت كسي سحروسفاكي وميباكي وشوخي وقتاب جس كى انكھول بى يەفتىغ ہول مروت كىسى آب ہی جود کری آپ ہی اُوجیس جھے سے ياتوونسدماية بياسط طبعت كبي تتمة تتمة كانك جات مرى جان حزي میں تو رخصت نہوا آپ کی خصت کسی تھے کہاں رات کو آئین۔ تولے کر دکھو اور ہوتی ہے خطا وار کی صورت کسی بخش دے رکسش عمال سے پہلے یارب يوچ كركوني اگرائے توس نظرآ باہے یری روجو کوئی توخ وشرر كُدُكُداتي بيم إلى وآغ طبعت كسي

اُفاُف وه صين شكل خدا دا كسبسي كم كھاكے اگرموت بحي انگوں توكبس وہ حاكيرنبين بيعب م آمادكسسي كي محربخت ومى دآغ نه بود كميوتوب كر بے بین کتے دی ہے فرادسی کی يرسش جوأن يخسلم كى روز جزا ہوتى اتنابي كهه كيحموث گئے وہ خطب ہوتی بوری البی کسنی محن بہیں تم نے واستال اک بات میں گڑاگتے، یہ مات برماہو قی رحمت کے کار خلنے بس واعظ کیے اور ہی بخشش اسي کي ٻو گي جس سے خطب ٻوٽي بند قباشكت بن وامن بعاك جاك کس کی طرف ہے یہ توکہوا سب ا ہوتی اتت الرُّنَّةِ نَالاً يُرُورُ فِي كِيب جارول طرف سےحق میں بمانے عما ہو ڈ

النَّد كرے زندہ رہيں ديكھنے واليے

ئیا ہی ہیں۔ میش کے ان کو فی دن کے

یہ ایس ہیں۔ میش کے ان کو فی دن کے

یہ اکس ہو میں اقتیار اس وہ کوئی دن کے

یہ اکس ہو میں اقتیار اس کے میش کی ان کو فی دن کے

ہر دیے اس میں کی اور کے میش کی ان کو فی دن کے

ہر دیے اس میر میں کی دائی کی دن کے

ہر دیے اس میر میر کی میر کی کا اسال کوئی دن کے

لذت عشق البي مث علت دردا رمان ہواجب ہا ہے عرصة حشه بيل وه آسينغ صاف میدان بواجاتا ہے جماتی جاتی ہے یہ وحشت کمیسی گھر بہابان ہواجی ہاہے شروش ريرانگوسلا كرظي الم كوليشمان بواحب تأب

مسذدجانيين ذكراب فأمد توبمی نادان ہواجب بآسیے منس دل أب كوكيا ومهنكى بي ستىب ہم نہیں ہیجے کھ ذور زبردستی ہے اے فلک میں سے دم ہر تورا اسے ف ہم بنی نیتے ہیں جہاں خلق خدالب اُن کو وعدے میں میں وشواری ہے محد کو ایک ایک گھڑی بھاری ہے غمزه ونازىنے كيىنى تلوار کس سے پیجنگ کی تباری ہے نگ اسود نظ لما سکیے سسے بقراین بی جب گه بھاری ہے سَے حکریں جناب زاہد وخبز رز کا ت م بھاری ہے

وآغ وشمن سے بھی جھک کر ملتے کوعم چیے زملناری ہے خوش کسی حال میں انسان رہاہے مزرہے ہوکے بے فؤکسسی آن دہاہتے نہ دہسے دل بياب كوكيول زلف بي الجماستي بو كوتى اندسے سے تومھان رہاسہے مذ دسہے كيامييت بي كتم وعده كرواور ندا ق کوئی کم بخت پرکیشان کہتے یا مذرہ ہوش میں آؤنہ گھراؤجواب اسس کا دو شب کو جا کرکہسسیں مہمان کیسے یا مذہبے تُوتواك بارمرے دل كى تت بُرلا بھربلاے کوتی ارمان رہے یانہ رہے

قامت بن بانحی ادائیں متب ری إدهرا وسياول بلائي تهساري زمانے میں مبسیں یادگار زمانہ ون بین بمارئ جن بمن تهاری براك داستال بنبايت مزك ہم این کہا یں ایسنائیں تہاری شب غم وإل سے يبين م انژ کر *حکیس بس* ومی آیس تبهاری اشحاتے بس صدمے بہت و آغ تم نے ابئی مرادیں برآئیں تہب ری نگانكلي مذول كي چود زلف عنبرس زمكلي

گراهن دول کی چود اصنب میزی فیکی اوحویا با نتیمشمی مول پیروی تیمیس بخش تری نناطریسکردول ارزوایی ایک بیما استاهشریش اطالی ایس برانکی انبسیدانکل انبریانگی بیما استاهشریش اطالیان این ایک واقع بسیدانگل انبریانگی میما استاهشریش اطالیان با تیمیس و تشکیل تیمیسیدانگی

بكل كرتم مرى اغومشس ساسال كوبنے کہیں سے میں دیا دامن کہیں ہے آسین نکلی نياز ونازعتن وحن دكيماقيس ويسلى مي جويرصحرانشس نكلاتووهممل شين بكلي یراُن کولاگ ہے وہ یو چیتے ہیں سرمافرے ہماری سے کوتی صورت کیس دیکھی کہیں نکلی اجل نے دی زمہدت بات کی بی اگئی صرت أوهرگهرسے وہ نبطے تھے ادھرجان حزیں نکلی سب من احوال كو كلا سم کیاکہایں نے آپ کیا سمے رف رف بن كايال فساكر مهيءه دوعقة بن كيا سبح ع توب کرده بنت معزور اینے آگے کسسی کو کما سسمے آدميت كى شرطب الدوآغ خوب ابیٹ بڑا بھلا سعے

دل کوکیا ہوگیا تُدا جائے کیل جہانیا اداری کیا جائے کیا ہم اُس دلگاں جائے گا جوستانش کوکر گالاجائے جیستانجوم حق پر ادارا جیسٹانجوم حق پر ادارا

سرین ول بنت پیمادادم که ایندن ال ویک دومی بنیماکام که دیست ولیت کوان بندن کیشن میشن این این کوان بنتر وی دی واز براند است و درک دی اینچه وی واز برانداست و درک دی شرکام دیگاری کار این این در درک میزران دیگا تیمیر النترال بیان این د

mre

نبیں ہوتے کبی اس نام کے دینے والے

د آغ عاصی کوسطے نعمت فردکسس و لینیم یانبی دولت اسسام کے دسینے والے عبت ہے اس رہ گزرے جنازه مبی مراحات اُدھرے بحانا آفت تیرنطبہے البی به بلاس تی کدهرے كائے ضبط جب درومجت بگرے ہیں ٹی ٹپ انتوجیم زے خداکی دین ہے تنہ ہو کرشادی يبندك لات بركيا ليظرت مزا آبات اُن کے دوستے ہی بميشة ييرابونى بإدهرت

۔ لذّت سُمبِ دِرُ حِب شعر تمنی کے ایک بار اور کھی دنیا ابھی بلیٹ لے گئ دل کا کسرمایه ده دُدندیدهٔ الخرابات کی استرتبات کی استرتبات کے گا سیرتبات کی استرتبات کی در میرود کا استرتبات کی در میرود میرود کا میرود در در در در استان کی میرود کی در میرود میرود کی ایستان کی ایستان کی ایستان کی در میرود کی میرود

بیب بسی بونی کی گلوں تباہد ہے شریکا اور کا کہت گل سروا میں ہے ان البتیں ہے ان کی شوارت میں شرم مج جو کھی کی ادارے دہ شوقی میں ایس اب دیکے جو دی کا ووہ دائے ہی نہیں ا

ک ہم اس جبان سے ارمان نے کے جامتیں گئے خ<sup>ٹ</sup> ایس گھویہی سامان نے کے جب متیں گئے

بمیں بی*ت کر ک*دول سوح کر میں نہیں مضدکہ اس ان سے کے جب میں گے نہیں ہے شنگی حشر کا کیواندلیشہ ہم انٹک شمرم کاطوفان ہے کے جاتیں گے تنال پر تودی جان داغ ہے کس نے جنازہ آ<u>ت</u> کے دربان نے کیجب میں گے ہے بزم عب و کا فمارس آئمھوں میں تیری نبیٹ ساتی ہوتی سی ہے تم ول مے مهران بواس كالفت بي نبير يطب رزاتفات ارائى بوئى يسيسى وصوباب تمنے تین کو باقی ہے نم اہمی یرخون بیرکسسی کے نباتی ہوتی سی ہے سردُم اُسی کی دُھن ہے اس کا خیال ہے بھوٹے چٹاتے دبط پراہتک یمال ہے

میں کہاکہوں کہ جو مھے شوق وصب ال ہے تم دیکید بوفقت پر کی صورت سوال ہے قمت سے نیرگتی ہے جیب یو فیصلہ ہوا میسدا کمال ہے نہ تہارا کمسال ہے س بول گداتے مکدہ محدر موکون سام قاضی کوسمی تومفت کی واعظ صلال اے دآغ اُن کی تحبیث بے جا کا کیا علاج اینے تصور برسمی تو مجھ سے ملال ہے - ول بے ہی یکے نازے شوخی سے سی اب اُن کی بلاآئد ملاتی ہے۔ اتن من كما وكمنة بوابني ارابس اس ناز آسس انداز کو اوجوم ہے جی ہے ادرے دہواہے تھے تست کری گے پھریوسی ہے اکسے دکر کہنا نہ کسسی ہے معشوق کو مشاق نے بے در دہبے یا انصاف تو بہ ہے *کہ*وتی حوک سبھی ہے ہے

بُھونے سے بیابمی کوتی ساعز تو گذکیب اک عمر ہوتی توبہ کتے باد محتشی ہے مں وصل کاس تل ہوں واب اسکا تودیج كيول چيپ بوت كيا پوچيخ جانا سيكس ت وه مش مشب دهل سے رہم بل اللی س الرقب مت ہی نمودار ابھی سے محس محسلتے کش جائے دل کھول کے ملتے کت نک گرہ بند تباکو کوتی دیجے جب ذكر بواطول حيات ابدى كا وہ بویے مری زلف رساکوکوتی دیکھے نت رہے کوئی کرتعریف تہاری انداز كو ديكھے كه أواكو كوتى ديكھے جود مجمعة بل بشرتحترات راحسن اَن ديكينے والول كى اوا كوكو تى ديكھے

راہ ہے دشوار وشسندل وُر تر يامشكة كياكركيون كريط جرجب گەشىرا ديانقېرے يى جس طرف كو بے جلا رہم سطے و کھے سی ماندگاں پرکیا ہے بم تو ابنی سی بیت کچ کریط كيسى لمجل بيرسات وسريس سبدافرحيور كركبستريط مارد انے گی تفسیس پُوئے گل بم السيرول سيبوايح كرسيط موج طوفانی و گر دا سے محیط این کششتی کس طرف نی کرسیط حسرتون مصيكيون بودل بأكال اس زمیں پرسسیکڑوں شکے جلے كاده إتعااستهي فم خلفي بميى كراينا بفسدنا بجربط ملكنة وتق بي كبين وحشت بمن چھان کرجنگل پیرلینے گھر ہےلے

ابروت بارکبوں نہ کھنچے ہمثال ہے اس کے تو ناخوں میں بڑے ہیں طال سے جاناكه يهي ايك طرح كالكاوّب ناخوشس ہوا نہ برکہجی اُن کے ملال ہے كيتے بن كيول فُلا كوكيا يا ديجب رس فرصت بڑی ملی تھے میرےخیال ہے وصف بوسف يرثبت كا فرنے جنجلا كركب ہم تو دیکییں اُس کی فورت کو تی اجھاہم ہے ہے كيول زحيرت ببوكه مبغض وكبينه ورنج وملال ہم کورتمن سے نبیر ہے تم کومتنا ہم ہے ہے ول من مي آئے تصور من مي آئے بے جاب اُن کو ظاہرین فقط انکھول کا پر داہم ہے ہے

سے ملتے ہیں ڈرے جاتے ہی وہ عاشق سے کم بنی ہے ابھی اس میں بین حبک ہوتی ہے جس نے سونگھی ہے وہ نُوشیو کوئی اس سے بوجے باسی باروں کے توکیولوں میں مبک بوتی ہے ساده دل بن جوانب بن آمهٔ رو کهتے بن استغير كهبير بسيالي على بوقيب ول اندصا وصدى آباب بمبشرات وآغ چان بین اس میں ذکھ حیان سٹک ہوتی ہے اچتی کہی کہ عشق میں بہب ارکسوں ہوئے

بقی کی گوشتن میں میسار کوب ہوئے بقی کمر نہ تو بی کا پر قود اعظا نہ ہائے ہے پی کمر نہ تو بی کا پر قود اعظا نہ ہائے ہے کیا کیسٹ میرانکا کھو الاق کا کھوٹیسٹ کو اکو کو ان کا کھوٹیسٹر کم اس کے بیسٹ واٹ کو تیار کو بی کا بیسٹر لائے کو تیار کو والا کو ان کا بھار

220

کہتے ہی تم نے مجہ کوبٹ یاستم شعار الزام نے کہ طالب ازار کیوں ہوتے كياب عاشقوں كو وه كافريد طنيزے بنے خُدا کے مرے طلب گارکمول ہوتے بم كو دكها كيجب لوه يه آوازكس في دى میل دوسال سے نقش به دیوار کیول ہوئے فجلت تو که ربی ب نبایت براکی رحمت مذید کیے گی گز گارکیول ہوتے برحند كيداليسي مي بي باتي كه منسيني كب كميخ كيتة بن ده سب دازيين ت مم ي بالسروم جوات بين نفسر بعي روق بھی ہے پیرچیم فسول از ہو كمنے دائے ہوں تو یہ آنکھ کیال ہے تصورتری کیول نه کرے نازم صادى سب اونهسين كنخ قفس مين ٹوٹے بس بیٹرک کریر بروازیسے

بم نے بی نویالا دل مفید کوبسٹ ل بس كرتاب وغايهم به دغب بازبهير میری تقوریمی وه دیکھتے ہی کس فری آنگه کس رُے ل ہے تنير بتراست أور ول ميسلا أبصط كايب تأثل کس نے مذکور کر دیا میں۔ا بگڑے بعثے ہی ساری مغل ہے كيول بوا ناخب اكواظميتان ہمیکشتی ہے دُورِب عل سے ہے آگ اندسی خیار مجنول کا سب رمال ہوشارمحس ا ہے متب الكاتوك ب ہم اذال دس گے اُٹھ کے مفل جذب دل کیننج لاتے گا اسس کو امک کماہے ہزاد منسبذل ہے

وہ دِل پر چیری بھیرگتے ناز وا داسے اب کوتی مُرے کوتی جینے ان کی بُلا سے وہ کتے ہیں گھبرا کے مرے دست دعاسے کیا عرمشس یہ حامینجیں گے یہ ہاتھ ذرا م تبرے سوا اور ہول کس چیز کے طالب كما جيور وبا مانگنے والوں نے خب داسے معشوق سے جیوٹے یکمی ہونہیں کت مجبورت ورمشيوه ببلادوجف اب قامت زبلنے اٹھائی ہے تبامت فتے بھی ذراسے تھے کبھی تم بھی ذراسے الله دے كافت كرى ہے دم دفقار بحتی ہے تبامت ترے دامن کی ہواس بت وه بوباه بو کیمس کی نبین پروا جوبات بووه كمقة انداز وادا كياخاك روي كى مرية ل سے ترى أنكيس جوسشرم سخبكتي بن وتيكيتي بين حياس

بين بزم سے أثر جاوَل نكل جاول حيلا حاول کیا بات ہوئی خبرتوے کیوں ہوخناہے مرض مثنق کی دوا مجی ہے محدیں دکھیو تو کھے رہا بھی ہے زندگی اوراکسس زمانے میں انے جسنے کا کچہ مزا بھی ہے تسيرى إماد كم يق لياًه یحے ہیچے مری دُعب بھی ہے كيا يونهين مُركِّة ترف عاشق بخشوا ما كهار مسنالجي ب ديكه كردل كو يوجية بن وه اس مكال ميس كوتى رياسى ي کھے ہے جامتاب میں اُن کا کے دونیں سی مری خطابی ہے حال دل کب ا دا ہوا ہورا کچھ کہا ہی ہے کچھ ریا بھی ہے

ومعوندي بستحيمري أنكعيل یں ۔ لیے وفاکھ ترابت سجی شب وسل كى كياكهون داستان زبان تَعَكِيمُ كُنَّى كُفْتَ مُكُورِهُ كُنَّى بہت اے شبغم بلاتیں ٹلیں خدا مانے کس مسے تورہ گی يع بم ترى دم ت تندي تر الحيحام وسعوره گتي بیت مل ہے باراے زندگی كوتى دِن كى مِهان تو مر كتى دكها كرحلك كون حيلت ابوا نفرهٔ هونڈتی جب رسو رہ گئ

محشرين را زِعشق خسدات مين يول ڳها جس کي نه کانول کان کسسي کوښر ٻيو تي

كربس كُے تُورِ كا بھی نظب رہ دم اخسير ونیائی تاک جمانک ہے نسے صب اگریونی دل کوبنسس اس مال کے مجبور ہوسگتے وسنسن كيب ته عمر بماري لبسه بوتي بچی تقی دخت رز کی به حرمت کسی طرح یه نیک بخت بارے قاصنی کے سے رہوئی گومسیض مترهایه زبان قطسیح کبون نیو أب كما يُحِيعُ كَي وه جوخطاعن سربعر بوتي کیتے ہیں باربار وہ مجے سے شب وصال ہے ہے اگریہ تیری دُعیاہے سح ہوتی ہملتے میں بہ شورے بود آغ کی خبسہ مح بخت كوترطيت بوت دات بعب يوتى فآصدیمی اسس کو د کھے کے دلوانہ ہوگیا پوتھی زبین کی توکہی آمسسعان کی كسس كو كله نهين زى سيداد وجوركا کیوں کر زمان بندہوسائے جہان کی

توگوں سے تونے کیو*ں مری خو*یی بیان کی سسى ببانے سے اظہار شوق پر مع وم بين بين حاجت بيان كي البنابناكيكول اجرات ول فرانشين بن روزنتي داستان كي ک تک کھے رہو گئے کب تک تن ہے گی كس كى بن رى سے كس كى بن رسے كى مل کر تو اُن ہے وکھیس آنیدہ جومفت ر یا دوستی رہے گی یا دستعنی رہے گی تنگ آ کے دل کے إنقوں جا اِنتا ہم في مرنا ير كياخبر تقى برسول يول جب ال كنى رسيد كى مُرمُرك بم جيت بي سوامتال فيت بي اے کد گھال کے تک بر کد ظنی رہیے گی نُوْسِي كَى وه نَكَابِينِ سِرِكاروانِ دل كو جب تك يط كارك تريده زنى دست كى

يىشكوة رقيب يه مجو كوملا جواسب

جُور کی خورزے دل سے دیستم گارگئی عمر بعيرايني ونساسب ونبس ببكاركتي بس كوكيت بن اثروه مذم لاسب منبط كيب التي آه ففك كے بعبى اگر مارگتى تاك جانك اپني گركوري أس كوييس رُورُ اِن دُرے بڑی تو سبرد اوارگئی ركوية مزيعبث إتدحيات تمن لذّت ومل ملى لذّت وبدار كني مر گرفون تم تم تم كان كار كان كيامبوااب وه كهال شوعي رفت اركتي مهر مرنے کی خیرسن کے کہا ٹوب ہوا روز کا قصة گيب روز کی تحرار گنی صدے سینے کے لئے بھی ہے تواناتی شرط ائب طبیت غم فرقت سے مبت مار گئی گاليال دينے نگے بېرميادست آكر ول كى تسكين گئى رئيسشىمى رگئى

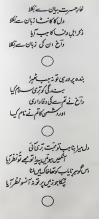
بوشارل بدیا شازایش کے بیزب دعائی کے جو دی تا قال کیک شاہد بول کے ڈیک کول کے مزائی جی ب دل کی کارٹریٹ اپ بول مٹرزی بال بولٹ ہے سے میا کی کے توجیز کو برم شند توجیل ہمت تیں دو کورشا انج کے لئے جد تی جاہد ہے۔ بوکر تی مراحظ کرسے کا ہم اُس کے تی میں دعا کول کے بوکرتی مراحظ کرسے کا ہم اُس کے تی میں دعا کول کے



يدرآغ كے كلام كا يوتھامجموعه سے جوان كے انتقال کے بعدرہ وائد کی اللیم ریس لاہور ہی جھیا تھا۔ بعد ين أل دلوان كاتمريهي شائع بواتصا. أل بوان ہیں ۲۵ اغزلیں ہی جن کے اشعار کی حجوعی تعداد ۷۷۷ ایسے زیرنظرانتخاب میں دونوں حصول کے اشعار درج ہیں ۔

رونف ل رغسس آزاد مصطفا تتیں ہے ہے نزیاد یا مصطفح نہا مال مجھ کو زمایہ کرے نه متی ہو برباد ما مصطفا زبال پر ترا نام جاری سے کرے دل تری باو یا مصطّف نجهوت كبحى مجهس راه صواب مذبوظ مصطفا عطا محد كو الله يمت كرب بجالاول ارست ديا مصلّفا ربول حمشه بي اس كى ذات سے طلب گار امسال دیا معطفا عنايت كى بوطبت إسس ينظر رب وآغ ولسشاد مامصطفا

ان أنكمول في كماكباتماست مذوبكها حتيقت من جو د كمعن نقاية د كمي وه كب وكوك تابداس كتب بي جس انسان نے بیناجلوہ نہ دکھی بهت شورسنتے تھے اسس نجن کا بهال آکے دوکھ مُنا تھا نہ دیکھی كبال نقش اول كب ال نقش أني خدا کی خداتی میں تجہ سایہ دیکھی تری باہیے باسے تمسیرا تفور كبعى دآع كوېم نے تہنایہ د كھے عاند سے جبرے پر کیوں ڈالی نقاب حیاند پر کمیاگین بس گهرگب مات میسدی ختی دماندگی مت الله سب میں دیا ہیں رہ گیا



باعث سنبرت بماراعشق نام دنب بی تنهارا ہوگب منتظرتهے اک نگاہ ست کے بيحركب المهجب اشارابوكيا كوتى دنب إين باون ألكلا يتهارى زبال سے كيا أبكلا بنت كده كو د كه كريموني عبرت ميرے مذہ حضر الحساليكا روليف ب ب الرئمبرى وعالمين سب كى سب عمر بيمر كى وه و فائيں سب كى سب ره زجات بجب رس كوني بلا رکس نے روکا ان کو آئیں سب کی ب دآغ كويهاس كى يمت سائيد بخش دے گا وہ خطائیں سب کی سب

و ولیٹ ت ٹیری ہے کس تدروسے ٹیری کسٹن کیاہت اس کے دیں سے جیسیان اس کے دین کیاہت تم نے کہ ہست ٹیری سرائے چیسی چیسا ہے ہے کہ بری آبسس کی اہت

> باوفاکھر کے بے وانسٹ ترکھو کیول پدستے ہوائیں پاری ہات ایکسروں ہم نہول کے وشیدی اور دھسے تی ہماری ہات

> > ر دلفت ح

میں ایک ہوے ہے ترسیم بیلی ہے کیا روششنی الانے بام اچھی اطرح ویکھتے اوسشاہ کرتے ہیں وہ کیا سمسن ایا فقتہ ترسیم ہجی طرح

ول ببت كرف راس كي باتمال كحقة مشق حنب دام اليحي طرح وآغ دل مي عيدروش يراع جل راب صبح وست م اليحى طرح روبيف ل جب ترے دل سے اتر جاتا ہے دل جينے جي کم بخت مرحا آہے دل راہ ہر کعب ہی بُت خایہ بھی ہے ديكينے بے كركدهرجا تاہے ول کس کی نبعتی ہے ہمیشہ رکسسمرو راہ حب رون من دآع بهرجا تاہے ول رولين م

موت دیاد ہوگئے ہم سولی پیپ ڈے تو ہوگئے ہم کانٹ کیس ہم کویاسٹاں اب ہوگئے جس کے ہوگئے ہم

عا گے تھے بہت شب بدائی جنت بربعى جساكے موسكے بم أب روية كابم كواك زمانه ا گلول کوجیب ال بیں رو گئے ہم جس وقت آئے ہوش میں کچھ بے خودی ہے ہم کرتے رہے خیال میں متن ہسسی ہے ہم ناجارتم ہو دل سے تو مجبورجی ہے ہم ركفتة بوتم كسسى يرقبت كسسى يم رولیت ن دل کے گوشے میں وونوں پنہال ہی أرزوب كبسين توباسس كبس قطره قطره بلاية السيساتي اوک سے بھی جھی ہے بیاسس کہیں

طور بےطور ہوتے حاتے ہی وه توکھ اور ہوتے جاتے ہیں العبب البحى بي شكايت كويا وهخف اوربوت جاتيب يعنايت بيعنايت بيستم بطف بھی جور ہوتے جاتے ہی ابل کلکة ہے لائق ناتق ابل لاہورہوتے جاستے ہیں یں فیرکی نگاہ میں تم میرے دل میں ہو میرامکال کہیں ہے تمبادا مکال کہیں عتف تعے داوشوق کے ارمان بٹ گئے منسة ل كيس بي ول كيس كاواكيس ب تباتشنگی تابیس

roy

زہر دے دے اگرے اب

جسة دوي گُن كود يكية بي كون س ذرة القائب دود مرباً جول دوزجيت تاجول زندگي كاكو تي صاب نبي

دیمکیاں دوقرمسیں دوقرمسدائشتیں مرکز افران میں اور مسلمان اور کھے دانوں نے تواسد و آخ بالعال بادب البائیت خارجہ میں دیکھے کیا دیستے بیں

رولیف ی

طریق عشق بی سوتھا کے نشیب و شداز دوگیا چلے ہوکسبانے یہ متاکمے چط دکھاتی دی جسیں داہ عدم ہوکسیدہ وبار جمارتی شش درخ جسگر جا کے چلے

ra

آناریں جیرے سے میاں بزم طرب کے متوالے بطے آتے ہوجا کے ہوئے شب کے بي دب كسى يركونى عاشق نهسي بوتا ہم عالم اسباب بی قاتل بی سب نتقى تاب سے دل توكوں جاه كى براتسير مارا اگر آه کی دى ايك بے فاك دروسس ول إس داه كى الدكس داه كى وه بیغام رخصت کا منه بیسر کر ده شرملی آنگیس سرگاه کی نهين يسبب الأبتول كاعرور كواسس يم كمت ب الله كي

> مسطح میں تحوار باقی رہ گئی کچھ کسسہ سربربار باقی رہ گئی

بلوة ومدارف بيخودكي حسمت ديدار باقي ره گني بارباكسس فيصفاتي م الكي کیوخنش سربار باقی ره گخی مرط طح عشق ك اكثر بوت منسنزل دشوار باقی ره گنی داغ كا دل بوگها دنيا سے مرد ارمی است عار باقی ره گئی كريطية وسحربهي نالة ستنبير بيمي ہم نے دیکھا ہو کتے یہ تیر کھی وہ تسید ہی تُونے د کھا کچے تمامٹ دکھے کرائی شیہ مث كى بترى شوى يرتى تصوير بى کہ گاہ ہوئے ہیں جو مرے زخ جسٹرے اَب آنکھ چید اِنے ہیں وہ اپنی لفرے

ميرى ياججى بالسس توجفبطا كالسرزم ساتی نے سبوکھنے کے مادامرے مرسے سے دياب وي كالنسدودي واركوروزى خالى نېيى بىيىر تاسىيەكوتى الله كے كھرے تبحولانه كبهى فتسافلة مك عدم راه جاناب أدهرى كويراناب جدهرت بُت فانے ہے گوم کو برہمن نے لکالا بُت بھی تو نکانے گئے اللہ کے گھرے أس كياب حال بنش ونطومبزكو دكيو إهم ب لما قات مسيحا وخضب رس دُعات وصل تبال مانگنا ہوں کھیے میں خدا کے گھری کسی شے کی کیے کمی ہوگی يرمدعب ول بيمتعات ہے ہم كو نا دوستى كبى بوڭى نادىشىنى بوگى